**مجموعه سبزها جلد 82**

**آثار حضرت اعلی**

**مقدمه فایلهای وُرد مجموعه سبزها**

به نام یزدان مهربان

با درود فراوان،

بدین وسیله به اطلاع پژوهشگران و دوستداران آثار بابی و بهائی می‌رساند:

طی مجموعه‌ای که اینک تقدیم می‌شود، فایل‌های وُرد Word آثار مندرج در مجموعه «کتاب‌های جلدسبز» ارائه می‌گردد. کتاب‌های جلدسبز، کتاب‌هایی است که عمدتا طی دهه‌ی پنجاه خورشیدی، توسط محفل ملی بهائیان ایران، عجالتا جهت حفظ، تکثیر شده است. فایل اسکن‌شده‌ی این کتاب‌ها، پیشتر در برخی از وبگاه‌های اینترنتی از جمله کتابخانه‌ی بهائی (https://bahai-library.com/) و کتابخانه‌ی افنان (<https://afnanlibrary.org/>) موجود بود. اما مجموعه‌ای که اینک تقدیم می‌شود، فایل وُرد همان کتاب‌هاست که قاعدتا از حیث جستجو و قابلیت کپی‌برداری از عبارات، کارایی بیشتری برای پژوهشگران عزیز دارد.

فایل وُرد در دنیای امروزی همچون قلم و کاغذ الکترونیکی می­ماند و حکم کاغذ و قلم و دوات محققین قدیمی را دارد که با آن می­نوشته­اند و تأملات خود را مکتوب می­داشته­اند. معاصرین ما از طلبه و دانشجو گرفته تا محقق و پژوهشگر و استاد، استفاده­های زیاد و متنوعی از فایلهای وُرد می­کنند و آنها را عصای دست خود می­سازند. اما بر اهل فن پوشیده نیست که وثاقت و اعتبار محتویات فایلهای وُرد، به­دلیل ماهیت خاصی که دارند، خصوصاً به­خاطر امکان تغییر، دست­خورده شدن تایپ متن و درهم ریختن حروف­چینی واژه­ها، از نوع خاصی است و در قیاس با متن اصلی و نسخه­ی اسکن از متن اصلی در مقام برتر قرار ندارد. با این همه، امروزه طیف وسیعی از افراد متخصص و غیرمتخصص این ابزار الکترونیکی مفید را، با وجود چنین نقصی مورد استفاده قرار می­دهند و از مزایای آن برخوردار می­شوند. به تهیه­ی فایل وُرد از آثار بهایی نیز می­توان از همین دریچه نگریست؛ ضمن آنکه بهترست که برای حفظ شأن و مقام والای نصوص مبارکه تلاش شود تا حتی المقدور فایلهایی از متون بابی و بهایی تهیه شود که اشتباه و اشکال کم و نادری داشته باشند. نظر به همین مطلب، بسیاری از فایل‌ها در مجموعه‌ی حاضر مقابله و تصحیح شده است. در تصحیح آثار مندرجه در مجموعه‌ی جلد سبزها به چند نکته توجه شده است:

1. در مورد آثار حضرت باب و حضرت عبدالبهاء، نسخه‌های جلدسبز با سایر نسخه‌های چاپی یا خطی موجود مقابله و تصحیح شد. در خصوص آثار حضرت باب، با توجه به اینکه هر یک از نُسخ در دسترس ما دارای اشکالاتی بود و نمی­توانستیم هیچ نسخه­ای را بتمامه مبنا قرار دهیم، برآن شدیم تا در مواردی که به­نظرمان اشکال، اشتباه یا تردیدی وجود دارد، آن موارد را با ملاحظه­ای کلی اصلاح و نسخه­ی تایپی را بر همان مبنا تهیه کنیم. در این باب برای تصحیح متن یک اثر از آثار حضرت باب در جلدی از مجلدات سبزها، نه­تنها آن را با متن همان اثر در دیگر مجلدات سبزها مقابله کرده­ایم بلکه اگر نسخه­ای از همان اثر در اثری خارج از این مجموعه بوده، از آن نیز استفاده کرده­ایم. در نتیجه، نسخه‌ی پیش‌رو در برخی مواضع با مندرجاتِ نسخه‌ی اصلی (جلدسبز) تفاوت‌هایی دارد؛ اما محض ارجاع‌دهی درست، شماره‌ی صفحات اصلی (شماره‌ی صفحات نسخه‌ی جلد سبز) در دل متن درج شده است.
2. آثار حضرت بهاءالله مقابله نشده، اما در ضمن تایپ، تا حدی قابل قبول، تصحیح شده است.
3. در مجموعه‌ی حاضر، برخی تواقیع حضرت باب که سابقا به‌طور ناقص نشر یافته (مثل کتاب صحیفه‌ عدلیه، مندرج در جلد 82 که فاقد باب پنجم است، و یا صحیفه بین‌الحرمین و صحیفه اعمال سنه که پیشتر مختصرا نشر یافته) با توجه به سایر منابع به‌طور کامل، و تصحیح‌شده، منتشر می‌شود.
4. در مجموعه‌هایی که سابقا و از روی اضطرار منتشر شده بود نواقص عمده‌ای به چشم می‌خورد: از جمله، تفسیر «بسم‌الله» که در چندین مجموعه بدون مقدمه و خطبه نشر یافته بود، و یا توقیع حروف مقطعات قرآن که نیمی از آن ناقص منتشر شده، و یا تفسیر (های هذا) در جلد 60 که در داخل متن افتادگی‌هایی دیده می‌شد، و یا چند باب اول این اثر در مجموعه‌ی 98 که به‌طور ناقصی منتشر شده بود. در مجموعه‌ی حاضر، همه‌ی این نواقص با توجه به مجموعه­های دیگر بر طرف شده است.
5. در مواردی که نتوانستیم درجِ صحیحِ لغتی را تشخیص دهیم آن را نشانه گذاری (های لایت) کرده‌ایم و یا با چند علامت سؤال (؟) آن را مشخص کرده­ایم.
6. برای مقابله‌ی نسخ آثار حضرت باب از نسَخ مختلفی بهره برده‌ایم. از جمله، از تمامی مجلدات جلدسبز استفاده کرده‌ایم. فی‌المثل در تصحیح جلد 14 تفسیر «های هو» از مجموعه کتاب‌های جلدسبز تنها اکتفا به همین جلد نشده، بلکه از مجلدات دیگر مثل جلد 53، 67، 86 و منابع دیگر نیز استفاده کرده‌ایم. افزون بر نسخه‌های جلدسبز، مجموعه‌ی پرینستون و کیمبریج و نشریات ازلیان و مجموعه شخصی خود را نیز مدنظر و پیش‌رو داشته‌ایم.
7. در مواردی رسم الخط واژه­ها به­گونه­ای انتخاب شده که برای جستجو مناسبتر باشد. مثلاً گاهی کاتب در نسخ­ی اصل کلمه­ی «جلالت» را به­صورت «جلالة» نگاشته است و ما ترجیح داده­ایم آن را «جلاله» تایپ کنیم و

 در پایان یادآور می‌شود که از آغاز کارِ تایپ و تصحیحِ فایل‌های اسکن‌شده مایل بودیم که از همکاری فضلا و مطلعین جامعه در تصحیح نسخه‌های موجود، بیشتر بهره‌مند باشیم؛ اما این مهم، جز در مورد آثار حضرت باب و حضرت عبدالبهاء، محقق نگشت.

در همین‌جا به‌ویژه از جناب ولی‌اله کفاشی سپاسگزاریم. کار بازخوانی، مقابله و تصحیحِ فایل‌های تایپ‌شده‌ی آثار حضرت باب تماما توسط ایشان انجام و نهایی شد. در عین حال، امیدواریم که در ادامه‌ی راه از مساعدت و همراهی تعداد بیشتری از یاران فاضل و مطلع مستفید شویم. ضمن آنکه از همه­ی خوانندگان این فایل­ها درخواست می­کنیم تا اگر در حین مطالعه به اغلاط تایپی برخوردند آن موارد را از طریق سایت به ما اطلاع دهند.امید و هدف دیگرمان اینست که در آینده، تمام فایل‌های این مجموعه، با مقابله‌ی علمی و اسلوبی دقیق‌تر – دست‌کم در حد آنچه که در مورد آثار حضرت باب و حضرت عبدالبهاء انجام شده – تقدیم دوستان و یاران علاقمند شود.

**فهرست**

**مجموعه صد جلدى - شماره رقم ۸۲**

رقم عنوان صفحه

1- بسم الله الأقرب الاقرب (شان فارسي از پنج شان) 1

2- دعاء برای حروف نفى 9

3- دعاء برای حروف اثبات 14

4- دعاء بجهت هفت نفس (دعاء لسبعة اشخاص) 20

5- دعای شب جمعه 30

6- براى رفع طلسم (از كتاب الاسماء) 34

7- ذكر جهت غناء (از كتاب اسماء) 35

8- دعاء برای حفظ اولاد (از كتاب اسماء) 36

9- شرح دعای حفظ أولاد 37

9- بسم الله الابهی الابهی(شان فارسی از پنج شان) 40

10- توقیع یجی رب لکم 46

11- رساله غنا(حکم موسیقی)، در جواب سؤال منوچهرخان 55

12- صحيفه عدليه (متن کامل) 74

**بسم اللّه الأقرب الأقرب(شان فارسي از كتاب پنج شان)**

 \*\*ص2\*\*

ترفيع و تمنيع ذات محبوب لم يزلى را سزاوار بوده و هست كه از اوّل لا اوّل له باستقلال استجلال ذات مقدّس خود بوده و الى آخر لا آخر له بارتفاع امتناع كنه مقدّس خود خواهد بود لم يزل در عزّ ازل و قدس لم يزل مقدّس بوده از كلّ ماخلق و منزّه بوده از كلّ ما يخلق و متعالى بوده از وصف كل ممكنات و متجالى بوده فوق كلّ ذرّات نشناخته او را حقّ شناختن هيچ شيئ و ستايش

\*\*ص3\*\*

ننموده او را حقّ ستايش نمودن هيچ شيئ بعد ازآنكه كلّ به آنچه ممكن است در امكان او را عارف و آنچه متصّور است در اختراع او را عابد بوده و خواهند بود ولى اين قدر استحقاق ممكنات بوده نه استحقاق ذات مقدّس او و او اجلّ و امنع­تر بوده كه استحقاق كلّ ممكنات به پرستش او مقترن گردد و عرفان كلّ كائنات به معروفيّت آن مذكور گردد چه قدر متعالي است علوّ قدس او كه كلّ ذرّات از اوّل لا اوّل له الى آخر لا آخر له او را سجده نموده و چه قدر متجالي است ارتفاع جلال آن كه كلّ از اوّل لا اوّل له الى آخر لا آخر له او را عبادت نموده بر اينكه نبوده الهى غير از آن مستحقّ پرستش و سواى آن ربّى مستحقّ ثناء و عرفان و عبادت و ايقان حمد بلا مثل مراو را سزاوار بوده و هست كه كلّ ممكنات را لا من شيئ به مشّيت خود ابداع فرموده تا آنكه به نصيب ذروهء حبّ

\*\*ص ٤\*\*

او و حظّ عرفان او منتهى شده و در هيچ شأن نبوده كه بر خلق خود از قبل خود حجّتى قرارداده كه احدى نگويد امروز رضاى الهى چه بوده يا خواهد بود و از اوّل لا اوّل له كلّ را به مشيّت اوليّه خلق فرموده و الى آخر لا آخر له كلّ را به مّشية اوليّه خلق خواهد فرمود و مثل مشيّت اوليّه را مثل شمس فرض كن كه اگر بما لانهاية طلوع و غروب نمايد متعدّد نمي­گردد و هم چنين مشيّت اوليّه اگر بمالانهاية در اين عالم ظاهر گردد مدّل على اللّه بوده و هست و ظاهر در آنها مبدّل نمي­گردد اگر چه اعراش متبدّل مي­شود چنانچه از اوّل لا اوّل له الى امروز سنّت اعراش ظهور اللّه اين بوده كه در هر ظهورى به اسمى ظاهر شده و خداوند عزّ و جل مظهر آنها بوده و آنها قائمند باللّه و كل قائمند بآنها و در آنها جهت آنها ديده نمي­شود بلكه در كلّ جهت وحدت ظاهر بوده و هست نظر كن كه هيچ رسولى آمده

\*\*ص٥\*\*

كه خلق را به سوى غير خداوند عزّ و جلّ خوانده باشد زيرا كه در آنها غير ظهوراللّه ظاهر و باطن و اوّل و آخر نبوده مثلا ظهورى به اسم نوح و ظهورى به اسم ابراهيم و ظهورى به اسم موسى و ظهورى به اسم عيسى و ظهورى به اسم محمّد و ظهورى به اسم من يظهره اللّه و ظهورى به اسم من يظهره اللّه و ظهورى به اسم من يظهره اللّه و ظهورى به اسم من يظهره اللّه بعين حقيقة مشاهده نموده و من يظهر را من ظهر ديده تا آنكه در هيچ ظهور محتجب نمانى و كتاب من يظهر را من ظهر ديده تا آنکه در هيچ ظهور از اوامر و نواهى الهى محتجب نشوى مثلاً اگر سكّان ظهور كور عيسى در رسول اللّه بعين عيسى نظر نموده بودند غيراز او را نمي­شناختند و بعينه اتباع رسول اللّه را مثل اتباع عيسى مي­ديده و احدى از سكّان در آن ظهور در اين ظهور محتجب نمي­ماندند و همچنين قبل از عيسى الى اوّل لا اوّل له ببين و همچنين بعداز محمّد الى آخر لا آخر له ببين و در هر ظهورى

\*\*ص6\*\*

چشم حقيقت را باز كن كه به اختلافات آن ظهور محتجب نشوى و به نظر و حدت در كلّ ظهورات آن ظهور نظر كن و هر شيئ را در مكان خود ببين تا هيچ نوع تعارض در آن ظهور نه بينى و صراط اللّه را در هر ظهورى اوسع از سماء لا اوّل له الى ارض لا آخر له بينى و سماء اسماء را خداوند عزّ و جلّ اسم غياث قرار داده و ارض اسماء را اسم ذخّار زيرا كه از اسم غياث اعلى عددتر نازل نفرموده و از اسم ذخّار بعد از آن و ناقص فرموده از ارض سماء عدد ياء را و به آن سماء را مستولى بر ارض نموده و در كينونيّت سماء و ارض حبّ و وّد خود را قرار داده كه هيچ يك بلا نفس ديگر ساكن نمي­گردند و همچنين روح هر شيئ را در رتبهء اسماء ببين و اسماء را ادلّاء اللّه ببين زيرا كه در اسماء ظاهر نيست الّا مسّما و مسّماى كلّ اسماء واحد بوده و هست لا واحد بالعدد بل واحد بالذّات و مثل هر اسمى را

\*\*ص7\*\*

مثل مرآتى فرض كن كه در مقابل شمس تعكّس بهم رسانيده مثلا در هر ظهورى كه شجرهء حقيقت ظاهر مي­گردد هر و صف ان خلقى مى­گردد متذّوت و آن خلق مراتى مي­شود كه مدلّ مى­گردد بر آن و جوهر كلّ اسماء در نفس مسّمى بوده و هست و ظاهر در اسماء غير از مسمّى نبوده و نيست و عبادت مكن اسم را با مسمّى كه در حدّ شرك وارد شوى و عبادت مكن اسم را بلا مسمّى كه در حدّ كاف وارد شوى بل عبادت كن خدا را كه كلّ اين اسماء اسم او است و كلّ مدلّ بر او است و او است وحده وحده لا شريك له در عزّ ازل و قدس قدم نظر كن در هر ظهورى در ادلّاء آن ظهور كه لياقت اسميّت در آنها ظاهر شده آيا در آنها غير از ظاهر در ظهور ديده مي­شود يا نه شبههء نيست كه در خلق انجيل غير از عيسى ظاهر نيست زيرا كه مبدء كلّ آن بوده و در خلق فرقان غير از محمّد و در خلق بيان غير از نقطهء بيان

\*\*ص8\*\*

و در خلق من يظهر اللّه غير من يظهره اللّه و هم چنين الى آخر لا آخر له و چونكه در عرش ظاهر در ظهور ظاهر نيست الّا اللّه اين است كه مسمّاى كلّ اسماء واحد بالذّات بوده و هست و لى از اين دقيقه محتجب نشوى كه مسّماى هر اسم در رتبهء خود آن اسم هست و لى كلّ باللّه بوده و من اللّه و للّه مثلا اسم جّبار مسّماى جّباريّت در اسم جبّار است و لى در جّبار ديده نمي­شود الّا اللّه كه مسمّاى آن و اسم آن در رتبهء آن مراتي است كه دلالت نمي­كند الّا بر خداوند و همچنين كلّ اسماء را مشاهده كن و مسمّاى هر اسمى را در رتبهء خود آن اسم ببين و كلّ اسماء با مسميّات آن للّه و من اللّه و فى اللّه و الى اللّه مشاهده كن و لى نمي­توانى مشاهدهء اين مطلب را نمود الّا آنکه در هر ظهورى كلّ ادلّاء آن ظهور را در ظلّ شجرهء حقيقت مشاهده نمائى مثلا در ظهور من يظهره اللّه يكى از براى او آب ميدهد مرات كينونيّت او هو السّاقى مي­گويد و يكى

\*\*ص9\*\*

منع مي­كند مرات كينونيّت آن هو المانع مى­گويد و يكى عطا مي­كند مرات كينونيّت او هو المعطى مى­گويد و همچنين در كلّ اسماء و صفات جارى كن دقيقه الهيّه و لطيفهء ربّانيّه را و سعى كن در هر ظهور از ادلّاء ظاهره در آن ظهور گردى كه از ادلّاء امر و خلق شوى كه اگر ماندى و اگر ادلّاء ظهور قبل بودى لا شيئ می­شوى مثل آنکه مى­بينى كه در هر ظهورى چه قدر مظاهر فعل ظاهر در آن ظهور شدند و در نزد ظهور آخر چونكه مستظلّ در ظلّ آن ظهور نشدند منسوب الى اللّه افعال آنها نگشت و كلّ لدون اللّه شدند در هر ظهور اوّلا سعى كن كه به حجّت آن ظهور مستبصر شوى و حجّت را دلخواه خود قرار مده بلكه به آنچه خداوند خواسته قرار دهد راضى شو كه اگر دلخواه خود خواهى قرار دهى مثلت مثل امم سابقه خواهد شد و در بدء ظهور محتجب خواهى ماند بدآنکه ايمان تو كه فرع دخول

\*\*ص10\*\*

در دين است از براى رضاى خدا است چگونه سبب دخول تو در دين دلخواه تو باشد نه آنچه خداوند حيّ لايموت خواسته و مقدّر فرموده ببين امر چه قدر دقيق و لطيف است كه كلّ از براى رضاى خدا مي­خواهند داخل در دين شوند و لى سبب دخول در دين را دلخواه خود شان قرار مي­دهند و در هر ظهور زلّ اقدام ظهور قبل از اين سبب بوده و هست زيرا كه امّت موسى اگر معجزهء موسى را در عيسى ديده بودند احدى محتجب نمي­شد و هم چنين امّت عيسى اگر نزد رسول اللّه ديده بودند يك نفر از نصارى محتجب نمي­ماند و همچنين در هر ظهورى مشاهده كن و ببين كه جوهر ما يقوم به الدّين كلّ چه چيز است آيا غير رضا اللّه بوده يا هست و به آن در هر ظهور مسترضى بشو نه به رضاى خود يا خلق و بدآنکه حجّت من اللّه در هر ظهور بالغ

\*\*ص11\*\*

و كامل بوده و هست و حجّتى كه من قبل اللّه بوده بايد كه كلّ از او عاجز شوند تا اثبات قدر ت در نفس ظاهر در آن ظهور مستثبت گردد بعد از آنکه اين را يافتى در هر ظهور چه واحد و چه مالانهاية مسترضى باش و لِمَ و بِمَ مگو و آنچه ظاهر مى شود ظاهر من عند الله ببين و در آنچه ظاهر مي­شود بنظر و حدت مشاهده كن نه بنظر كثرت و هر شيئ را در صقع خود حكم كن تا آنکه در نفس آن ظهور و نه در بطون آن ظهور دو حرف متعارض نه بينى نظر كن در هر ظهورى كه سكّان آن ظهور چه قدر اختلاف مى­كنند و مبدأ اختلاف كلّ ظهوراتى است كه از صاحب آن ظهور ظاهر شده هر يك به ظهورى سير مي­كند و از ديگر محتجب مي­ماند اين است كه اختلاف در هر ظهورى واقع مي­شود و حال آنکه خداوند هيچ چيز را در هيچ ظهور مثل اختلاف نهى نفرموده و كلّ را بر اتحّاد و احتباب

\*\*ص ١٢\*\*

امر فرموده زيرا كه تو در اين ظهور كه مختلف مي­شوى ثمرهء آن در ظهور ديگر الى اللّه ظاهر مي­شود كه از نفس عملت اكبرتر است عند الله كه اگر مطلق عالم نشده بودى كه اختلاف كنى بهتر بود يا آنکه عالم شدى و اختلاف ظاهر نمودى و ضرّ در قيامت ديگر به ادّلاء آن ظهور منتهى شد نظر كن در انجيل كه چند فرق شده­اند و در زمان ظهور رسول اللّه به همين سبب از ايمان به او محتجب مانده و حال آنکه در زمان ظهور آن حضرت هفتاد نفر از علماى نصارى ايمان آوردند و اگر كلّ متحّد بودند در ظهورات انجيليّه كلّ به مثل اين هفتاد نفر ايمان مي­آوردند و سبب نشد مگر همان اختلافى كه در ميان خود ايشان به هم رسيده بود نه اينكه للّه نموده بودند بلكه هر يك به اظهار اينكه حقّ بر يد من است يك نوعى اختلاف نموده و دو روزهء عمرش گذشت و رفت و طين شد و ثمرهء آن ماند

\*\*ص ١٣\*\*

و الى اللّه در يوم ظهور رسول اللّه راجع شد حال ببين كه اين اختلاف چه نفع به او رسانيده و هم چنين در فرقان نظر كن كه چه قدر مختلف شده بودند و اوّل ظهور نقطهء بيان يك طايفهء از اين طوائف اظهار ايمان نمودند و ديگران به سبب همين محتجب ماندند كه ما در مذاق غير از آنها هستيم و اين قدر حيوانند كه نمي­فهمند كه در هر ظهورى اين اختلافات راجع مي­شود به نفس ظهور و همين قدر كه صاحب ظهور ظاهر شد كلّ اختلافات بر او عرض مى­شود و نسبت كلّ به آن سواء بوده و هست و آنچه كه حكم فرمايد محقّق بر حقيّت مى­گردد و آنچه را كه نهى فرمايد محقّق بدون حقّ مي­گردد و عالم ارض اعلا بر منهج علم يقين در دين خود بوده و به اين سبب مهتدى به ظاهر در آن ظهور شده و مابقى چونكه مسلك ايشان غير علم و يقين بوده به همين محتجب مانده و از آنچه از براى او خلق شده محروم و

\*\*ص ١٤\*\*

اگر كلّ بر اين منهج مي­بودند كلّ به شرف هدايت مهتدى مي­شدند حال در هر ظهور اگر عالمى همّت خود را قرار ده كه اختلاف واقع نشود و اگر واقع شد از آنجائي كه احاطهء قلبى ندارند كه هر شيئ را در جاى خود مشاهده نمايند به حكمت الهيّه و لطيفهء ربّانيّه رافع آن اختلاف شده و هيچيك را رد ننموده و اين را در صقعى از وجود و آن را در صقعى از وجود حكم نموده تا آنکه كلّ بر منهج واحد تربيت شده تا ظهور ديگر لعلّ در آن ظهور به اين سبب كلّ به شرف هدايت مستنير گردند كه اين افضل كلّ اعمال بوده در هرظهور ولى نه اين است كه امراللّه مختلف شود يا آنکه حق از آن واحد تجاوز نمايد مثلاً نظر كن در ظهور فرقان حكم الهى بر فرض صلوة جمعه بود حال حكم اللّه تا قيامت ديگر همين بوده و آنهائيكه غير از اين حكم نموده محتجب از حكم آن ظهور گشته و حجت بر آنها همانهائي­كه به حكم و جوب عامل بوده و آنجائي­كه

\*\*ص15\*\*

نهى از ائمّه بوده در مقام تقيّه بوده نه آن است كه حكم مختلف شود بلكه مورد مختلف شده كه حكم مختلف شده و صلوة جمعه در جاى خود بوده و حكم تقيّه در جاى خود ببين چه قدر اعمال در فضل شب و روز جمعه نازل شده و جمعه نگفته مگر اينكه مرآتى است كه حكايت مي­كند از مقام جمع الجمع كه مقام نقطهء اوليّه باشد كه حيّ اول در آنجا مخزون بوده و هست و لى كلّ به آيهء كه مدلّ بر اوست مستعظم امراللّه مي­شوند و لى در مقامى كه يوم جمعه از براى او خلق شده مستبصر و مستشعر نمى­شوند حال اين است حدّ خلق در هر ظهور و تو كه در بيانى مغرور مشو به علم و عمل خود كه امتحانت در يوم من يظهره اللّه مى­شود اگر آن روز نجات يافتى به ايمان به او مبال بر ايمان به خود و الّا اگر عالمى مثل يكى از علماى نصارى خواهى بود و اگر غير عالمى مثل يكى ديگر از آنها بلكه چون در ظهور فاصله مي­گردد

\*\*ص16\*\*

مقامت ابعدتر مي­گردد اگر مستبصر باشى و اگر مهتدى شدى كه اقرب­تر مى­گردى بما لايحصى هيچ نعمتى مثل اين نبوده و نيست كه در هر ظهورى عبد به ظاهر در آن ظهور مهتدى و در بطون آن به نظر و حدت در كلّ كثرات مستنظر و در ظهور آخر حين ظهور مهتدى و الّا مي­رود آنجا كه عرب نيزه انداخته اگر چه اتقاى سّكان آن ظهور باشد نجات ده خود را به عقل و ادراكى كه خداوند در تو خلق فرموده كه اين است عزّ نه غير اين و ما يُنَبّئكَ احدٌ مثل اللّه و اللّه خير هادى وَ وَكيل.

**دعا برای حروف نفی**،

\*\*ص16\*\*

بسم الله الأ منع الا قدس،

اللّهم انّی اسئلک بالوهیتک الّتی انها هی ممتنعة فوق کل‌شی ان تعذبّن کلّ ذات الف ینسب الی شجرة النفی بقیو میتک الّتی انّها هی متقومة فوق کل‌شی انّک کنت قهّاراً شدیدا

\*\*ص17\*\*

اللّهم انّی اسئلک ببازخیّتک الّتی انها هی مرتفعة فوق کل‌شی ان تعذبّن کلّ ذات باءٍ ینسب الی الشجرة النفی بقیّومیّتک الّتی انّها هی متقومة فوق کل‌شی انّک کنت قهّاراً شدیداً

اللّهم انّی اسئلک بجبّاریتک الّتی انها هی ممتنعة فوق کل‌شی ان تعذبّن کلّ ذات جیمٍ ینسب الی شجرة النّفی بقیّومیّتک الّتی انّها هی متقومة فوق کل‌شی انّک کنت قهاراً شدیداً

اللّهم انّی اسئلک بدیمومیتک الّتی انّها هی متعالیة فوق کل‌شی ان تعذبّن کلّ ذات دالٍ ینسب الی شجره النّفی بقیّومیتک الّتی انّها هی متقومة فوق کلّ شیئ انّک کنت قهاراً شدیداً

اللّهمّ انّی اسئلک بهدایتک الّتی انّها هی مستضیئته فوق کل‌شی ان تعذبّن کلّ ذات هاءٍ ینسب الی شجرة النّفی بقیّومیتک الّتی

\*\*ص18\*\*

انّها هی متقومة فوق کل‌شی انّک کنت قهّاراً شدیداً اللّهمّ انّی اسئلک بوحدانیتک الّتی انّها هی متبهیّته فوق کل‌شی ان تعذبّن کلّ ذات واوٍ ینسب الی شجرة النّفی بقیّومیتک الّتی انها هی متقومه فوق کل‌شی انّک کنت قهّاراً شدیداً.

اللّهمّ انی اسئلک بزراعیتک الّتی انّها هی متعززه فوق کل‌شی ان تعذبن کلّ ذات زاء ینسب الی شجرة النفی بقیّومیتک الّتی انّها هی متقومة فوق کل‌شی انک کنت قهاراً شدیداً

اللهمّ انّی اسئلک بحیاتک الّتی انها هی متقدسته فوق کل‌شی ان تعذّبن کلّ ذات حآءٍ ینسب الی شجرة النّفی بقیومیّتک الّتی انّها هی متقومة فوق کل‌شی انّک کنت قهاراً شدیداً اللّهمّ انّی اسئلک بطاهریّتک الّتی هی متطهرة فوق کل‌شی ان تعذبّن

\*\*ص19\*\*

کلّ ذات طآءٍ ینسب الی شجره النّفی بقیّومیتک الّتی انّها هی متقومة فوق کلّ شیئ انّک کنت قهّاراً شدیداً اللّهمّ انّی اسئلک بیاقوتیتک الّتی انها هی متجللة فوق کلّ شیئ ان تعذّبن کلّ ذات بآءٍ ینسب الی شجرة النّفی بقیّومیتک الّتی انّها هی متقومة فوق کل‌شی انّک کنت قهّاراً شدیداً

 اللّهمّ انّی اسئلک بکبریاتیک الّتی انّها هی متعظّمة فوق کل‌شی ان تعذبّن کلّ ذات کاف ینسب الی شجرة النفیّ بقیومیّتک الّتی انّها هی متقومه فوق کل‌شی انّک کنت قهاراً شدیداً اللّهمّ انّی اسئلک بلطافیتک الّتی انّها هی متلطفه فوق کل‌شی ان تعذبن کل ذات لامٍ ینسب الی شجره النّفی

\*\*ص20\*\*

بقیّومیتک التی انّها هی متقومة فوق کل‌شی انّک کنت قهّاراً شدیداً اللّهمّ انّی اسئلک بمنانیتک التی انها هی متنورة فوق کل‌شی ان تعذّبن کل ذات میمٍ ینسب الی شجرة النفی بقیومیّتک التی انها هی متقومة فوق کل‌شی انّک کنت قهاراً شدیداً اللهمّ انّی اسئلک بنواریّتک التی انها هی متحببه فوق کل‌شی ان تعذّبن کلّ ذات نون ینسب الی شجره النّفی بقیومیتک التی انها هی متقومة فوق کل‌شی انک کنت قهاراً شدیداً

اللهم انّی اسئلک بسبوحیتک التی انها هی متنزهة فوق کل‌شی ان تعذّبن کلّ ذات سین ینسب الی شجرة النّفی بقیومیتک

\*\*ص21\*\*

الّتی انها هی متقومة فوق کل‌شی انّک کنت قهّاراً شدیداً اللّهم انّی اسئلک بعظمتک التی انّها هی متعظمة فوق کل‌شی ان تعذبن کل ذات عین ینسب الی شجرة النّفی بقیومیتک الّتی انّها هی متقومة فوق کل‌شی انک کنت قهّاراً شدیداً اللّهم انّی اسئلک بفردانیتک التی انها هی متفردة فوق کل‌شی ان تعذبّن کلّ ذات فآء ینسب الی شجرة النّفی بقیومیتک الّتی انها هی متقومة فوق کل‌شی انّک کنت قهّاراً شدیداً اللّهم انی اسئلک بصمدانیتک الّتی انّها هی ممتنعة فوق کلّ شیئ ان تعذبن کل ذات صاد ینسب الی شجرة النّفی بقیومیتک التی الّتی انّها هی متقومة فوق کلّ شیئ انّک کنت قهاراً شدیداً

اللّهم انّی اسئلک بقدرتک الّتی انّها هی مستطیلة فوق کل‌شی ان تعذبن کلّ ذات قاف ینسب الی شجرة النفی بقیومیتک الّتی انّها هی متقومة فوق کل‌شی انّک کنت قهاراً شدیداً اللّهمّ انی اسئلک برحمتک الّتی انّها هی متحاطه فوق کل شیئ ان تعذبن کلّ ذات رآءٍ ینسب الی شجره النّفی بقیومیتک الّتی انّها هی متقومة فوق کلّ شیئ انّک کنت قهّاراً شدیداً اللّهمّ انی اسئلک بشاهدیتک الّتی انّها هی مستضیئته فوق کل‌شی ان تعذّبن کلّ ذات شین ینسب الی شجرة الّنفی بقیومیتک الّتی انّها هی متقومة فوق کل‌شی انّک کنت قهاراً شدیداً

 اللّهم انّی اسئلک بتوابیّتک الّتی انّها هی مستشرقة فوق کل‌شی ان تعذبن کل ذات نآءٍ ینسب الی شجرة النّفی بقیومیتک

\*\*ص22\*\*

الّتی انّها هی متقومة فوق کلّ شیئ انّک کنت قهاراً شدیداً

اللّهم انّی اسئلک بثابیتک الّتی انّها هی مستثبیة فوق کل‌شی ان تعذّبن کلّ ذات ثآءٍ ینسب الی شجرة النّفی بقیومیتک الّتی انّها هی متقومة فوق کل‌شی انّک کنت قهاراً شدیداً

اللّهم انّی اسئلک بخلاّقیتک الّتی انّها هی مستظهره فوق کل‌شی ان تعذبّن کلّ خاءٍ ینسب الی شجرة النّفی بقیومیتک الّتی انّها هی متقومة فوق کل‌شی انک کنت قهاراً شدیداً

اللهم انی اسئلک بذارئیتک الّتی انّها هی ممتنعة فوق کل‌شی ان تعذبن کل ذات ذالٍ ینسب الی شجرة النفی بقیومیتک الّتی انها هی متقومه فوق کل‌شی انک کنت قهاراً شدیداً اللهم انی اسئلک بضامنیتک التی انها هی مرتفعة فوق کل‌شی ان تعذبّن کلّ ذات ضادٍ ینسب الی شجره النفی بقیومیتک التی انّها هی متقومة فوق کل‌شی انک کنت قهاراً شدیداً

\*\*ص23\*\*

 اللهم انی اسئلک بظاهریتک التی انها هی ظاهرة فوق کل‌شی ان تعذبن کل ذات ظاءٍ ینسب الی شجرة النفی بقیومیتک التی انها هی متقومة فوق کل شیئ انک کنت قهاراً شدیداً اللهم انی اسئلک بغنآءک الدی انّه هو مستغن عن کلّ شیئ ان تعذّبن کلّ ذات غینٍ ینسب الی شجرة النفی بقیومیتک التی انها هی متقومة فوق کل‌شی انک کنت قهاراً شدیدا سبحانک اللهم یا الهی لأشهدنّک و کل شیئ علی انک انت الله لا اله الاّ انت وحدک لا شریک لک لک الملک و الملکوت و لک العزّة و الجبروت و لک القّوة و اللاّهوت و لک القدرة و الیاقوت تحیی و تمیت ثم تمیت و تحیی و انک انت حی لایموت فی قبضتک ملکوت کل‌شی و تخلق ما تشآء بأمرک انک کنت علی کل‌شی قدیراً لاشهدنک و کل‌شی بان فی علمک لم یکن عذاباً للنفی و من فیه اشدّ مما اکتسبت

\*\*ص24\*\*

 ایدیهم و احتجابهم عن اوامر سلطان قیومیتک اذ ما یظهر فی الاخرة لهم من النّار ذلک من ثمرة هذا فلاسئلنک یا الهی ان تسرعن فیما تقرن به عیون اولیاءک حیث تعذّبن اعدآءک بما هم یستحقون به عند اخذک و انتقامک اذ لو کشف الغطآء عن بصائرهم لیحبون انفسهم عذاب انفسهم لانّ ذلک ما قد احببته و رضیته و لو انّهم یرضون برضآءک و یحبّون ما تحبّ لامرد لهم الاّ بفناء انفسهم و عذاب کینونیّاتهم حتّی لم یکن لهم من ذکر فی الارض و ترفع شجرة محبتک بما فیکن فیها و علیها من ظهورات قدرتک و تجلّیات عزتک و شئونات بدع ربوبیتک و ایات مجد ازلیتک و دلالات ملیک قدس قیومیتک و ارتفاعات بساط عز صمدانیتک و امتناعات علوّ سلطان احدیتک اذ کل خیر قد خلقته قد احببته لتلک الشجرة فانزل اللهم علیها فانّ من الخیر فیها و علیها

\*\*ص25\*\*

ما تنتقمن عمّن لم یدخل فی ظلّها و تعذّبن من لا یرّد ان یؤمن بایاتها انک کنت بکلّ شیئ علیما لن یعزب من علمک من فی شیئ لا فی السموات و لا فی الارض ولا مابینهما و انّی و عزتک و قوتّک و قدرتک و سلطنتک و قیومیتک لأستجیرّن من النّار کلّها و ما ینسب الیها فاعصمنی اللهم منها و من اراد فی سبیل محبّتک انّک کنت علی کلّ شیئ قدیرا و صلّ اللهم علی الأدلاّء الیک و المثل الدالة علیک بما قد احطت به علماً انّک کنت علی کلّ شیئ شهیداً تنصر من تشآء بامرک و تذل من ترید بعدلک و انّک کنت علی کلّ شیئ قدیراً

**دعاء برای حروف اثبات**

بسم الله الأمنع الأقدس

اللّهم انّی اسئلک بالوهیّتک الّتی انّها هی مستضیئته

\*\*ص26\*\*

فوق کل‌شی ان ترحمن وتکرمنّ کلّ ذات الف ینسب الی شجرة الاثبات بقیّومیتک الّتی انها هی متقومة فوق کل‌شی انک کنت منّانا کریماً

اللهم انّی اسئلک ببهائک الّذی انه هو مستبهی فوق کلّ شیئ ان ترحمّن و تکرمن کلّ ذات بآءٍ ینسب الی شجرة الاثبات بقیومیتک التی انها هی متقومة فوق کل‌شی انک کنت منانا کریماً

اللهم انی اسئلک بجبروتک التی انها هی مستقلة فوق کلّ شیئ ان ترحمن و تکرمن کلّ ذات جیم ینسب الی شجرة الاثبات بقیومیتک التی انها هی متقومة فوق کل شیئ انک کنت مناناً کریماً

 اللهم انّی اسئلک بدیمومیتک التی انها هی ممتنعة فوق کل‌شی ان ترحمن و تکرمن کلّ ذات دالٍ ینسب الی شجرة الاثبات بقیومیتک التی انها هی ممتنعه فوق کل‌شی انک کنت مناناً کریماً

\*\*ص27\*\*

اللهم انّی اسئلک بهدایتک التی انها هی مستشرقة فوق کل‌شی ان ترحمن و تکرمن کلّ ذات هآءٍ ینسب الی شجرة الاثبات بقیومیتک التی انها هی ممتنعة فوق کل‌شی انک کنت مناناً کریماً

اللهم انّی اسئلک بوحدانیتک التی انها هی متسلطة فوق کل‌شی ان ترحمن و تکرمن کل ذات واو ینسب الی شجرة الأثبات بقیومیتک التی انها هی متقومة فوق کلّ شیئ انک کنت مناناً کریماً

اللهم انی اسئلک بزارعیتک التی انها هی متعززة فوق کل‌شی ان ترحمن و تکرمن کل ذات زاءٍ ینسب الی شجرة الأثبات بقیومیتک التی انها هی متقومة فوق کل‌شی انک کنت مناناً کریماً

اللهم انی اسئلک بحیاتک التی انها هی مرتفعة فوق کل‌شی ان ترحمن و تکرمن کلّ ذات حاءٍ ینسب الی شجرة الأثبات بقیومیتک

\*\*ص28\*\*

التی انها هی متقومة فوق کلّ شیئ انک کنت مناناً کریماً

اللهم انّی اسئلک بطاهریتک التی انها هی متطهرة فوق کل‌شی ان ترحمن و تکرمن کل ذات طآءٍ ینسب الی شجرة الاثبات بقیومیتک التی انها هی متقومة فوق کل شیئ انک کنت مناناً کریماً

اللهم انّی اسئلک بیاقوتیتک التی انها هی مستشرقة فوق کل‌شی ان ترحمن و تکرمن کل ذات یاءٍ ینسب الی شجرة الأثبات بقیومیتک التی انها هی متقومة فوق کل‌شی انک کنت مناناً کریماً

اللهم انّی اسئلک بکینونیتک التی انها هی ممتنعة فوق کلّ شیئ ان ترحمن و تکرمن کل ذات کافٍ ینسب الی شجره الاثبات بقیومیتک التی انها هی متقومة فوق کل‌شی انک کنت مناناً کریما

 اللهم انی اسئلک بلطافیتک التی انها هی متلطفة فوق کل‌شی ان ترحمن و تکرمن کلّ ذات لامٍ ینسب الی شجرة الاثبات بقیومیتک

\*\*ص29\*\*

التی انها هی متقومة فوق کل‌شی انک کنت مناناً کریماً

اللهم انّی اسئلک بمالکیتک التی انها هی متملکة فوق کلّ شیئ ان ترحمن و تکرمن کلّ ذات میمٍ ینسب الی شجرة الاثبات بقیومیتک التی انها هی متقومة فوق کل‌شی انک کنت مناناً کریماً

اللهم انی اسئلک بنواریتک التی انها هی متنورة فوق کل‌شی ان ترحمن و تکرمن کل ذات نونٍ ینسب الی شجرة الأثبات بقیومیتک التی انها هی متقومة فوق کلّ شیئ انک کنت مناناً کریماً

 اللهم انّی اسئلک بسلطنتک التی انها هی متسلطة فوق کل‌شی ان ترحمن و تکرمن کل ذات سینٍ ینسب الی شجرة الأثبات بقیومیتک التی انها هی متقومة فوق کل‌شی انک کنت مناناً کریماً

 اللهم انّی اسئلک بعظمتک التی انها هی متعظمة فوق کل‌شی ان ترحمن و تکرمن کلّ ذات عین ینسب الی شجرة الاثبات بقیومیتک التی

\*\*ص30\*\*

 انها هی متقومة فوق کل‌شی انک کنت مناناً کریما

 اللهم انی اسئلک بفردانیتک التی انها هی متفردة فوق کل شیئ ان ترحمن و تکرمن کل ذات فاءٍ ینسب الی شجرة الأثبات بقیومیتک التی انها هی متقومة فوق کل‌شی انک کنت مناناً کریماً

 اللهم انّی اسئلک بصمدانیتک التی انها هی متجللة فوق کل‌شی ان ترحمن و تکرمن کل ذات صادٍ ینسب الی شجرة الأثبات بقیومیتک التی انها هی متقومة فوق کلّ شیئ انک کنت منانا کریما

اللهم انی اسئلک بقدرتک التی انها هی مستطیلة فوق کل‌شی ان ترحمن و تکرمن کل ذات قافٍ ینسب الی شجرة الأثبات بقیومیتک التی انها هی متقومة فوق کلّ شیئ انک کنت منانا کریما

 اللهم انی اسئلک برحمتک التی انها هی مهیمنته فوق کل‌شی ان ترحمن و تکرمن کل ذات راءٍ ینسب الی شجرة الأثبات بقیومیتک التی

\*\*ص31\*\*

انها هی متقومة فوق کل‌شی انک کنت منانا کریما

اللهم انی اسئلک بشاهدتیک التی انها هی مستشهدة فوق کل‌شی ان ترحمن و تکرمن کل ذات شین ینسب الی شجرة الاثبات بقیومیتک التی انها هی متقومة فوق کل‌شی انک کنت منانا کریما

 اللهم انی اسئلک بتوابیتک التی انها هی مستضیئته فوق کل‌شی ان ترحمن و تکرمن کل ذات تآء ینسب الی شجرة الأثبات بقیومیتک التی انها هی متقومة فوق کلّ شیئ انک کنت مناناً کریماً

اللهم انّی اسئلک بثابتیتک التی انها هی مستثبتة فوق کل‌شی ان ترحمن و تکرمن کل ذات ثاءٍ ینسب الشجرة الأثبات بقیومیتک التی انها هی متقومة فوق کل شیئ انک کنت منانا کریما

اللهم انی اسئلک بخلاقیتک التی انها هی متظهرة فوق کل‌شی ان ترحمن و تکرمن کل ذات خاءٍ ینسب الی شجرة الأثبات

\*\*ص32\*\*

بقیومیتک التی انها هی متقومة فوق کل‌شی انک کنت مناناً کریماً

اللهم انی اسئلک بذارئیتک التی انها هی متجملة فوق کل‌شی ان ترحمن و تکرمن کلّ ذات ذاءٍ ینسب الی شجرة الأثبات بقیومیتک التی انها هی متقومة فوق کل‌شی انک کنت منانا کریما

اللهم انی اسئلک بضامنیتک التی انها هی متعالیة فوق کل‌شی ان ترحمن و تکرمن کل ذات ضادٍ ینسب الی شجرة الاثبات بقیومیتک التی انها هی متقومة فوق کل­شئ انک کنت مناناً کریماً

اللهم انی اسئلک بظهاریتک التی انها هی مستظهرة فوق کل­شئ ان ترحمن و تکرمن کل ذات ظآءٍ ینسب الی شجرة الاثبات بقیومیتک التی انها هی متقومة فوق کل‌شی انک کنت مناناً کریماً

اللهم انّی اسئلک بغفاریتک التی انها هی متعالیة فوق کل شیئ ان ترحمن و تکرمن کلّ ذات غینٍ ینسب الی شجرة

\*\*ص33\*\*

الأثبات بقیومیتک التی انها هی متقومة فوق کل‌شی انک کنت مناناً کریماً

سبحانک الله لأشهدنک و کلّ شیئ انک انت الله لا اله الا انت وحدک لا شریک لک لک الملک و الملکوت و لک العزة و الجبروت و لک و لک القوة و اللاهوت و لک القدرة و الیاقوت لم تزل کنت الهاً واحداً احداً فرداً صمداً حیاً قیوماً متعالیاً مرتفعاً ممتنعاً متقدساً معتمداً مقتدراً ما اتخذت لنفسک صاحبة و لا ولداً و لم یکن له شریک فی الملک ولا ولی فی الارض الا باذنک لم تزل کنت قاهراً بمشیتک فوق کل الممکنات و ظاهراً بارادتک فوق کل الموجودات و قادراً علی ما تشآء بقدرتک فوق کلّ الکائنات و متسلطاً بقضآءک فوق من فی ملکوت الأرض و السموات و متعالیاً باذنک فوق من فی ملکوت البدایة و النهایات و مرتفعاً باجلک فوق من

\*\*ص34\*\*

فی ملکوت البدایة و الغایات و ممتنعاً بکتابک فوق من فی ملکوت الأسمآء و الصفات فانزل اللهم حینئذ من کلّ بهاء ابهاء و من کلّ جلال اجلّه و من کلّ جمال اجمله و من کلّ عظیمة اعظمها و من کلّ نور انوره، و من کلّ رحمة اوسعها و من کلّ کلمات اتمها و من کل اسمآء اکبرها و من کلّ عزّة اعزها و من کلّ مشیته امضاها و من کلّ علم انفذه و من کلّ قدّره اقدرها و من کلّ قول ارضاه و من کلّ مسائل احبها الیک و امنعها عندک و من کلّ سلطنة ادومها و من کل ملک افخره و من کلّ علاء اعلاه و من کلّ منّ اقدمه علی شجرة اثباتک و اصلها و فرعها و اغصانها و اوراقها و اثمارها ما قد احطت بها علما و انزل اللهم علیها کل ایاتک و ارفعها بظهوراتک و اظهرها و اغلبها و اقهرها علی من فی ملکوت السموات و الارض و ما بینهما بسلطانک انک انت الملک المقتدر و السلطان الممتنع

\*\*ص35\*\*

 و الملیک المرتفع و المالک المستقل و الملک المتعالی المقتدر ترفع من تشاء کیف تشآء بما تشاء لما تشآء کیف تشآء بقدرتک التی انها هی مستطیلة فوق کل‌شی انک کنت علی کل شیئ قدیراً

**هذا دعاء المناجات السبعة لحضرت الأعلی**

 بسم الله الرحمن الرحیم

سبحان الذی یبدع ما فی السموات و ما فی الارض بامره و هو العزیز الحکیم یا الهی انّ وجودک اعلی وجودٍ لایشابهه شیئ و انّ وجودی ادنی وجود لایساویه شیئ فکیف ارید ان اذکرک و انک لم تزل کنت و انّنی انا مایزال ما کنت شیئا ان ارید ان اذکرک یخوفنی حدّ ذاتی بانّ العدم کیف یذکر رب القدم و ان اصمت فی تلقآء طلعتک و لم اذکرک بثنایائی التی عرفتها بتعلیمک یشوقنی معاملتک مع المسیئین

 \*\*ص36\*\*

و یشجعنی سیئبک مع المؤمنین فلاجل ذلک یا الهی اذکرک بما انت تحبّ و اشکرک بما انت ترضی و اشهدک بانّ منتهی مبلغ ذکری هو عجزی عن ذکرک و انّ غایة جهدی فی شکرک هو افتقاری الی شکرک ما اعلم دون ذلک لنفسی من سبیل و لا استطیع بان اذکر لذلک من دلیل غیر ان انظر الیک بعینک و اقول انت انت محبوبی و انت انت معبودی و انت انت مقصودی و انت انت سلطانی و انت انت ملیکی و انت انت ملکی و انت انت منتهی آمالی لو اذکر بذکری ایاک و قولی انت انت بدوام ذلک فبعزتک و جلالتک لم تکره نفسی من ذکرک ولاتفنی حلاوة فؤادی من فضلک مع انّی فی کلّ شأنی تنطق ذراتی بانک انت انت و لا تسکن فی اقل ما یحصی علمک و ان سکنت فسکونها هو قولها انت انت لن تختار دون ذلک شیئا و لاتسطیع لغیر ذلک کانّه

\*\*ص37\*\*

هو هو انت انت و انت انت هو هو الا انک انت ربه و بارئه و انه هو عبدک و خلقک لیس کمثلک شیئ فی العلوّ و لیس له مثل فی الدّنو و انک انت المتعالی بالجلال و انّه هوالمتذلل بالأمال و انک انت المتکرم بالأفضال و انّه هو المشفق فی السّؤال لم تزل انت انت و لا تزال انّه هو هو لایعلم کیف هو الاّ انت و لا یعلم کیف انت الاّ انت و لاتظهر کلمة انت الاّ بک و لایتم کلمة الفعل الاّ به لم یزل هذا سیبک للموحدین من اولی الأنظار و موهبتک للعارفین من اولی الأبصار کانّ فی کلّ حین اشاهد شموس فضلک تطلّع عن یمینی بعدّة ما لایعلمها احد سواک بل لیس لها عدّة فی علمک و اری بعینی کبر کلّ واحد منها اکبر عمّا فی السموات و عما فی الأرض و ما بینهما فاغفر اللهم لی و لاتنزل علیها کسوفاً بتغیّری و اعف لی و لاتغیّرها باعمالی

\*\*ص38\*\*

 واجعل نورها لی نور طلعتک و ضیائها لی ضیاء انوار و جهتک و بهاها لی بهاء جمال عزتک

 فسبحانک لک الحمد بما لایحصی و منّی العجر بما لایقد و منک الفضل بما انت تعطی لو تجعل کلّما فی علمک لسانا فی لسانی و تنطّقه بکلّ لغه انت قادر علیها و انّنی انا اشکرک بکلّها بدوام ذاتک سرمد الابد لم تعدل اداء حق شیئ من آلائک فسبحانک من کان هذا مبلغه من العجر و مقامه من الفقر کیف یقدر بشکرک و هو شئ تحدث به و انک انت الأجل من ذکر غیرک و شکر دونک فو عزتک لولا قرات آیة من کتابک ما اجترحت بشکرک و لکن لما وعدت لشاکرک شکرک بذلک شجعتنی نفسی لأبیع متاعی العدم بشکرک یا قدیم الأکرم

فسبحانک سبحانک لم تعدل تجارتی تجارة احد ما فی السموات و ما فی الأرض و لم یک ذلک الاّ من فضلک و الاّ ما انا

\*\*ص39\*\*

و مبلغی الذّی هو فناء بحت و حدّ وجودی الّذی هو عدم صرف و لکن لا عرفتنی بانّک انت انت قد استدرکت کلّ الخیر بقولی انت انت و مابقی لی شیئ من خزائنک الاّ و قد جعلته فی خزائنی بل ملکت کلّما ملکته نفسک بشکرک نفسی و بذکری ایاک لأنّ من انت تشکره فکیف تمنعه من کلّ ما فی خزائنک مع ان شکرک هو اعلی و ابهی من کل‌شی و ثنائک اعظم و اقدم من کلّ شیئ لا و عزتک ما منعت منّی خیراً الاّ و قد اکرمتنی بذکرک ایّای کلّ خیر و انّ ذلک امر لاعدل له و فضل لا شبیه له وجود لامثل له و موهبته لایساویها موهبة فی علمک فلک الشکر بکلّی و لم یک ذلک الاّ جزاء شکرک عبدک فلک الحمد بکلّی و لم یک ذلک الا جزاء حمدک عبدک و لک الثنآ بکلّی و لم یک ذلک الا جزاء ثنائک عبدک و لک الذّکر بکلّی و لم یک ذلک الاّ جزاء ذکرک ایای

\*\*ص40\*\*

و لک المعرفه کلها و لم یک هذه الا معرفتک التی مننت بها علی و کلی لک المحبه و لم یک هذه الاّ حبک ایای و انا فی کل ما اکرمتنی ناطق بذلک فاشهدلی علی ذلک و اسمع لی ذلک و ارفع لی ذلک و اکتب لی ذلک و اخزن لی ذلک و استر عن عیون غیرک ذلک فاننی و عزتک ما احب ان بطلع احد بحبی ایاک و ما کان ذلک من مبلغ بخلی عندک بل احبت ذلک واجهد علی ذلک لئلاّ یعرف محبوبی غیری و لایتلذذ بذکر مقصودی دونی و لایتروح بنظر طلعة ملیکی سوای و لا یستأنس بحضرة سلطانی الا نفسی وحده

 فسبحانک لو اقول لم یحبک احد مثلی فو عزتک قد صدقت و ان انت تقول لم یحبنی احد مثلک فاصدقک یا محبوب لأن حبک ایای هو حبی ایاک لأنّی ما کنت شیئاً بحبک کنت محباً و لولا خلقتنی لم یظهر حبک لأن لولم یک وجود

\*\*ص41\*\*

 الغیر کیف یظهر حبک بلی انّ حبک فی نفسک هو نفسک لایعلمه احد فی السموات و لا فی الأرض و لکن حبک الذی یمکن لغیرک و یمکن ان یتعلق الأبداع به هو حبی لک الذی هو بعینه حبک ایای فسبحانک ما احلی مثل تلک الکلمة و ما اسنی مثلها و ما ابهی مثلها و ما اعدل شبهها و ان نسبتها الیک هی من فضلک علیها کنسبته الکعبته الیک و الاّ سبحانک ان انسی حدّ کینونیتی او اغفل عن رتبة ذاتیتی لا و عزتک کینونیتک الکافوریة الازلیة مقطعة الموجودات کلّها عن حبها بها و ان ذاتیتک السازجیة الأبدیّة مفرقة الجوهریّات من ذوات المجردات من الممکنات

 فسبحانک و تعالیت لم یزل هو ذکرک نفسک لم یتجاوز من ذاتک و حبک هو کینونیتک لم یخرج من انیتک و ان ما یتذکر الذاکرون هو ذکر ابداعک و انّ ما یتعرّف

\*\*ص42\*\*

العارفون هو حبّ اختراعک الّذی انت ابتدعتهما لا من شیئ بانفسهما و انهما دالاّن علی العجر البحت البات و الفقر الصّرف فی کینونیته الذات و الصفات

 فسبحانک ما اعجب صنعک مرّة تمطر علی فؤادی شموس الأفضال کأنّها هی لاافول لها و مرّة یقطع امعائی و تأخذنی بالسّطوات کأنّ شموس الأفضال لاتطلع علیّ

 فسبحانک لم ار صراط قیم فی صنعک و لا سبیلٌ واضح فی امرک من یلهم احدا بان یقول انت انت فکیف یعذّبه بان یقول انا انا فسبحانک سبحانک لولا خوفی من افئدة البعیدة و نفوس الضعیفة لأضجنّ فی مقامی هذا بین یدیک بما فعلت بی و لیس ضجیجی من عمل النّاس معی لأنّهم فو عزتک لیس لدی الاّ کشبح ظلّ فانی بل کلّ ضجیجی من فعلک لولم انت تقدر من یقدر ان یفعل و لولم انت تقصی فمن یقدر

\*\*ص43\*\*

 ان یعمل لا و عزتک لیس ضجیجی من اهوال الدّنیا و الأخرة بل انما ضجیجی هو من اجل الذی کیف یمضی قضاء بان اقول انا انا بعد ما عرفتنی بانک انت انت و ان ذلک منتهی عذابی یا محبوبی و الاّ مالی و اهوال الدّنیا و الآخرة لم یخطر بقلبی انّها موجودة او معدومة بل اراها معدومة کقبل وجودها بعینک الّتی لاتنام و نسیتها بسلطانک الّذی لایضام بل انّ کلّ خوفی هو من اجلّ الذی بعد ما عرفتنی نفسک بانک انت انت انا قلت انا انا و انّی لأعلم بانک لم تقل لی لم قلت هذا و لاتحاسبنی لهذا و لکن انا فی خجل من عملی و معذّب بنار قولی و کیف ماکنت معذباً بذکری نفسی و انت قد ذکرتها بذکرک نفسها و انت لم تزل کنت و هی لایزال لم یک شیئا

 فسبحانک انت انت حتی ینقطع الرّوح منّی و لایرجع نفسی الی نفسی

\*\*ص44\*\*

و لولا افترضت علی اوامر الدنیا ما اخترت عن قولی انت انت حتی یدرکنی الموت و کنت نفیا و لکن الان لا سبیل لی الاّ ان استغفرک و اتوب الیک حتی یدرکتی الموت و کنت قائلا یالیتنی کنت تراباً

 فسبحانک سبحانک و ما فرضت علی اوامر الدنیا الا لأجل بعدی عن قربک و الا ما انا و استغنائی بغیرک و استلذاذی بدونک و استیناسی بسواک و استراحتی بغیر ذاتک وحدک لا اله الاّ انت استغفرک من کل ذلک و اتوب الیک ثمّ علیک توکّلت و انیب و اشهدک بانی متی کنت واقفا ما اردت الاّ طلعتک و وجهتک و اعلم بانّ العبد متی کان فی مقام النّزول او الصعود او یدخل علیه شیئ او یخرج منه شیئ لم یلق بان یکون لک وحدک لا اله الاّ انت لأنک صمد لاتحب لمن یحبک الاّ ان یکون آیة نفسک و اشهدک بان کلما خرج من نفسی من ظهورات

\*\*ص45\*\*

الملیکه و شئونات العدلیة کلها مردودة لدی بمثل نفسی و مقطوعة عن ساحة قربک ببعدی و دلالتها علی غیر نفسک و انّک لتعلم بانّی متی کنت فی مشعر الأقتران و ملاحظة الأفتراق لم اک عبدا لک بل انا عبد لما کنت مقترنا به و احب من جعلته مفترقا به لأنّ من الذین کفروا یعبدون الشمس من دونه و انا جعلت شمسی ذکر الأقتران و انّ من الّذین اشرکوا یعبدون القمر من دونه و انّ قد جعلت قمری مقام الأفتراق فسبحانک سبحانک لم ار فرقا بینی و بینهم عندک بل فوعزتک اشاهد شدّة عذابی اکبر عنهم و اشدّ منهم لأنّ کلما لطف الأمر تلطّف نار عدلک فآه‌فآه مما احتملت بین یدیک فو عزتک انّی متعرف بخطایای العظمی و مقرّ بقضایای الکبری و عالم بانّ الطالب وصلک لوکان قصده وصل نفسه لیحرق

\*\*ص46\*\*

 بنار وصلک اشدّ ممّن هو یحرق بنار الحدود والأجساد و انّ الّذی یوحدک لو اراد سکون ذاته بان لایشرک کینونیته بک فهو کذلک بمثل الأول کان ناره اشدّ و عذابه اکبر بلی ان السّبیل هوالّذی عرّفت الکلّ و انّ الدّلیل هو الذی علّمت الکلّ بانّک انت انت لم یک دونک و انّ اوّل ذکر غیرک هو اوّل عذاب الذّاکر عندک و لایشابهه نار فی علمک و لا عذاب فی قدرتک فسبحانک سبحانک فاکتب لی بمنک کما انت انت غیر ذکر وجود الغیر عندک و دون امکان ذکر المفتقر لدیک فانّی لما ارجع الی مقام کافوریة کینونیتی و رتبة ذاتیة سازجبیتی لم احبّ الاّ انت و لم اردت من الحبّ الاّ انت و ما اشاهد فی انت الاّ انت و ان احبّ الحب لوصلک فانا و عزّتک من المشرکین و ان ارید التّوحید لعرفانک فانّی و عزتک من المبعدین لااحببت

\*\*ص47\*\*

 ذلک و لااحبّه و ان اکتسبت یدای و احتملت نفسی مثل تلک الأعمال فو عزتک ماکان عمل ذاتی و لا احبه کینونیتی بل ذلک خطیئة صدرت منی و سولتنی نفسی و انت مددت القضاء لجریان هذا الأمضآء لتضاعف عذابی و تشدّد نیرانی بل بذلک افرّ منها و ارجع الیک و اهرب عنها واصل لدیک فو عزتک و انت شاهد علیّ و مطلّع بی ما اردت من ذکر خطیتی الاّ قولی انت انت لان کما ذلک فصل خرج من نفسی فکذلک ما ادخل علیّ بمثله کلّ ذلک مردود و کلّ ذلک محدود و انّک انت اجل من کلّ ذلک و اکبر من ان تذکر بذلک فکلّ ذکری ایّاک کلّ عذابک لی و کلّ ذکرک ایّای رضوانک فی نفسی فو عزتک اقطع عنّی ذکر غیرک بحیث لم یتوبی ذکر نفسی و کنت کیوم الّذی لم اک شیئا و تذکرنی لما شئت و کیف

\*\*ص48\*\*

 شئت و انّی شئت و متی شئت و حیث شئت بل استغفرک ممّا سئلتک لأن ذکر غیرک هو ابداع قد وجد لنفسه بنفسه و هو اعظم نار فی علمک بل لااعلم الاّ ذاتک و لا تمکّن ذکرک غیرک لأنّ اذا وجد ذکر الغیر وجد الاقتران و انت متعال من ذلک لم تزل انت انت و لم یک عندک شیئ و لایزال انّک کائن و لم یک شیئی ذلک اعلی رفرف القرب و منتهی مقام الأنس حیث لم یک ذکر للغیر و لا وجود للعین حتی یلزم الأقتران و تفتقر العبد الی البیان

فسبحانک و تعالیت کلّی مثل هذا بل لا مثل له و لا هذا و انا قبل وجودی منسّی بحت و انت کما کنت حیّ صرف سبحانک و تعالیت اسئلک کما انت انت و استشفع بک کما انت انت و اهرب الیک کما انت انت و افّر الیک کما انت انت و اشفق منک کما انت انت و الوذ بجنابک

\*\*ص49\*\*

کما انت انت و استجیر بذمتک کما انت انت فآه‌فآه ممّا طلبیتک فآه‌فآه ممّا سئلتک فآه‌فآه مما عرفتک فآه‌فآه مما وحدتک فآه‌فآه مما عبدتک فآه‌فآه مما احببتک فآه‌فآه ممّا اشفقتک لما کان قد قام علی کلّی الف انیتی انا فی خجل منک و اشاهد کلّ عذاب ما فی علمک فیه فوعزتک کانی اری فی قولی انت انت مثل الذی یتبدّل جسده فی النّار بل و عزّتک انّ ناری اعظم منه و عذابی اکبر عنه لأنّه هو یحرق جسده بنار حدوده و انا احرق فؤادی بنار لانهایتک

 فسبحانک سبحانک کیف اقول انت انت و کیف اعتذر من قولی انت انت و انّی فی کلتا المقامین معذّب بنارک و فی شدید بلاء بامضائک فآه‌فآه من یکون هو عدم بحت عندک و یقول فی تلقاءک انّا فو عزّتک یستحق بذلک العذاب و لو انک جعلتنی حاکما

\*\*ص50\*\*

 من عندک علی نفسی لأعذبها بکلّ ما انت تقدر لها جزاء ذکرها لما استکبر عن حدّها و عرفت عدم ذاتها فما للمعدوم الصّرف التوجه الی نفسک الحیّ البحت فو عزّتک لو کان لی روح شعور لأنفطرت قبل ذکری ایاک اقرب من ان تتفطّر الیبضة علی الصّفا، و تتکسر الزجاجة بالحدید الاثقل فسبحانک سبحانک مثلی کمثل اهل النّار لا فرق بینی و بینهم الاّ و انّهم یعذبون بنار الحدود و یفرّون من عذاب المحدود و انّنی انا محترق فی عذاب لا بد له و لا ختم و فی نار لافناء لحرها و لا زوال لزفیرها و لارماد لذاتها و لا اضمحلال لحرّها فآه‌فآه یا الهی الی من افرّ و الی انظر لولم تخلصنی فمن یقدر بخلاصی و لو لم ترحمنی فمن یقدر ان یرحمنی

 فسبحانک و تعالیت لم اقدر کیف اقول و انّ بقولی تضاعف ناری و لم ادر کیف اصمت و انّ شدة العذاب قد انطقنی بان اجترح

\*\*ص51\*\*

علی مثلک سلطان جبّار السّموات و الأرض و ملیک قهّار ملکوت الأمر و الخلق بذکری ایّاک و ان اقول انت ربّ السموات و الأرض فو عزتک ما وجدت مثلی بلا حیاء عندک و ما علمت مثلی ذا عصیان لدیک لأن من هو یعرّف بعدم نفسه ثم یرجع و یقول انت انت کانه هو مجنون صرف و مبهوت بحت بات لایدرک ما یقول و لایتأثر بما یفعل و الیه یول

 فسبحانک سبحانک انی معترف لما انت تحبّ و مقرّ بما انت ترضی و لا ملجأ لی دون ذلک و لا سبیل لی غیر ذلک و لا مهرب لی دون ذلک و لا نجاة لی سوای ذلک فسبحانک یا محبوبی لم ادر انیّ عاقل و ما سوای مجنون بأنی اری بعضاً یغفلون ذکرک و یتلذّذون بغیرک و یعمرون الدّنیا بعد ما هم یعلمون انّها تفنی و بعض یعبدونک لما تعطیهم و بعض یسئلونک

\*\*ص52\*\*

لما یریدون من حوایجهم و بعض یترّک الدّنیا و انقطعوا عن لذاتها و ترکو ارضاءک فی الأخرة و بعض من خوفک یطیعونک و بعض لحبک یعبدونک و بعض لأن توحیدک اشرف من کل‌شی یوّحدونک و بعض بان ذکرک احلی من کلّ ذکر یذکرونک و انّی لما ادق نظری الی انفسهم و اکشف قناع اعمالهم ارئهم مشرکین عندک و مبعدین عن قربک لأن اعظمهم هو الّذی یحبّ ذکرک لما هو احلی من کل‌شی لیملک نفسه ما لیس مثله شیئ و انّه فی الحقیقة ما اراد الاّ ان یعبد نفسه و یعطیه حظه و جعل ذکرک عرضا لحاجته و ذاتک محلّ سکون لحرکته

 فسبحانک سبحانک ا من مثلک یطلب غیرک فسبحانک ما ابعد حدّ النّاس یسئلون مثلک لاجل نفوسهم و ینسون عظمة نفسک و یسئلون منک حوائجهم بعد ما هم یعلمون بان کلّ ما دونک معدوم عندک و ان سؤال العبد

\*\*ص53\*\*

 منک هو لما کان ناظر الیک اعظم من نفسه و مسئلته ثمّ بعد ذلک ینسی عظم ذلک و یسئلک بما هو یفنی فی ایّام معدودة أو یبقی فی عالم اللاّنهایة کلیتهما عندک سواء و عدم

 فسبحانک سبحانک انّی فبعزتک حیاری فی امرک لم ادر بایّ سبیل اذکرک او بایّ دلیل اصمت فی تلقاء طلعتک غیر ان القی نفسی بین یدیک و اقول بما علّمتنی فا فوض امری الی الله انّ الله بصیر بعباده اللّهم و قد نزل علی ذلک الجبل کتب من الّذین انت اعلم بهم منّی فهب لی اللّهمّ لکلّ واحد من هؤلآء السّبعة ما هم یریدون فی سبیلک انّک انت الجواد الوهّاب سبحانک ربّک ربّ العزّة عمّا یصفون و سلامٌ علی المرسلین و الحمد لله ربّ العالمین.

 **مناجات حضرت الاعلی فی لیلة الجمعه**

\*\*ص54\*\*

هو العزیز

بسم الله الرحمن الرحیم

 سبحانک اللّهم یا محبوب من ان اذکرک بذکری ایّاک و ان اثنی فی ملکک اذ انّنی اعرف حدّ کینونیتی بانها معدومة عندک و اشهد علی ذاتیتی بانّها مقطوعة عن ابداعک فکیف من عرف حدّ نفسها و شهد علی مقام انّیتها یقدر ان یستعرج من حدّ فنائه و یصفک بما هو یعرف من آثار فنائه

 فسبحانک سبحانک من اکون ان اذکرک او مثنیک و لو کان الکلّ یتقربون الیک بتوحیدک فانّی اتقرّب بک باعترافی بشرکی عندک بان توحیدک لایمکن لغیرک لأنّ ذکر الغیر اعلی دلیل بالامتناع و وجود الأثنینیة اقوی شهید علی الأنقطاع

فسبحانک سبحانک و ان کان الکلّ یتقربون بک بثنائهم لدیک فأنّی

\*\*ص55\*\*

 اتقرّب بک بتقدیسک عن وصف مادونک و تنزیهک عن نعت ما سواک اذ وجود الوصف دال بالقطع عن الموصوف و ذکر النّعت شاهد بانّه اثر لایذکر مع المنعوت

فسبحانک سبحانک لو انّ الکلّ یتقرّبون الیک بما هم یحبّونک فانّی اتقرّب الیک باقراری علی عدم حبّی لک لانّ ذلک لایمکن لاحد لو عرفت السّبیل و وجدت الدلیل فانی و عزّتک لکنت اول المتأولین و لکن بعد عرفان حدّی و ملاحظة فناء وجودی کیف اتلبّس الباطل بالحقّ و اتقمص الممکن بالحقّ لا و عزتک ما عرفتک و ما کنت عارفک و ما وحدتک و ما کنت موحدک و ما احبتک و ما کنت محبک و ما ذکرتک و ما کنت ذاکرک و لیس لی حزن بذلک لأنّ الکلّ بمثلی لو یدّعی احد غیر ذلک فادّاعه یکذّبه و لایحتاج

\*\*ص56\*\*

 الی دلیل غیره لأنّ وجود الموحّد اعظم دلیل علی شرکه و ذکر الغیر بنفسه اشدّ دلیل بقطع السّبیل المحبته

 فسبحانک سبحانک لیس لی العزة الاّ فی اعترافی بنار حدّی و عرفان فناء کینونیتی و اقراری بقصاری العظمی لنفسانیّتی و قضایای الکبری لأنیّتک و اشهدک یا محبوبی و لم استشهد غیرک لأنّ شهادة الغیر لم ینفعنی لأن الکلّ بمثلی فقراء عندک و محتاج لدیک و ان استشهاد المفتقر دلیل علی جهله به و لغیره عنک الاّ و ان لایری فی ذکر الغیر الاّ طلعتک و لا فی شهادة العبد الاّ شهادتک فان حینئذٍ حلّ ذکر السبحات و بیان الأشارات و الاّ فسبحانک سبحانک ما علمت ذنباً اکبر من هذا استشهد العبد بدونک او اراد ان یستعین بسواک

 سبحانک سبحانک و کفی بک شهیداً علیّ بانّی ما اوحدّک و لااقدر بتوحیدک

\*\*ص57\*\*

و لأ اثنیک و لااقدر بثنائک و انّنی لأعلم بانّ الموحّدین یوحدونک بقولهم لا اله الاّ انت لا و عزتک انّی ما اوحدک بتلک الکلمة لأنی اراها آیة فی ملکوتک و صفة من اسماء سلطان ارادتک فکیف اجعل حظّ العباء توحیدک یا ربّ الأیجاد کیف اثنیک بثناء خلقک و انک متعال بان توصف بالأضداد

فسبحانک سبحانک احرق نار عدم توحیدی نفسی و لم اخرج من حدّ فؤادی و لا ادّعی ما لایمکن

 فسبحانک سبحانک بعد تلک السبل المسدودة و هذه الطّرق المتفادة ما رایت لی وصلا حتی اتسلّی نفسی بیومه و لا علمت یوم لقائی حتی اسکن نفسی بوعده

 فسبحانک سبحانک لا حزن لی لأنّ الممکن لم یزل و لایزال فی نار نفسه و حزن ذاته فسبحانک سبحانک ایّ نار اکبر من ذکر وجودی و ای عقاب اعظم من ثناء کینونیتی \*\*ص58\*\*

لدیک و ایّ عذاب اشدّ من توحیدی ایّاک ان لم اکن مثل الغافلین الّذین یشرکون بک فی توحیدهم و یزعمون انّهم یوحّدون و یکذّبون من ثنائهم و یحسبون انهم ینعتون و یحرقون بنار الأمکان فی افئدتهم و یزعمون انّهم متنعمون

فسبحانک سبحانک ما للّنار الا النار و لایمکن فی مقام الأغیار دارالقرار فالیک اقبل یا سلطانی و علیک اقسم یا ملیک القهّار رجاء نوائلک و فضائلک یا ستار اعتماداً بمواهبک و عنایاتک یا غفّار اذ بیدک سلطان التّقدیر فی افلاک سماء الأسرار و فی قبضتک ملکوت التّدبیر فی غیاهب بروزات الأخیار و انّ هذه لیلة الیک ترفع الأصوات و انت الّذی لایفوتک ذکر ما غبات و بیدک حیوة العظام بعد الرّمیم

اللّهمّ اشهدک ان افئدتنا بما اکتسبت ایدینا رمیمة فانیه و مقترنة بذکر الغیّرته فی لحبة المحبته فانزل

\*\*ص59\*\*

 من سماء محبّتک علینا ماء الأفضال و امنن علینا بآیات الاجلال اذ انّک کثیر النّوال و شدید المحال و ذو الکید و المحال و ذوالجود و الجمال فاحی تلک الرّمامات بمنک یا ملک الأسماء و الصّفات و نورّ تلک الظلمات بفضلک یا ربّ الأرضین و السموات و ارفع هذه السبّحات من اشارات ما یسطرن فی الرّقوم المسطرّات بما نزّلت فی مواطن الآیات و الزّبرات ای ربّ عبیدک فانیک و سائلک وافدک و راجیک مشتاقک و طالبک نازل الیک هب لی اللّهم فی هذه اللّیلة الجمعة من فواضل ما وهبت لمحمّد و علی و آلهما المعصومین و بارک فیما کتبت لی و قرّب لی ایّام لقائی فانّک تعلم سرّی و ما تهوی الیه نفسی خلصنی من بین العباد و بلّغنی الی ساحة القرب و الأمداد و ارفع عن عینی حکم الأضداد و الأنداد بما توصلنی الی ذروة

\*\*ص60\*\*

 الأسماء و حضیض اوج الأرجاء ای ربّ کلّی عدم بحت و فقر محض و عجز صرف و اضطرار بات ما رایت المفرّ الاّ ان القی نفسی بین یدیک یا رب القدر اذ انک انت بالمنظر یفعل ما تشاء بفضلک انک انت وهّاب مقتدر فاصنع اللهمّ لی و باهل محبّتک من هو فی علمک بما انت انت انّک انت الله الملک الرّفیع و الفرد المنیع و الجواد الوهّاب المتعال سبحان ربّک ربّ العزّة عمّا یصفون و سلام علی المرسلین و الحمد لله ربّ العالمین

**برای رفع طلسم لحضرت الأعلی من کتاب الأسماء**

و اذ استعلی علیک بغیر حقّ من احد فاسجد و قل فی سجودک تسعة عشر مرّة یا الله ثم تسعة عشر مرّة یا ربّاهُ ثم تسعة عشر مرّة یا ربّ ثم تسعة عشر مرّة ربّ ثمّ تسعة عشر مرّة یا رحمن فاذا لیکفینک الله عمّا دعوت الله علیه و لیجعلنه فانیا کانه

\*\*ص61\*\*

لم یک شیئا انّه کان علی کلّ شیئ قدیرا

**فی اسم الحنّان لحضرت الأعلی**

و ان اردت الغنا فلتذکرن تلک الأسماء التسعه من بعد العشر فی کلّ یوم کلّ واحد خمس و مأته مرّة و انّ تلک الأسماء الشریفة هذه

یا جواد با وهّابُ یا لطّاف یا فضّال یا کرّام یا رحّام یا نعّام یا غناءُ یا وسّاعُ یا علاّم یا حسّان یا عطّاب یا حنّان یا منّان یا رزّاق یا بسّاطُ یا عطّافُ یا خوّال

 بعد ما توقن انّ تلک الأسماء اسماء الله والله معطیک لادونه و کلّ ادلا علی الله سواء فی غروب الشمس او طلوعها و کلّ ایادی لله باذنه فی الملک یعملون(و لا یری خالق شی الا الله وحده و لا رازق شی الا الله و لا ممیت شی ولا محیی سواه و له الامثال العلیا فی ملکوت الامر و الخلق و ما دونهما یغنی الله من یشاء بفضله انه کان وساعا علیما)

 **دعای برای اولاد**

یا منفّس فاذا نزلت بک من مصیبة فلتدّعون الله بذلک الاسم فانّه لینفس عنک عما ی

\*\*ص62\*\*

یحزنک و قل مکان کلّ ذکر سبحانک اللّهم ان لا اله الاّ انت سبحانک انّی کنت من المسبحین و رسم مقبض ثمّ لکلّ ما انتم عنه تحدزون تقولون انّا قد اعتصمنا بالله ربّنا ربّ السّموات و ربّ الأرض ربّ کلشیئی ربّ مایری و ما لایری ربّ العالمین فانکم انتم بالله لمحفوظون

**شرح دعاء**

 من اراد ان یحفظ ولده فلیکتبّن تلک الآیات علی لوح من اوراق المطّرزة و لیجعلّنه عند من اراد ان یحفظنه فانه الی مادام حیّاً یحفظ بملائکة السموات و الأرض و مابینهما و لیشهد کلّ خیر من عند الله المقتدر المتجال بل حین ما اطلعتم بانعقاد نطفة فلا یتعدّن عمن حملها تلک الآیات لتحرزن

\*\*ص63\*\*

بها الی ان یضعت حملها ثمّ لاتفارقن المولود حتی لیبلغن الله الی کمال عمره فانّکم انتم به تتعالیون و ان تکتبن و تجعلّن فی شیئ من الذّهب ینقش علیه آیة الأولی خیر لکم عمّا انتم به تحرّزون ذلک ما ینبغی الاّ لمن یکن علی الأرض ملکا وکان الله قد اذن لکلّ خلقه فضلا من عنده لعلّکم انتم جودالله من عنده فی ذروة الأولی مثل ذروة الأدنی تشهدون و فضل الله فی علی الأعلی مثل ادنی الأدنی تدرکون (کتاب الاسماء جلد سبز 29)

هذا لدّعاء للولد

 انّنی انا الله لا اله الاّ انا کنت فی ازل الأزال الهانا مؤتلهاً

انّنی انا الله لا اله الاّ نا لاکونّن فی ازل الازال الهانا موتلهاً

انّنی انا الله لا اله الاّ انا کنت فی قدم الأقدام الهانا مؤتلها

انّنی انا الله لا اله الاّ انا لاکوننّ فی قدم الأقدام الهانا موتلهاً

انّنی انا الله لا اله الاّ انا کنت لم یزل و لایزال الهانا مؤتلهاً

\*\*ص64\*\*

انّنی انا الله لا اله الاّ انا لاکوننّ لم یزل و لایزال الهانا مؤتلهاً

انّنی انا الله لا اله الاّ انا کنت فی عز الازل الهانا مؤتلهاً

انّنی انا الله لا اله الاّ انا لاکوننّ فی عز الازل الهانا مؤتلهاً

انّنی انا الله لا اله الاّ انا کنت فی قدس القدم الهانا مؤتلهاً

انّنی انا الله لا اله الاّ انا لاکونن فی قدس القدم الهانا مؤتلهاً

انّنی انا الله لا اله الاّ انا کنت فی ابدوت الابد الهانا مؤتلهاً

انّنی انا الله لا اله الاّ انا لاکونن فی ابدوت الابد الهانا مؤتلهاً

انّنی انا الله لا اله الاّ انا کنت فی قدموت القدم الهانا مؤتلهاً

انّنی انا الله لا اله الاّ انا لاکونن فی قدموت القدم الهانا مؤتلهاً

انّنی انا الله لا اله الاّ انا کنت فی ازلوت الازل الهانا مؤتلهاً

انّنی انا الله لا اله الاّ انا لاکونن فی ازلوت الازل الهانا مؤتلهاً

انّنی انا الله لا اله الاّ انا کنت فی جلال السرمد الهانا مؤتلهاً

\*\*ص65\*\*

انّنی انا الله لا اله الاّ انا لاکونن فی جلال السرمد الهانا مؤتلهاً

انّنی انا الله لا اله الاّ انا کنت فی سرمدوت السرمد الهانا مؤتلهاً

انّنی انا الله لا اله الاّ انا لاکونن فی سرمدوت السرمد الهانا مؤتلهاً

انّنی انا الله لا اله الاّ انا کنت فی ارتفاع الدوم الهانا مؤتلهاً

انّنی انا الله لا اله الاّ انا لاکونن فی ارتفاع الدوم الهانا مؤتلهاً

انّنی انا الله لا اله الاّ انا کنت فی ارتفاع الحیوه الهانا مؤتلهاً

انّنی انا الله لا اله الاّ انا لاکونن فی ارتفاع الحیوه الهانا مؤتلهاً

انّنی انا الله لا اله الاّ انا کنت فی اجتلال البقاء الهانا مؤتلهاً

انّنی انا الله لا اله الاّ انا لاکونن فی اجتلال البقاء الهانا مؤتلهاً

انّنی انا الله لا اله الاّ انا کنت فی دموت الدوم الهانا مؤتلهاً

انّنی انا الله لا اله الاّ انا لاکونن فی دموت الدوم الهانا مؤتلهاً

انّنی انا الله لا اله الاّ انا کنت فی بقیوت البقاء الهانا مؤتلهاً

انّنی انا الله لا اله الاّ انا لاکونن فی بقیوت البقاء الهانا مؤتلهاً

انّنی انا الله لا اله الاّ انا کنت فی حیئوت الحیاء الهانا مؤتلهاً

\*\*ص66\*\*

انّنی انا الله لا اله الاّ انا لاکونن فی حیئوت الحیاء الهانا مؤتلهاً

**توقیع فارسی از کتاب پنج شان**

بِسمِ اللّهِ الأبهى الأبهى

حمد و سپاس بي قياس ذات محبُوب لم يزلى را سزا است كه لم يزل باستقلال استجلال ذات مقدّس خود بوده و لايزال باسترفاع امتناع ذات مقدّس خود خواهد بود نشناخته او را هيچ شيئ حق شناختن و عارف نگشته مر او را هيچ شيئ حقّ ستايش نمودن چه قدر متعالي است بساط قدس سلطان وحدت او كه كلّ ممكنات از اوّل لا اوّل له الى آخر لا آخر له سجّاد طلعت او بوده و هستند و چه قدر متجالي است علوّ امتناع قدس او كه كلّ موجودات از اوّل لا اوّل له الى آخر لا آخر له متوجّه بوده­اند به انوار و جهة او و خواهند بود لم يزل اللّه كان ربّا و لم يزل اللّه كان حقّا و لم يزل اللّه كان

\*\*ص67\*\*

عدلاً و لم يزل اللّه كان فرداً و لم يزل اللّه كان حاكماً و لم يزل اللّه كان سلطاناً و لم يزل اللّه كان مالكاً و لم يزل اللّه كان مقتدراً خلق فرموده كلّ ممكنات را از اوّل لا اوّل له به مشيّت اوّليهء خود و خلق خواهد فرمود الى آخر به لا آخر به مشيّت ظاهريّهء خود نبوده از براى خلق او اوّلى كه ذكر قبل شود و نيست از براى آن آخر ى كه ذكر بعد آن بشود لم يزل ملك در حول ملك در صقع ابداع خود متحرّك بوده و ممكن در حدّ امكان مترقّي و از آنجائي­كه خلق فرموده كلّ ممكنات را از براى معرفت خود و جعل فرموده كلّ موجودات را از براى عبادت خود و اختراع فرموده كلّ كائنات را از براى محبّت خود و انشاء فرمود كلّ ذرّات را از براى طاعت خود و احداث فرمود كلّ من فى ملكوت السّموات و الأرض را از براى ظهور قدر ت

\*\*ص ٦٨\*\*

خود هيچ ذرّهء نبوده و نيست كه از علل وجود خود محتجب باشد و كلّ او را به لسان كينونيّت خود على ما هى عليه مى­خوانند از ذرّهء اوليّه الى ذرّهء آخريّه و از طلعت مشرقيّه الى وجهة مغربيّه و از كينونيّة بدئيه الى ذاتيّه حتميّه و از لانهاية سازجيّة الى لانهاية كافوريّة كلّ بر آنچه جعل شده زيرا كه شيئيّت هر شيئ به شيئت است بر استطال قدرت او و استقلال عظمة او و استجلال رفعت او و استفضال رحمت او و استقلال سطوت او و اختيار فرموده در بين كلّ اشياء سلسلهء انسان را و ناطق فرموده او را به حمد و ثناء خود و ممتاز فرموده او را از ابناء جنس كلّ حيوانات به حمد و مجد خود و حبّ و معرفت ذات مقدّس خود و لم يزل تصفيه فرموده و مي­فرمايد خلق سلسلهء انسان را در هر ظهورى به مظهر ظاهر آن ظهور و

\*\*ص ٦٩\*\*

سکان هر ظهور قبلى اگر مستشرق نگردند به ظهور بعد حكم به لا شيئ مي­فرمايد زيرا كه وجود آنها خلق شده از براى محبّت و معرفت ظاهر در ظهور و همين قدر كه محتجب از اين لطيفهء ربّانيّه و دقيقهء الهيّه شدند حكم لاشيئ در حق آنها جارى مى­گردد از اوّل الى امروز هرگاه كلّ بر منهج حقيقة مستسلك يك انسان كه باطن حيوان باشد در سلسلهء انسان مستظهر نبوده و كلّ در كلّ ظهور به اشراق شمس قيّوم مستشرق و در هر بطون بما يشرق از آن ظهور مُستنير و بدانكه سكّان ظهور بيان امروز سكّان فردوس ابهى و افريدوس اعلى هستند و ما سواى آنها چونكه از ثمرهء وجود خود محتجب مانده حكم لاشيئ در حقّ آنها شده و همين قسم سكّان اين ظهور را بالنسبة به ظهور من يظهره اللّه ملاحظه كن تا آنكه در يوم قيامت از فزع اكبر آن روز ايمن گردى و نظر به طلعت وحده حقّه نما و از كثرت

\*\*ص70\*\*

به وحدت محتجب و به وحدت كثرت را مستجذب گشته تا آنکه در هر ظهور بر سرير قدس مستريح بوده باشى و در هر بطون به شوارق ما يشرق از شمس ظهور مطمئن و متباقى و بدانكه اثمار شجرهء هر ظهور اوامر و نواهى او است كه لم يزل حيّ و حيوان بوده و هست و كلّ امر در ظهور در اثبات اثبات بوده و نفى نفى و كلّ شئون ديگر در هر ظهور طرازات آن امر بوده و هست و در هر ظهور ظاهر در ظهور آنچه را که مشاهده علت اثبات شجره اثبات و انعدام شجرهء نفى مى­بيند من قبل اللّه امر مي­فرمايد زيرا كه امراللّه ظاهر نمي­شود الّا از آن و در هر ظهور مبدأ كلمه را گرفته كه ماسواى آن از كلّ اوامر و نواهى شئون اثبات آن است كه كلمهء توحيد باشد و چونكه كلمهء ثانى ثابت نمي­گردد الّا بذكر ادلّاء اوليّه و اوامر ممتنعهء رفيعه و نواهى كه من قبل اللّه امر شده اين است

\*\*ص71\*\*

كه رشتهء تفصيل كلمهء توحيد در آن ظهور به اعداد کل‌شی منتهى گشته و هر ظهور را مثل آن ظهور تصوّر نما كه قصد ظاهر در ظهور اثبات توحيد حيّ لم يزل قيّوم بوده و ما سواى آن از كلّ اوامر و نواهى شئون آن كلمهء ممتنعه بوده و هست و هم الى آخر لا آخر هر ظهور كه ظاهر گردد ارادهء او نبوده و نيست الّا اثبات وحدانيّت ذات مقدّس الهى و صمدانيّت حكمت الهيّه و فضل و عنايت رباّنيه مقدّر مي­فرمايد تصوّر كن امروز كه چه قدر ملل در فوق ارض هستند و كل لا اله الّااللّه مي­گويند و ذكر نبيّ خود بعد از ذكر توحيد مى­نمايند و در كتاب خود اوامر و نواهى نبّى خود راعاملند و عند اللّه حكم سلسلهء انسان بر آنها نمي­گردد و بعد هم الى آخر لا آخر له به همين نظر ناظر شو كه در هر ظهور عرفان آن ظهور و مظاهر در آن ظهور و اوامر و نواهى

\*\*ص72\*\*

آن ظهور سبب احتجاب تو نگردد از ظهورات ما لانهاية بعد كه خداوند حيّ لم يزل متجلّى بوده و هست و او در هر يوم در شأن بديع و خلق منيع بوده و خواهد بود و او را عبادت كن از آن سبيلى كه او محبوب مي­دارد در هر ظهور نه سبيلى كه خود در ظهور قبل به آن مترّبى گشته كه آن سبيل اگر به اعلى ذروهء عزّ او رسى ثمره از براى تو نمى­بخشد نظركن در نزد ظهور نقطهء فرقان اگر چه كلّ سكّان ظهور انجيل به اوامر و نواهى آن كما هو امراللّه عامل بوده و در آن ظهور ادلاء اثبات حيّ لايموت بوده ولى بعد از ظهور آخر چه گونه شده حال آنها من بعد را هم به مثل قبل به عين حقيقة و فراست مشاهده كن و در هر ظهور از حدائق ابكار شجرهء وحدانيّت و اثمار اغصان فردانيّت به اذن مالكها اخذ كن و بدانكه در هر ظهور تا خلق آن به غايت كمال نرسد مشيّت ايزدى و ارادهء

\*\*ص٧٣\*\*

حيّ لم يزلى بر عود خلق قرار نخواهد گرفت و ادلّاء هر ظهور تا يوم ظهور آخر هر ادلّائى كه ظاهر گردند متثبّت اثبات آن ظهور بوده و هستند و طراز طرزآن بوده و خواهند بود و كل مرايائى هستند كه مدل هستند از شمس وحدت آن ظهور و بلوراتى هستند متشعشعه كه حكايت مي­كنند از طلعت آن بطون و بدانكه لم يزل و لايزال حجّة من اللّه بر خلق او بوده زيرا كه قوام هر شيئى به مشّية اللّه بوده و هست و به تصوّر نمي­آيد كه و قتيكه شيئى بوده و حجّة بر آن شيئى من عندالله بالغ نبوده كه اگر چنين تصوّرى ممكن بشود با اعتراف به قدرت الهى و علم نافذ او و رحمت واسعة او و حجّة بالغهء او كجا توان كه تصوّر نمود تعالى اللّه عن ذلك علوّا عظيما بلكه همين قدر كه وجود حيّ لم يزل بوجوده در ازل الأزال ثابت بوده و هست و جود عرش حقیقت در صقع ابداع در ازل الازل رتبهء خود لايزال بوده و خواهد بود الّا آنکه در يوم قيامت ظاهر و مشرق در ايّام

\*\*ص74\*\*

غروب خود عالم و باطن ولى در حين بطون آن ادلّائى به امر او در هر ظهور بوده و خواهند بود كه حفّاظ دين او بوده و هستند و شهداء از قبل او بوده و خواهند بود و آنهايند سراج هدايت در ليل اليل كه كل به هدايت آنها مهتدى و آنها در يوم قيامت شناخته مي­شوند و همان مظاهرى هستند كه در حين ظهور شمس حقيقة ايمان آورده و مي­آورند و كينونيّات ايشان مدلّ بر حجّت باطن بوده و هست و در هر ظهور ادلّاء عكسيّه به هم مي­رسد كه به ظاهر اظهار آن دين را مي­نمايند و متّبع حدود آن مي­شوند ولى كينونيّات ايشان چون از غير شجرهء اثبات بوده در يوم قيامت ظاهر مي­گردد نظر كن به علماء اهل ملّت در فوق ارض كه آنها همين عباد هستند كه در آن ظهور اظهار ايمان و اتباع حدود الهى را نموده و چونكه ظهور آخر مشرق گشته كينونيّة نفيّيهء ايشان ظاهر گشته و همچنين الى آخر به لا آخر مشاهده

\*\*ص 75\*\*

كن كه در قيامت اخرى اگر يك نفس در بيان ماند و به من يظهره اللّه مؤمن و موقن نگردد كينونيّت آن در نفى بوده كه اظهار اثبات نموده و همچنين ظهور بعد از من يظهره اللّه را نظر كن و اخذ نتيجه كن و همچنين ظهور بعد بعد من يظهره اللّه را ملاحظه كن و اخذ نتيجه كن و اگر به دوام ذات مقدّس الهى ذكر بعد بعد من يظهره اللّه را كنم حلاوت آن از فؤادم بيرون نمي­رود و در امكان بوده و خواهد بود و كلّ را مثل شمس در وسط آسمان مشاهده نموده و مي­نمايم زيرا كه ما سَيَاتى مثل ما مضى بوده عنداللّه و عند ناظر به عين اللّه و وصيّت مي­كنم تو را و سكّان هر ظهوري را كه به عين وحدت در بحبوحهء كثرت نظر نموده در رشتهء حيوة کل‌شی را مدد هر ظهورى دانسته و در هر ظهور به ظاهر در آن ظهور مؤمن و موقن گشته و بعد مستريح بر سرائر متّكئه و رفارف ممتنعه مستقّر گشته كه در حياتت

\*\*ص76\*\*

در عين رضاء الله بوده و خواهى بود و تو را محتجب نكند كثرت آن خلق و انجماد آنها بر امر حقّ كه اگر فرضاً تصوّر شود و در يك ظهورى شجرهء حقيقت ناطق گردد و كلّ تأمّل نمايند در حقّ او كل در لا اله منفى بوده و هستند اگر چه در روى ارض باقى هستند و لى بقاى ايشان در نار بوده و هست و كلّ اثبات آن نفس ممتنعهء مرتفعه بوده و ممدّ كلّ وجود از امر او بوده و اگر برعكس تصّور شود كه اگر ظهورى ظاهر شود و يك نفس غير مؤمن بر روى ارض بماند آنوقت كينونيّت نفى در هواى افلاك مى­ماند مثل آنکه مى­گوئى هيچ شمس نيست الّا شمس سماء حال شمس در مقابل مى­بينى كه نفى آن كنى يا نه الّا آنکه در هواى ذكر به ذكرى مي­گردى آن است قدر نفى در تلقاء شجرهء حقيقة و بدانكه اين خلق از دو شقّ بيرون نيستند يا كينونيّات آنها از شجرهء اثبات است

\*\*ص77\*\*

يا غير آن اگر كينونيّات آنها از شجرهء اثبات است صفاتى كه از دون آن شجره ظاهر مي­گردد از شجرهء نفى است و در حين موت آن آنها گرفته مي­شود و به شجرهء نفى داده مي­شود طيّب و طاهر قبض روح مي­گردد و اگر كينونيّت آن از شجرهء نفى باشد اعمال حسنهء كه از آنها ظاهر مي­گردد از أوراق شجرهء اثبات است و در حين قبض روح از آن گرفته مى­شود و آن بر غير طيّب و طهر به مقرّ خود منتهى مي­گردد و محبوب داشته خداوند ذكر حيّ را كه در آيهء شهادتين نازل فرموده در هر ليل و نهار عدد واحد و اگر ذكر نشود عدد ها كفايت مي­كند در ذكر و اگر فراموش شود براو شئى نبوده و نيست و اگر محتجب ماند بعد از علم به آن در هر ليل و نهار كه ازآن فوت مي­گردد عدد هاء از لعل اصفر بر ذمّهء او وارد مي­آيد و آن نيست الّا آنکه كلّ مراقب امراللّه بوده تا آنکه محتجب نگردند

\*\*ص78\*\*

و خداوند لم يزل و حيّ قيّوم لايزال لم يزل و لايزال غنى بوده از كلّ­شئ و مستغنى است از هر شيئ و كلّ مفتقر بوده­اند به او و خواهند بود و اوست غنّى متعال.

**تفسیر ی بر شعری از سید محمد اخلاطی**

يجئ ربّا لكم فى النّشأتين ليحيى الدّين بعد الرّا و غين

و ان زيدت عليه الهاء فاعلم فانّى ما كتمت السّر عين

فاضرب نفس هو فى عدّ نفسه فهذا اسم قطب العالمين

خذا المح قبل مدّ بعد ضمّ و ادرجه بتحت المدرجين

تسبيح و تقديس ذات محبوب لم يزلى را سزاوار كه لم يزل به وجود كينونيّت خود بوده و هست و بُعدى از براى ذات مقدّس نبوده و نيست و نشناخته او را حقّ شناختن شيئ و هو كما وصف به نفسه لايدركه الأبصار و

\*\*ص79\*\*

هو يدرك الأبصار و هُو اللّطيف الخبير و بهاء و ثناء بر واحد اوّلي­كه لم يزل در صقع ابداع بوده و هست و قبلى غير از اوّليت نفس خود و بعدى غير از آخريّت ذات خود از براى او نبوده و نيست در هر عالمى به ظهورى و در هر ظهورى به اسمى ظاهر حيث لايرى الّا ايّاه و لايدلّ الّا على اللّه فى مبدئه ثمّ منتهاه و او است شمس حقيقت كه اگر مالانهاية طلوع و غروب كند هر مرآتى كه مقابل شود او را مدلّ على اللّه مي­كند و خود واحد بوده و هست و او است ظاهر در ظهور از بديع فطرت تا ظهور نبوّت فرقانيّه و اوست ظاهر به ظهور خاتميّت كه كلّ از براى يوم ظهور و لقاء آن خلق شده چنانچه ناطق است تنزيل اللّه الّذى رفع السّماوات بغير عمد ترونها ثمّ استوى على العرش و سخّر الشّمس و القمر كلّ يجرى لأجل مسّمى يّدبر الامر يفصّل

\*\*ص80\*\*

الآيات لعلّكم بلقاء ربّكم توقنون و شبههء نبوده و نيست كه لقاء ذات ازل ممتنع بوده و هست و آنچه در امكان ممكن لقاء ظاهر به ظهور است كه در ظهور قبل محمّد و مظاهر امر او مقصود حقّ بوده و هستند و در ظهور بعد همان مظاهر ظهور قبل است كه در رجعت ظاهر مي­گردد و اگر نه موقف جبل ماكو شده بود به ذكر اين كلمات نپرداخته ولى چون حالت اشتباه جلوه داده­اند نزد مصادر حكم ذكر مي‌شود كه بطور خوشى رافع شوند اوّلا شبههء نيست كه هيچ نفس مؤمنى راضى نمی‌شود كه بعد از علم به حق محتجب از او ماند و آنچه واقع شده لأجل دون آن بوده چنانچه بر هيچ حقّى حزنى وارد نيامده الّا آنکه عامل به گمان خود للّه نموده و حال آنکه عنداللّه و عند اولى العلم لدون اللّه شده كه اگر عامل تصّور دون آن را مي‌نمود هر آينه بر قلب آن خطور نمی‌كرد و نه اين است

\*\*ص ٨١\*\*

كه حجّت بر آن وارد نيايد بلكه چون يقين نمی‌نمايد عنداللّه مسئول عنه مي‌شود و مخفى نباشد ثانيا كه ظهور موعود منتظر بعينه مثل ظهور رسول اللّه می­باشد كه حجّتى من اللّه باقى ماند و عجز ما على الأرض را رسانده باشد كه اگر نه اين بود بعد از انقطاع وحى اين همه اهل بيت عليهم السّلام اظهار تضرّع و ابتهال نمی‌فرمودند چنانچه دعاى ندبه و كلمات ديگر ناطق است و اثبات ظهور و رجعت نمی‌شود الّا به حجّتى مثل حجّيت كتاب و عجب نيست كه بعد از ظهور اين نوع حجّت باز مردم محتجب ماندند چنانچه كلّ امّت عيسى منتظر بودند احمد را همين قسم كه مؤمنين به قرآن از فريقين منتظر هستند ظهور مهدى را و بعد از ظهور چه نوع مخالف به هم رسيد كه اگر يقين مى­نمودند كه ظهور رسُول اللّه همان است كه خبر داده عيسى احدى از امّت

\*\*ص82\*\*

او خارج نمی‌شد و حال هم كه ظاهر شد و حجّت او كه فرقان است در ميان و هزار و دويست و هفتاد سال از بعثت گذشت و هنوز آنها در نار احتجاب خود محتجب و حال آنکه ظهور رسول­اللّه همان ظهور واحد اولّ است كه از يوم آدم تا خاتم در هر ظهورى به اذن اللّه ظاهر شده كه اگر كلّ ناظر به حقيقت مى بودند يك غير موّحد بر روى ارض نبود و اين است سرّ حديث امّا النبيّون فانا الخ طبق حديث كه در حقّ حجّت ذكر شده كه مراد اينكه هر كس خواهد نظر كند بر آدم الى خاتم نظر كند بر او زيرا كه هر صاحب شريعتى كه ظاهر شده او بوده و حال آنکه در هر ظهور بعدى ظهورات قبل لدون اللّه مي‌شود چنانچه اهل اين ظهور هرگاه ايمان به من يظهره­اللّه نياورند كلّ لدون اللّه مي‌شود چنانچه از حين ظهور هر كس اجابت امراللّه مي‌نمود ظاهر است مقام او الّا آنکه

\*\*ص83\*\*

نشنيده باشد يا بعد از استماع حجّت را نديده باشد و نظر در قرآن شود كه خداوند اثبات نبوّت رسول اللّه را به غير از آيات در اكثر مواضع نفرموده و آنچه امروز در دين اسلام مرتفع شده راجع به حجيّت آیات مي‌گردد زيرا كه اتباع علماء حقّه لأجل قول امام است و اثبات امامت راجع مي‌گردد به قول رسُول­اللّه و اثبات نبوّت در حقّ رسول اللّه ثابت نمی‌گردد الّا به وجود آیات و بعد از ظهور آن در بحبوحهء فصحا نظر در قرآن شود كه چه كلمات گفتند چه در حقّ رسول اللّه و چه در حقّ آیات اللّه كه قلم حيا مى­كند كه ذكر كند و لى كلّ فانى گشت و كلمات اللّه و مؤمنين به او ماندند حال هم از اوّل ظهور تا امروز بقدر صد هزار بيت به شأن آیات ظاهر شده كه اگر كاتبى تواند تحرير نمايد در عرض شش يوم عدل فرقان ظاهر مي‌گردد و هنوز ديده

\*\*ص84\*\*

نشده اتيان به حديثى نمايد و اينقدر تفكّر نمی‌شود كه اگر به شأن آیات ممكن بود از قوّهء بشر تا حال از نزول فرقان كه هزار و دويست هفتاد گذشته احدى إتيان به آيه­ای نموده بود و همين قدر كه نشده دليل است كه غير اللّه قادر نبوده و نيست و از جائى كه گمان علم نمی‌رفت همين قدر كه ظاهر شده دليل است كه من عند اللّه مي‌باشد و حال آنکه ظاهر است كه صور علميّهء ظاهريّه نزد او نبوده و نيست زيرا كه تحصيل اين علوم لأجل علم كتاب اللّه و رضاى او است و بر مكون او علم آن سزاوار نبوده و همين اعظم حجّتى است عند اللّه و اولو العلم كه نفس اين ظهور عجب­تر است از ظهور قبل و اگر از بدء ظهور مليك اسلام به همين حجّت بر عامّه احتجاج نموده بود ايشان را ملجاء به تصديق وارد آورده زيرا كه مفرّى از براى مؤمنين به قرآن نيست يا از حجّيت او منقطع شوند يا آنکه

\*\*ص85\*\*

به اين حجّت مؤمن شوند اوّل كه از براى ايشان ممتنع ثانى در حقّ ايشان مبرهن كه اگر به نحو ديگر مي‌شد از ائمّه قبول نموده بودند ولى اوّل كه هرگاه بر علماى شيعه به همين نحو اثبات شود بلا گفتگو مى­شود يك آيه بر كلّ علما عرض شود هرگاه اتيان نمودند بر فطرت كه محبوس به غير حقّ در حبس ايشان است و حال آنکه ممتنع است چنين امرى و آنچه گفته شود در مقابل در قرآن گفتند كلام به لا اتيان ثمر نمى­كند مي‌شود كه از نزول فرقان تا امروز حجيّت او ثابت شود و امروز در اخذ نتيجه اين قسم شود كه دو مملكت به اسم اسلام از عجم و روم اظهار اسلام كنند و از مظهر اسلام محتجب و از او محلّ سكونى منع كنند و حال آنکه در هر حال مسئلت كلّ بوده كه دولت ايشان متّصل گردد به دولت ابدى كه ظهور قائم آل محمّد باشد قسم به حقّ

\*\*ص86\*\*

كه هرگاه حين ظهور اقبال فرموده بودند تا امروز عزّ و ملك ايشان مضاعف شده زيرا كه استعداد ايشان ظاهر است و حال همه درك نمايند بقاء ذكر و دولت ايشان را كه كلّ ايشان را لأجل نفوس خود مي‌خواهند و من از براى خود ايشان كه نصرت ايشان دين خالص خداوند را نمايد و بعد از تقدير الهى در علوّ عيش بقاء در جوار حق ساكن باشند نه اين است كه اقبال مانع سلطنت و ملك گردد بلكه باعث بقاء مي‌گردد زيرا كه به اذن اللّه مي‌توان در حقّ ايشان و ذرّيهء ايشان الى يوم القيمة قرار داد سلطنت را به حق، مثل آنکه چگونه خمس در حقّ اهل آن ثابت است همين قسم هرگاه اقبال شود ثابت مي‌گردد و علاوه بر آن آنچه امروز اخذ مي‌شود از خلق هرگاه اذن اللّه با او بود احلى بود از سكر چنانچه در كتاب اوّل كه نزد اوّل ظاهر یا ائمّه هدى عليهم السلام است

\*\*ص87\*\*

ذكر قضاياى جديده شده و ذكر موهبة الّهى در حقّ مقبل از مقتدر اسلام شده و لى قبل از اقبال چون محلّ اختلاف مي‌گردد مستور است نزد ايشان و أموال حجّت كه هست با بقاع ائّمه از براى نصرت دين است اگر چه اينها نزد يك کام نصرت مليك با عزّت بلا عدل مي‌گردد و رجعت ائّمهء هدى ممتنع است كه اگر امرى بود ممكن رسول خدا در حقّ اوصياء عيسى ظاهر فرموده بودند بلكه مراد نصّ خاص است در حقّ نفوس اوليّه مثل حديث مروى از رسول اللّه و امّا الوصيّون فاخى عليّ نظر به صدر اسلام و اثبات امر امامت نموده كه كلّ به دليل حجّيت كتاب ظاهر مي‌گردد و آیات حجّيت آن قدر هر جا هست كه ذكر آن تمام نمی‌گردد و در شرح كوثر و حديث ابى لبيد كه در ذكر حروف مقطّعات قرآنيّه كه مطابق سنهء ظهور است

\*\*ص88\*\*

بيان شده آیات آنها كافى است و مسترزق به كلمات بديعه بودن عند اللّه محبوب­تر است از كلّ آنچه مسترزق بوده­اند و اوّل در اين مقام خود از صراط اكبر به حول اللّه و قوّته گذشته و بعد بر ديگران اثبات شود و مشاهده شود كه نقد مملكت اسلام چقدر است كه به اسم تشبيه به حقّ مالك هستند و محلّ مقصود خود را كه در هر حال از براى او قائم و ذاكرند در جبلى شده كه يك انسان لسان واقع فهم نيست و در ليل يك مصباح لايق نزد او حاضر نمی‌شود شرط محبّت كجا كه محبّت حق يا اسم او بقدر محبّت باطل ظاهرى كه از مجنون در قبيلهء ليلى ذكر مي‌كند واقع نشود و حال آنکه انقطاع ايشان بالنّسبة بحق ظاهر آنچه كمال او است در واقع مروى از قول حق نبوده و نيست و صاحب شرايع همان بوده كه هست

\*\*ص89\*\*

كلّ در هرحال به قول او عاملند اين است كه در هر ظهورى ظهور قبل او مقبول نمی‌شود از خلق و الّا كلّ مسلمين چگونه هستند در طاعت رسول­اللّه كه اگر مي‌شناختند او را در اين ظهور احدى محتجب نمی‌ماند و حال آنکه كلّ مي‌گويند قرآن كتاب اللّه است به واسطهء رسول خدا و هر كس ديده آیات بديعه را، موقن مي‌شود كه من عنداللّه است و اين همان صاحب قول است كه به يك آيهء و للّه على النّاس حّج البيت من استطاع اليه سبيلا كه من عنداللّه تكلّم نموده سالى هفتاد هزار نفس حول كعبه طواف مي‌نمايد و مقبل به او در اسلام سلطنت مي‌نمايد به اسم او و هم چنين روم به گمان اقبال اين است ثمرهء اقبال به حق در آخر و حال اينكه در صدر اسلام حضرت در جبل مكّه مدتّها محبوس بودند و حال آنکه كلّ اهل حق آن زمان

\*\*ص90\*\*

منتظر ظهور آن حضرت بودند و لى بعد از ظهور چقدر از احبار نصارى كه محتجب ماندند و آنچه در اسلام ذكر مي‌شود هرگاه محّقق مي‌بود خداوند در قرآن ذكر مي‌فرمود و بر رسول خدا و اهل بيت او مواردي كه واقع شد واقع نمى­شد بلكه اعظم حجّت آیات كتاب اللّه بوده كه احتجاج در فرقان به آن شده و كفاية مي‌كند وحدها در حجيّت چنانچه نصّ آيهء شريفه است اولم يكفهم انّا انزلنا عليك الكتاب يتلى عليهم انّ فى ذلك لرحمة و ذكرى لقوم يوقنون و آنچه در اخبار معارض به نظر آيد عرض بر كتاب مي‌شود چنانچه حكم چنين بوده و ناظر به دليل قطعى الصّدور مستغنى مي‌گردد از مواقع فتن كه در اين ظهور وعده داده شده كه امتحان به جائى مي‌رسد كه لايبقى الّا نحن و شيعتنا تا آنکه صادق آيد سيرجع الأسلام غريبا كما بدء فطوبى للغرباء و اثبات رجع ائمّه و كلّ مسلمين و صدّيقين و كل­شئ

\*\*ص91\*\*

و شهداء و من محض الأيمان محضا و دونه به همين حجّت مي‌گردد زيرا كه حكم بر هر شيئ امراللّه و قول او است و ثابت نمی‌گردد محقّق قول الّا به عجز ما على الارض كل از اوّل عمر الى آخر عمل مي‌كنند از براى آنکه خداوند قبول كند و اين ظاهر نمی‌شود الّا به كلامي كه مشابه نباشد با كلام خلق مثل قرآن و ظهور آیات بديعه و حال آنکه بحمداللّه كلّ محتجب­اند از مراد اللّه الّا عارفين باللّه و آیاته و چونكه قلم به ذكر اللّه رسيد سر واقعى ذكر مي‌شود كه آیات انفسيه كه عاملين للّه بآنها در نفس خود متوجّهند الى اللّه متجلّى نگشته از ظهور ذات بلكه از رسول اللّه بوده كه نفس ظاهر در ظهور است و مثل آن مثل شمس است و مثل آیات متجليّه مثل شمسي كه در مرات منطبع شده حال ملاحظه شود كه اعمال خلق اگر للّه باشد در چه مقام است بالنّسبة به ظهور حقيقت معادل نمی‌شود بل مذكور

\*\*ص92\*\*

نمی‌گردد اين ست علوّ محمّد و آل محمّد نه اينكه مردم تصّور مي‌نمايند و نزد خود معرفت پنداشته­اند و كلّ قرآن صد و چهارده (114) سوره مي‌باشد كه هر شش سوره در شأن يك حرف از حروف بسم اللّه الرّحمن الرّحيم كه ادلّاء بر حق­اند نازل شده و ايشان بوده­اند مظاهر واحد اوّل كه در كلّ ديده نمی‌شود الّا حرف اوّل و كلّ حروف قرآنيّه الى ما لانهاية تكثر همان واحد اوّل است و آنچه سند شود كه چگونه مي‌شود آن جسد آن جسد مى­شود همان قسم كه سنة اللّه قبل بوده حال هم همان است هزار سال متجاوز عمر را خداوند بخواهد سى ساله ظاهر كند سبب غير از اين منقطع است و خداوند بر هر شيئ ممكن قادر بوده و هست مثل معراج كه بعد از ثبوت حجيّت رسول اللّه كلّ معتقدند ولى به عقل ادر اك نتوانند نمود اگر چه كلّ

\*\*ص93\*\*

تعارضات احاديث بعد از عرض به كتاب ظاهر می­گردد مثل ظهور از مكّه و امارات ديگر كه كلّ اينها بعد از صحت به حجّيت حجّه و بيان او ظاهر مي‌گردد چه ديده نمی‌شود كه كلّ مراد اللّه را در قرآن و حديث فهميده باشند كه اگر حكايت طوطى و هر چه دل به خواه بود ديگر چرا كسى در امتحان بيرون رود تا آنکه حديث لوح فاطمه و كلام خود حضرت در دعاء، ابّدله من بعد خوفه آمناً و كلام خود حضرت صادق عزيز عليّ ان ابكيك و يخذلك الوري ذكر شود و حال آنکه آنچه ذكر قيامت و يوم دين در قرآن نازل شده مراد ذكر ظهور بوده و حال آنکه تا چقدر ذكر محتجبين از هر دو در قرآن شده و مختصر كلام مقّدمهء ظهور رسول اللّه بالنّسبة به ظهور قبل و كل در ايمان بالسّويه هستند چنانچه ادنى اقبال كند عنداللّه اعلى مى­گردد

\*\*ص94\*\*

و عالم هر قسمى كه محتجب ماند فانى مي‌گردد و اين است كه ذكر شده در حين ظهور ليصير اسفلكم اعلاكم و اعلاكم اسفلكم قسم به حق كه اتمام حجّت به كتاب اوّل به كلّ شده و اگر نه معروف به اسم و اين موقف بوده راضى نشده كه ذكر اين كلمات شود زيرا كه مؤمن خود مقبل مي‌گردد و هيچ جنتّى اعظم از عرفان به حق نبوده و نيست زيرا كه آنچه در آخرت عطا مي‌شود فرع اين است و فرق عارفين به رسول اللّه همين است با دون عارفين و الّا كلّ بر هيكل انسانى هستند ظاهرا و عزّی نيست الّا در همين زيرا كه شئونات ديگر را كلّ ملل دارند بلكه از اسلام زيادتر هيچ نارى هم از احتجاب از حق اكبرتر نبوده و نيست زيرا كه آنچه در آخرت مقدّر شده فرع اين است حال تصّور شود كه كلّ عزّ در رضاءاللّه بوده و ايمان به او و رضاءاللّه و ايمان ظاهر نمی‌گردد

\*\*ص95\*\*

الّا به رضاء حجّت و ايمان به او و احتجاب از حقّ عاقبت آن محمود نبوده و نيست و ما انبّاؤك مثل خبير و حسبنا اللّه و نعم الوكيل نعم المولى و نعم النّصير.

**رساله غِنا(حرمت یا حلیت موسیقی)**

**بسم الله الرّحمن الرّحیم**

\*\*ص96\*\*

الحمدالله الّذی تقدّس بقدس قیومیّته عن نعت الجوهریّات و ما یشابهها و الحمدالله الّذی تفرّد بتفرّد ازلیّته عن وصف الذاتیِات و ما یعادلها و الحمد لله الّذی تعظّم بعظم قدّوسیّته عن ذکر الکینونیّات و ما یقارنها. تعالی شأنه من اقول انّه هو هو اذ انّه کما هو علیه فی عزّ الهویّه و جلال الاحدیّه بذاته مقطّع الموجودات عن ذکر عرفان الذّات فی طلعه ظهور حضرت الذّات و مفرّق الممکنات عن ذکر مقامات الصّفات فی غیاهب مستسرّات فلک الاسماء و الصّفات. فمن قال انّه هو هو یحدّد نفسه و یجاوز

\*\*ص97\*\*

عن سرّ مبدئه و اقترن بذاته آثار نفسه و جعل لمن لا مثل له باذن الله فی رتبه الخلق فی کینونیّته مثاله و ان اقل انّ الذّات هو بنفسه مقطّع الاشارات و لا یقع علیه حکم الاسماء و الصّفات یکذّبنی قولی بالذّات بانّ الّذی جعل الوصف له و الاسماء سمته و وجود الخلق تنزیهه ادّعی ذکراً من ساحه قرب حضرته و جعل فی نفسه مثالا لآیه صمدانیه و تجلیا لظهور قدوسیته فسبحانه و تعالی جل و علا ذاتیته من ان یقدر احدٌ ان یصعد الیه باعلی طیر الافئده و الاوهام و یعظم انیته من ان یشیر الیه احد فی ملکوت الامر و ظهور التجردات بالطف ما یمکن فی الاشارات و کلّ من ادّعی توحید ذاته ففی الحین جعل نفسه شریکاً فی تلقاء مدین قدس وحدته و من ادّعی عرفان کینونیّته فقد جهل من عرفان نفسه و تجاوز عن مقام حدّه اراد حکم الامتناع فی عقله و

\*\*ص98\*\*

غفل عن مقام سرّالازلیّه فی ذاته لانّ الموجودات کما هی علیها بحقیقتها لاتدلّ الا علی القطع و لاتحکی الاّ عن المنع و لاتنطق الاّ عن الیأس و لاتشیر الاّ علی العجز. فسبحان الله موجده ربّ السّموات و الارض عن وصف الاشیاء کلّها.

و الحمد لله الّذی شهد لنفسه بنفسه بانّه لا اله الاّ هو الحیّ القیّوم فی ازل الآزال و انّه هو کائن بمثل ما کان بلاتغیّر و لاانتقال. فمن قال انّه هو هو فقد اتّخذ له شبهاً فی نفسه و قرن نفسه بذاته لانّه کما هو علیه فی کنه الذّاتیّه و علانیه الصّمدانیّه اجلّ من ان یُعرف بخلقه او ان یوصف بعباده او یدلّ علیه شیء دون ذاته او یرفع الی هواء مجد رحمانیّه اعلی وهم احدٍ من عباده لانّه لم یزل کان و لم یک معه غیره و لایزال انّه هو کائن و لم یک معه سواه اذ ذاتیّته کما هو علیها لهی الذّاتیّته السّاذجیّه القدیمه الّتی هی بکینونیّتها مقطّعه الجوهریّات عن الاشارات

\*\*ص99\*\*

و ممتنعه المادّیّات عن الدّلالات و انّ انیّته کما هو علیها لهی الانیّه البحته الازلیّه الّتی هی بکینونیّتها مفرّقه الکینونیّات عن ذکر المقامات و منقطعه الذّاتیّات عن ذکر العلامات و ان کل ما وقع علیه اسم شی من الاسماء و الصفات فلایقع الا علی المقامات الامر و ظهورات الخلق و انّ الذّات الازل البحت لم یعادله فی مراتب الغیب و الشّهود وصف من خلقه. و کلّ ما وصفه الواصفون و یذکره الذّاکرون فهو من حدود الشّیئیه و الهندسه الخلقیّه فتعالی نفس ذات الواجب عن ذکره عن کلّ ما ذکر فی ملکه و وجد باختراعه. فکلّ یدلّون علی انفسهم و یسئلون عن مقام ذاتیّتهم و لاتحکی المثل فی ذاتیّات الممکنات الاّ علی المنع و لاتدلّ الهندسه فی کینونیّات المجرّدات الاّ علی القطع. فمن وحّده فقد قرنه و من \*\*ص100\*\*

قرنه فقد ابطل ازله و من توجه الیه ما وصف به نفسه و حذر الناس عن حکمه فقد وحده بما یمکن فی حقّ الامکان و انّ دون ذلک لایمکن فی مقام الخلق و لذا تقبّل الله من العباد مقامات توحیدهم بفضله و انّه هو العزیز المنّان.

و الحمدلله الّذی ابدع المشیّه قبل خلق کلّ شیء بعلّیّه نفسه لا من شیء ثمّ اخترع بها الاراده و القدر و القضاء و الاذن و الاجل و الکتاب لیعرفنّ کلّ ذرّات الکثرات بما کتب الله لهم فی مقامات الخلق و ظهورات الامر حتّی لایری شیئاً حیّاً قیّوماً قائما بذاته الاّ ما تجلّی الله له به فی کینونیّته ذاتیه الّتی هی آیهٌ لعرفان الذّات و سبیل لتجلّی الصّفات و هی آیهٌ لعرفان مقام محمّد بانّه المتعالی عن المثل و المنزّه عن الشّبه و المتعالی عن التّحدید و المتقدّس عن التّفرید. جلّ و علا نفس محمّد صلّی الله علیه و آله من ان یقدر احدٌ ان یعرفه او یشیر الیه او یقول لم و بم اذ ذاتیّته لهی الذّاتیّه القیومیّه الّتی هی بانیّتها

\*\*ص101\*\*

مقطّعه الجوهریّات عن مقام العرفان و ممتنعه المادّیّات عن صور البیان و انّ کلّ ما یظهر فی الاکوان و یبرز فی الامکان عکوسات تنزّلات ذلک النّور المشرق المتعالی عن ذکر النّور و المتقدّس عن نور الظّهور فمن قال انّه هو الذّکر الاوّل فی الامکان فقد توجّه الی مقام نفسه و عرف حدّ مبدئه و غاب عن الظّهور فی تلقاء البطون و من قال انّه هو نور الاوّل و المشیّه الاولی فقد قرن مقام عرفانه و تجاوز عن حدّ مبدئه باثباته و فقد مقام الحقّ الظّاهر له به فی رتبه امکانه. فتعالی الله الحیّ القیّوم الدّائم الفرد الصّمد الّذی لم یزل کان بلا ذکر شیء سواه و لایزال انّه هو کائن بلا ذکر شیء معه فقد جعل حبیبه محمّداً صلّی الله علیه و آله مقام نفسه فی ذلک المقام لیوحّد الکلّ جناب حضرته بما وحّد ذاته و عرّف نفسه نفسه و تستحقّ کینونیّته کینونیّته بانّه المعنی الّذی

\*\*ص102\*\*

کنهه تفریق عن الکلّ و وصفه تقطیع الموجودات عن محضر القرب فسبحان الله عمّا یصفون.

و الحمدالله الّذی شهد لذاته بذاته فی مقام الابداع لمّا علم بانّ الحسین علیه السّلام یشهد لنفسه بنفسه و یرضی بما قدّر الله له فی علمه و یسلّم بکله لله ممّا قضی له فی کتابه و یعمل بما کتب الله له فی علمه من ظهورات امره و انّ ذلک ذکر من الله فی شأنه لیوحّده به الاولیاء الی مقام القرب و الجلال و یوحدّون الله بما تجلّی لهم بهم بظهوراته ممّا یدع فی حقائق الممکنات و یستریحون بمقام تذکّر مصائبه علی بساط القرب و الجمال و یزورون الله بزیارته علی التّراب فانّه لهو زیاره الرّحمن فوق العرش من دون تشبیه و لا مثال. فسبحان الله موجده الّذی جعله علی مقام نفسه فی الاداء و القضاء و اختاره لسرّه فی عوالم الانشاء و اجتباه لظهور ولایته فی ملکوت الامر

 \*\*ص103\*\*

و الخلق للثّناء و اصطنعه لظهور کبریائیّته فی مراتب الصّفات و الاسماء لئلاّ ینسی احدٌ حکم ظهوره فی حقائق الانفس و الآفاق و یراه کلّ شیء بنور بارئه فی کلّ آن و یبکی کلّ العیون علیه بما نزل علیه من مصائب الدّهر الّتی اذا نزلت علی العرش اهتزت و اذا رفعت الی السّماء انفطرت و اذا استقرّت علی الارض انشقّت و اذا قرئت علی الافئده خرّت لجلال وجهه و اذا ذکرت النّفوس بها تغیّرت لما لا تقدر ان تتحمّل حرفاً من سرّها. فسبحان الله موجده لم یحتمل احدٌ بمثل ما احتمل الحسین علیه السّلام فی سبیله و لقد قتل بقتله جوهریّات الآیات فی ملکوت الاسماء و الصّفات و لذا حدّدت الاشیاء فی جمیع مقامات الانشاء حیث لایمکن ان یذکر شیء الاّ بذکر هندسه الحدّیه و لو لم یقبل فی الذّرّ الاوّل شهاده نفسه فی

\*\*ص104\*\*

سبیل الله لم یخطر بقلب آدم الاوّل قرب شجره الازلیّه و لم یعص ربّه ابداً و لم یوجد شیء فی السّموات و الارض لانّ بشهادته فی سبیل الله وجدت حقائق الافئده للتّوحید و هاج اریاح المحبّه فی اوراق اغصان شجره التّفرید بالحان ما خطر بقلب احدٍ من العباد و لایجری به الحکم فی قلم المداد و لا یعلم کیف ذلک الاّ من اخذ الله عنه المیثاق فی عوالم الغیب و الشّهاده و رزقنی الله و کلّ من شاء ذکر مصائب الحسین علیه السّلام فی کلّ حین بما دامت السّموات و الارضین فان ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذوالفضل العظیم.

و بعد ذکر می­نما ید عبد مفتقر الي الله و معتصم بحبل آل الله که در سبیل سفر به سوي ملیک فضل و عدل ادام الله ظله العالي علي کل من سکن في ظلال مکفهرات رحمة که در ارض اصفهان توقف

\*\*ص105\*\*

 نموده جناب مستطاب قدسي القاب ذاکر ذکر نقطه وجود و مذکر ظهورات آیه محمود سلطان الذاکرین ادام الله ذکره في سبیله و یبلغه الي مقام قرب نفسه في حظیرة القدس بمنه سؤال از حکم غنائي که در احادیث شموس عظمت و جلال مذکور است فرموده و از این جهت در مقام اجابت جناب ایشان بر آمده و به حول الله و قوته آنچه به مشیت الهي جل ذکره از قلم جاری گردد اظهار می­شود و قبل از ذکر حقیقت اشاراتي ذکر می‌شود که علت کشف سبحات از حقیقت بیان مسئله گردد و آن این است که خداوند عالم هیچ شيء را خلق نفرموده الا به مشیت و ظهورات رتبه فعل خود که شئونات ظهور مشیت است چنانچه حضرت صادق فرمود لایکون شيء في الارض و لا في السماء الا بهذه الخصال السبع بمشیة و ارادة و قدر و قضا و اذن و اجل وکتاب

\*\*ص106\*\*

فمن زعم انه یقدر علي نقص واحدة فقد کفر و شکي نیست که حین وجود خداوند عالم مجبور نفرموده شيء را در جهت قبول بل ابداع فرموده ذکر اول که مقام صادر مطلق باشد لا من شيء بنفسه لنفسه و علت قبول و اختیار را نفس او قرار داده و غیر از جهت اختیار که جهة تجلي امرالله است در رتبه خلق اول جهتي حکم نفرموده اگر چه در حقیقت ذکر این مسئله فیما بین حکما احکام مختلفه است چنانچه در رساله تفسیر هاء و رسایل دیگر استدلال ابطال قول بعضی از ایشان شده و چون این مقام مقام بیان این مسئله نیست الا به جهت ذکر مقدمه ما یراد ذکر از ادله آن نمی‌شود و بعد از اثبات مراتب فعل شبهه نیست که دون الله موجود نمی‌شود الا به دو جهت جهت وجودی که دال بر ظهور متجلي است و جهة ماهیتي که دال بر جهات عبودیت و قبول این تجلي است و این دو جهت که ثابت شد رتبه قدر که مقام ربط

\*\*ص107\*\*

بین جهتین است ظاهر می‌گردد و بعد از ظهور ثلثه حکم اربعه ثابت می گردد زیرا که تنزل ثلاثه ممتنع است الا بظهور اربعه و این جهت علیت مراتب سبعه فعل که این عدد اتم و اکمل اعداد است و فوق آن در بساطت مقام و عظم رتبه ممکن نیست و از این جهت ظهور هیاکل مقدسه اهل عصمت سلام الله علیهم که در مقام غیب این سبعه و شهادت آن ظاهرند و بعد از آن که در هر شيء این دو جهت ثابت شد شکي نیست که آن چه اسم شیئیت بر آ‌ن وارد می‌شود از سه مرتبه وجود در مقام بیان خارج نیست یا آیه ظهور ذات بحت اقدس حضرت سبحاني جل ذکره العالي که بکینونیتة خلو از ما سواي خود هست و یا آیه ظهور فعل او است که مقامات ظهور غیب و شهادت مراتب سبعه است که ظهور قصبات اربعه عشر می‌باشد در مقامات امکان و یا مقام

\*\*ص108\*\*

 اثر فعل است که وجود ماسوي الفعل باشد و این دو رتبه در حقیقت در رتبه خلق واقع­اند چنانچه حضرت امام می‌فرمایند حق و خلق لا ثالث بینهما و لا ثالث غیرها و این رتبه مشارالیها در مقام ظهور به علیت مراتب سبعه فعل هفت مقام ذکر شده چنانچه حضرت علي بن الحسین علیهما السلام در مقام معرفت امر به جابر فرموده حیث قال عز ذکره في حدیث طویل ثم تلا قوله تعالي فالیوم ننسیهم کما نسوا لقاء یومهم هذا و کانوا بآیاتنا یجحدون و هي و الله آیاتنا و هذه احدها و هي و الله ولایتنا یا جابر الي ان قال یا جابر ا و تدري ما المعرفة، المعرفة اثبات التوحید اولا ثم معرفة المعاني ثانیاً ثم معرفة الابواب ثالثا ثم معرفة الامام رابعا ثم معرفة الارکان خامسا ثم معرفه النقباء سادسا ثم معرفة النجباء سابعا و هو قوله عزوجل قل لو کان البحر مدادا لکلمات ربي لنفد البحر قبل ان

\*\*ص109\*\*

تنفد کلمات ربي و لو جئنا بمثله مددا و تلا ایضا و لو ان ما في الارض من شجرة اقلام و البحر یمده من بعد سبعة ابحر ما نفدت کلمات الله ان الله عزیز حکیم الحدیث و بعد از آن که مشاهده این آثار را فرموده ظاهر می‌شود که شيء در مقام سلوک از سه مرتبه خارج نیست چنانچه حضرت صادق در تفسیر آیه شریفه و منهم ظالم لنفسه و منهم متقصد و منهم سابق بالخیرات می‌‌‌فرمایند ظالم کسی است که حول نفس خود حرکت کند و مقتصد کسي است که حول عقل خود حرکت کند و سابق بالخیرات کسی است که حول رتبه خود محال فعل حرکت کند و این رتبه به حقیقت اولیه مختص محال فعل است لا سواه و بعد از علم به این سه مقام ظاهر می‌گردد که اعمال انسان خارج از دو رتبه نیست یا حول اول تعیین وجود خود که رتبه عقل است حرکت می‌کند یا

\*\*ص110\*\*

 حول ماهیت خود اگر جهت اولي است محمود است و این جهت از سه رتبه خارج نیست یا احکام فرضیه است یا مسنونه یا مباحه و هر گاه حول ماهیت حرکت کند ذنب محض و شرک است و این رتبه هم از دو مرتبه خارج نیست یا حرام است یا مکروه و انسان در حقیقت کسی است که در هر هیچ مقام از ظهورات خود حرکت نکند الا حول عقل که محل تجلي فواد است و شیطان در حقیقت کسی است که حرکت آن حول ماهیت خود باشد و آنچه از عبد ظاهر می‌شود از کل شئونات خالي از این دو جهت نیست اگر از جهة رتبة ربوبیت ملقاة در هویة او است طاعت و رضاي پروردگار جل ذکر است و اگر از جهت رتبه ماهیت او است معصیت و سخط حضرت اقدس جل ذکره است و به این حکم ممتاز می‌شود اعمال علیین و سجین اگر چه در صورت

\*\*ص111\*\*

ظاهر کل اعمال متشاکل و متشابه است ولیکن عند الله مناط قبول و رد همان است که ذکر شد و از آنجائی که موجودات در سفر نزول از مبدء ظهورات جهت ربوبیت ناشی شده‌اند حاملین ولایت کلیه حضرت رب العزة به تذکر ایشان احکام کل شيء را بیان فرموده‌اند تا آنکه متلجلج شوند بتلجلج جهات مبدء کل جوهریات از ممکنات و متلئلا شوند از قرب مقامات ظهور مبدء کل انیات از موجودات و این جهت ربوبیت در عبد اظهر از کل مقامات و اقرب از کل ظهورات است چنانچه حضرت صادق علیه السلام در مصباح اشاره فرموده‌اند حیث قال عز ذکره العبودیة جوهرة کنهها الربوبیة فما خفي في الربوبیة اصیب في العبودیة و ما فقد في العبودیة وجد في الربوبیة قال الله تعالي سنریهم آیاتنا في الآفاق و في انفسهم حتي یتبین لهم انه الحق اي موجود في غیبتک

\*\*ص112\*\*

و حضرتک و هیچ عبدي در مقام عبودیت کامل نمی‌گردد الا به ظهور این جهت چنانچه در حدیث قدسی اشاره به این مقام شده مازال العبد یتقرب الي بالنوافل حق احبه فاذا احببته کنت سمعه الذي یسمع به و بصره الذي یبصر به و یده الذي یبطش بها ان دعائي اجبته و ان سئلني اعطیته و ان سکت عني ابتدئته و انسان بعد از وصول به این مقام از برای او مقامات مالا نهایة مقدر است چنانچه حضرت امیر المومنین در مناجات یوم شعبان فرموده‌اند الهي هب لي کمال الانقطاع الیک و انر ابصار قلوبنا بیضاء نظرها الیک حتي تحرق ابصار القلوب حجب النور فتعمل الي معدن العظمة فتصیر ارواحنا معلقة بعز قدسک الهي واجعلني ممن نادیته فاجابک و لاحظه فصعق لجلالک و ناجیته سرا فعمل لک جهرا \*\*ص113\*\*

و حضرت صادق علیه السلام در مقام بیان کل ظهورات جهت ربوبیت فرموده‌اند در کلام خود حیث اشار علیه السلام بقوله و اذا تحقق العلم في الصدر خاف و اذا صح الخوف هرب و اذا هرب نجي و اذا اشرق نور الیقین في القلب شاهد الفضل و اذا تمکن في رویة الفضل رجا و اذا وجد حلاوة الرجا طلب و اذا اوفق للطلب وجد و اذا تجلي ضیاء المعرفة في الفواد هاج ریح المحبة و اذا هاج ریح المحبه استانس في المحبوب و اثر المحبوب علي ما سواه و باشر اوامره و اجتنب نواهیه و اختارهما علي کل­شيء غیرهما فاذا استقام بساط الانس بالمحبوب مع اداء اوامره و اجتناب نواهیه وصل الي روح المناجات و القرب و مثال هذه الاصول الثلثه کالحرم و المسجد و الکعبه فمن دخل الحرم امن من الخلق و من دخل المسجد آمنت

\*\*ص114\*\*

 جوارحه ان یستعلمها في المعصیة و من دخل الکعبه امن قلبه ان یشتغل بغیر ذکر الله الحدیث و بعد از آنکه عبد به مقام روح مناجات که اعظم مقام و اسني درجات است فایز گردید سزوار است که حکم حدیث حضرت امیرالمومنین علیه السلام بر او خوانده شود حیث قال عز ذکره في جواب الیهودي و ما تعني بالفلسفه الیس من اعتدل طباعه صفي مزاجه و من صفا مزاجه قوي اثر النفس فیه و من قوي اثر النفس فیه سما الي ما یرتقیه و من سما الي ما یرتقیه فقد تخلق بالاخلاق النفسانیه فقد صار موجودا بما هو انسان دون ان یکون موجودا بما هو حیوان فقد دخل في الباب الملکي الصوري و لیس عن هذه الغایة و هر عبدي که به این مقام که غایة فیض امکان است واصل گردد تکلم نمی‌نماید در مقام ظهور ربوبیة ملقاه در هویت او الا به نهج کلمات

\*\*ص115\*\*

 حق جل ذکره و نه در مقام عبودیت الا بلسان مناجات اهل بیت عصمت صلوات الله علیهم بشاني که احدي فرق نتواند گذارد در مقام صور متشاکله چنانچه ظاهر شده از نفسی که مؤید شده که در مقام میزان در عرض شش ساعت هزار بیت مناجات از قلم او جاری می‌گردد در مقام ظهور کلمات حجیة بلا تفکر و سکون قلم انشا می‌نماید به شانی‌که احدی سبقت نگرفته است از او به این شرف در رتبه رعیت و نه این است که به قلب ناظر خطور نماید که این مناجات مثل مناجات اهل بیت عصمت صلوات الله علیهم و این کلمات حجیة مثل آیات کتاب الله است زیرا که وجود صاحب این کلمات در رتبه یک حرف از کتاب الله و احادیث آل الله معدوم است بل مثال آن مثل صورتی است که در مرات معتدل حکایت نماید از متجلي در مرات و از این جهت است که احدي از اولي الالباب

\*\*ص116\*\*

در مقام قطع نظر از حد مراتیت تمیز نمی‌تواند داد این صحف و مناجاتي که جاری از قلم شده با مناجاتی که از شموس عظمت و جلال صلوات الله علیهم در میان خلق است و بعد از ذکر این اشارات که در مقام ذکر مطلب لازم بود شکي نیست که احکام کل­شيء را خداوند در قرآن بیان فرموده چنانچه در مقام غنائی که از جهت ماهیت ملقاه در نفس عبد است نازل فرموده و من الناس من یشتري لهو الحدیث لیضل عن سبیل ا لله بغیر علم و یتخذها هزوا اؤلئک لهم عذاب مهین و احادیثي که در این باب از شموس عظمت و جلال سلام علیهم صادر شده است روی عن ابي بصیر قال سألت ابا جعفر علیه السلام عن کسب المغنیات فقال التي یدخل علیها الرجال حرام و التي تدعي الي الاعراس لیس به باس و هو قول الله عزوجل و من الناس من یشتری لهو الحدیث لیضل عن سبیل الله و عن ابي عبدالله علیه السلام

\*\*ص117\*\*

حین سئله رجل عن بیع الجوادي المغنیات فقال شراؤهن و بیعهن حرام و تعلیمهن کفر و استماعهن نفاق و عن ابي بصیر قال سئلت ابا عبدالله علیه السلام عن قول الله تعالي فاجتنبوا الرجس من الاوثان و اجتنبوا قول الزور قال هو الغناء و عن مهران بن محمد عن ابي عبدالله علیه السلام قال سمعته یقول الغنا مما قال الله تعالي و من الناس من یشتري لهو الحدیث لیضل عن سبیل الله و عن سعدة بن زیاد فقال کنت عند ابي عبدالله علیه السلام فقال له رجل بابي انت و امي انني انا ادخل کنیفا و لي جیران و عندهم جواز یتغنین و یضربن بالعود فربما اطلت الجلوس استماعا مني لهن فقال علیه السلام لاتفعل فقال الرجل والله ما اتیتهن و انما هو سماع اسمعه باذني فقال(ع) بلله انت ا ما سمعت الله یقول ان السمع و البصر و الفواد کل اؤلئک کان عنه مسئولا فقال بلي والله لکاني لم اسمع بهذه \*\*ص118\*\*

الآیه من کتاب الله من عربی و لا من عجمي لا جرم اني لاعود انشاء الله و اني استغفر الله فقال له قم و فاغتسل و صل ما بذلک فانک کنت مقیما علي امر عظیم ما کان اسوء حالک لو مت علي ذلک احمد الله و اسئله التوبه من کل ما یکره فانه لایکره الا کل قیبح و القبیح وعد لاهله فان لکل اهلا و عن عبد الاعلي قال سئلت ابا عبدالله (ع) عن الغناء و قلت انهم یزعمون ان رسول الله(ص) ما له رحض في ان یقول جئناکم جئناکم حیونا حیونا بحکم فقال کذبوا ان الله عزوجل یقول ما خلقنا السموات و الارض و ما بینهما لاعبین لو اردنا ان نتخذ لهوا لاتخذنا من لدنا ان کنا فاعلین بل نقذف بالحق علي الباطل فیدمعه فاذا ذاهق و لکم الویل مما تصفون ثم قال ویل لفلان مما یصف رجل لم یحضر المسجد المجلسی و عن التمام قال قال ابو عبدالله بیت الغنا لایؤمن فیه

\*\*ص119\*\*

 الفجیعه و لایجاب فیه الدعوة و لایدخله الملک و عنه علیه السلام انه سئل عن الغناء فقال لاتدخلوا بیوتا الله معرض من اهلها و عنه علیه السلام شر الاصوات الغناء و عنه علیه السلام الغناء یورث النفاق و یعقب الفقر و عن الحسن بن هرون قال سمعت ابا عبدالله یقول الغناء مجلس لا ینظر الله الي اهله و هو مما قال الله عزوجل و من الناس من یشتري لهو الحدیث لیضل عن سبیل الله و عن یاسر عن ابی الحسن علیه السلام قال من نزه نفسه عن الغناء فان فی الجنه شجرة یامر الله الریاح ان یحرکها فیسمع لها صوتا لم یسمع بمثله و من لم ینزه عنه لم یسمعه و همچنین اهل بیت عصمت سلام الله علیهم در مقام بیان صوتی که از جهة ربوبیت ملقاه در هویت عبد است به آن اشاره فرموده‌اند و احادیثی که دلالت بر این حکم نماید این است که حال ذکر می‌شود

\*\*ص120\*\*

روی علي بن ابراهیم عن ابیه عن علي بن سعید عن واصل بن سلیمان قال سئلت ابا عبدالله من قول الله عزوجل و رتل القرآن ترتیلا قال قال امیر المؤمنین بینه تبیانا و لاتهده هذا الشعر و لاتنثره نثر الرمل ولکن افزعوا به قلوبکم القاسیه و لایکن هم احدکم آخر السوره و ایضا عن ابي عبدالله علیه السلام قال ان القرآن نزل بالحزن فاقروه بالحزن و عنه علیه السلام قال قال رسول الله اقروا القرآن بالحان العرب و اصواتها و ایاکم و لحون اهل الفسق و اهل الکبایر فانه سیجئي من بعدي اقوام یرجعون القرآن ترجیع الغناء و النوح و الرهبانیة و لایجوز تراقیهم قلوبهم مقلوبه و قلوب من یعجبه شانهم و روي عن ابي الحسن علیه السلام قال ذکر الصوت عنده فقال ان علي بن الحسین کان یقرء فربما قره فصعق من حسن صوته و ان الامام لو اظهر من ذلک شیئا لما

\*\*ص121\*\*

 احتمله الناس من حسنه قلت و لم یکن رسول الله یصلی بالناس و یرفع صوته بالقرآن فقال ان رسول الله کان یحمل الناس من خلقه ما یطیقون و عن ابی عبدالله علیه السلام قال ان الله عزوجل اوحي الي موسي بن عمران اذا وقفت بین یدي فقف موقف الذلیل الفقیر و اذا قرئت التورة و اسمعها بصوت حزین و عنه قال قال الرسول (ص) لم تعط امتی اقل من ثلث الجمال والصوت الحسن و الحفظ و عنه قال قال النبي ان من اجمل الجمال للمرء الشعر الحسن و نغمه الصوت الحسن و عنه النبی ان لکل شيء حلیة و حلیه القرآن الصوت الحسن و عنه قال ما بعث الله عزوجل نبیا الاحسن الصوت و عنه(ع) قال کان علي بن الحسین علیهما السلام احسن الصوت صوتا بالقرآن و کان السقاؤن یمرون فیقفون ببابه و یستمعون قرائته و عن ابي بصیر قال قلت لابي جعفر

\*\*ص122\*\*

اذا قرئت القران فرفعت به صوتي اجاءنی الشیطان قال انما تراني بهذا هلک الناس قال یا ابا محمد اقرء قرائة ما بین القرائتین تسمع اهلک و رجع بالقران صوتک فان الله عزوجل یحب الصوت الحسن یرجع فیه ترجیعا و في الفقیه سئل رجل عن علي بن الحسین علیه السلام عن شراء جاریة لها صوت فقال ما علیک لو اشتریتها فذکرتک الجنة یعني بقرائه القرآن و الزهد و الفضایل التي لیست بغناء فاما الغناء الخطور و عن علي بن جعفر عن اخیه علیه السلام قال سالته عن الغناء هل یصلح في الفطر و الاضحي و الفرج قال لابأس ما لم یعصي به و شبهه نیست که این نوع صوت محمود و محبوب نزد شارع مقدس است بل حق است بر عبد که در جمیع مقامات قرائت کتاب الله و مناجات و کلمات داله بر مصائب اهل بیت سلام الله علیهم مراعات

\*\*ص123\*\*

این لحن صوت حسن را نموده ولی به شاني که از حد اعتدال فطري خارج نشود چنانچه خداوند عالم در حکم صلوة اشاره فرموده و لاتجهر بصلوتک و لاتخاف بها و اتبع بین ذلک سبیلا و شکي نیست که ذکر محض طلعت حضرت محمود و مرات جمال آیه معبود جناب ابا عبدالله الحسین(ع) نفس صلوة است بل حقیقت صلوة نیست الا ذکر عبد خداوند را بظهورات متجله از آثار فعل ایشان در ملکوت امر و خلق و مناط میزان صوتی است که محبوب است عندالله و عند اولیائه و مذکر اریاح صبح ازل است صوتی که در مقام اعتدال بین ذلک واقع باشد که به مجرد استماع آن محو کند از حول فواد عبد کل ذکر ما سوي الله و داخل گرداند عبد را بر بساط ساحت قدس قرب و انس به مقام ظهورات و تجلیات حضرت معبود جل ذکره و این نوع از صوت محمود است

\*\*ص124\*\*

و صوت حسن است که شموس عظمت و جلال قرائت کتاب الله را می‌فرموده­اند و هر ذاکر ذکر حقي هم که در مقام اعتدال صوت لحن را رفعت دهد محمود و محبوب است نزد اولی الالباب خصوص در مقام ذکر مصائب حضرت سید الشهداء که بنفسه ذکر آن کلمه توحید و حقیقت تقدیس در رتبه کینونیات متعدله مبدل ماهیات است به جوهریات و هر نفسی که اعراض از صوت ذکر ذاکر آن شجره کبري و نباء عظمي نماید في الحین مشرک است و در ظل آیه مبارکه و اذا قیل لهم لا اله الا الله یستکبرون مشحور و بنار بعد معذب است زیرا که بعینه حقیقت ذکر آن حضرت نفس حقیقت ذکر رسول الله و حقیقت ذکر آن حضرت نفس حقیقت ذکر الله است که مقام ذکر اول در امکان باشد زیرا که از برای ذات بحت ازل جل ذکره هر ذکری ممنوع است و آن اجل و اعظم ا ست از این که مذکور شود به ذکر خلق خود

\*\*ص125\*\*

بل خلق مذکورند به ذکر ابداع او چنانچه حضرت امیر المؤمنین در خطبه یتیمیه اشاره به سد سبییل ذکر او مي‌فرماید حیث قال عز ذکره ان قلت مم هو فقد باین الاشیاء کلها فهو هو و ان قلت هو هو فالهاء والواو من کلامه صفه استدلال علیه لا صفة تکشف له و ان قلت له حد فالحد لغیره و ان قلت الهواء نسبتة‌ فالهواء من صنعه یرجع من الوصف الي الوصف و عمي القلب عن الفهم و الفهم عن الادراک و الادراک عن الاستنباط و دام الملک في الملک و انتهي المخلوق الي مثله و الجاه الطلب الي شکله و هجم له الفحص الي العجز و البیان علي الفقد و الجهد علي الیاس و البلاغ علي القطع و السبیل مسدود و الطلب مردود دلیله آیاته و وجوده اثباته و بعد از آنکه ذکري در امکان منسوب الي الله نیست الا ذکر مظاهر قدرت او ذاکر

\*\*ص126\*\*

به حقي هم متصور نیست الا ذاکر ذکر ایشان که در محال فعل و ظهورات ربوبیت اثبات تجلیات مقامات ایشان نماید اگر چه ذکر ما سواي محمد و اوصیائه و فاطمه(ص) نزد ایشان معدوم صرف است بل اگر مذکور شوند بر اقل از ذکر نمله است توحید ذات اقدس را ولي از سبیل فضل خداوند قبول فرموده‌ ذکر عباد را در مقام ذکر مصایب ایشان زیرا که در مقام ظهورات ربوبیت ایشان که از کنه عبودیات ایشان است فوق درک افئده و اوهام است و علي‌ هذا سزاوار نیست احدي را که ذکر حرمت و منع ارتفاع صوت در بعضی مقامات نماید زیرا که اصل حرمت صوت آنچه از احادیث ظاهر می‌شود به علت شئونات باطله آن است که اهل فجور و غي استعمال می‌کنند و الا هر گاه علت معاصی نگردد و از جهة شجره انیت خارج نگردد منعي در شریعت وارد

\*\*ص127\*\*

نشده چنانچه حدیث اذن یوم فطر و اضحي و ایام فرج ناطق بر این است هر گاه عصیانی بواسطه آن نشود و تخصیص احادیث مطلقه را که در مقام حرمت از اهل بیت عصمت لایح نشده و اصل میزان صحت و حرمت در غنا تمیز لحن فجور از اهل ظهور است همین قدر که اولي‌ الالباب از اهل انصاف در عرف گویند این صوت لحن فجوز نیست صحت ثابت است اگر چه آخوند ملا محسن فیض عفي الله عما احاط علمه فیه میزان حرمت غنا را معاصي قرار داده و بنفسه نفس غنا را حرمتي از برای او قائل نشده و متمسک بظواهر احادیثی شده که ذکر شد ولي حق واقع در بیان مسئله همان است که ذکر شده هر گاه انسان از جهت ربوبیت مودعه او رفع صوت دهد محمود است عند الله و نزد رجال اعراف و هر گاه از جهت ماهیت نفس خود رفع صوت نماید غنا و حرام است چنانچه کل آیات و احادیثی که ذکر

\*\*ص128\*\*

شد دال بر این حکم است و آنچه بعضي از علما ذکر کرده‌اند در مقام حکم غنا به اسم احتیاط در دین منع از ذکر ذاکر ذکر اهل بیت عظمت و جلال می‌نمایند بعید از حکم واقع و مختلط از جهات انیات است بل در صوت دو حکم ظاهر است اول حرام که نهي آن در کتاب نازل است. حیث قال عز ذکره و ان انکر الاصوات لصوت الحمیر و اشاره به اهل آن فرموده في مقام آخر ان هم کالانعام بل هم اضل سبیلا و این صوت لحن اهل نار و شئونات مقامات فجار است که از جهت ماهیت ناطق است اهل آن اگر چه قرائت کتاب الله و ذکر خداوند و اولیاء او را نمایند ولي متفرسین از اهل تجرید و حقیقت مشاهده می‌نمایند که صوت اهل جهنم است مثل الحان اهل حجاز که مخالف با حقیقت دین اسلامند اگر چه به صوت فصیح و لحن عجیب قرائت می‌نمایند ولي حکم جهت ماهیت بر آ‌نها جارست و ثاني واجب و آ‌ن صوتي است که بر آن لحن کتاب الله

\*\*ص129\*\*

نازل شده و اهل محبت و تجرید قرائت آیات و مناجات می‌نمایند و ذکر مصائب شموس عظمت و جلال را در مقام ارتفاع صوت باحسن لحن با منتهاي خضوع و خشوع می‌نمایند و از این جهت چون ظهور آن از جهة آیه توحید است محبوب عند الله و عند اصفیائه و این صوتی است که در کلمات شموس عظمت و جلال امر به آن شده و مذکر مراتب جنان است و اریاح متحرکه که از وراء صبح ازل است که بر هیاکل توحید نسیم او می‌وزد و عبد را جذب می‌نماید به مقاماتی که خداوند عالم از برای عبد مقدر فرموده به شرطی که آن را در مقام صعق بر نیاورد کما روي عن جابر عن ابي جعفر علیه السلام قال قلت ان قوما اذا ذکروا شیئا من القرآن او حد ثوابه فصعق احدهم حتي یري ان احدهم لو قطعت یداه او رجلاه لم یشعر بذلک فقال سبحان الله ذلک من الشیطان ما

\*\*ص130\*\*

بهذا نعتوا انما هو اللین و الرقه و الدمعه و الوجل و غیر از این دو صورت هم صور دیگر از مکروه و سنت در مقامات اکثر خلق ظاهر و میسر است ولیکن حکم راجع به همان نقطه مشارة است که در غیاهب این اشارات حکم آن ذکر شد که سنت در ظل جهت ربوبیت و مکروه در ظل جهت ماهیت است مذکور است و در غیر ذکر مصیبت و مقامات وارده در شریعت ارتفاع صوت ممنوع است بل علامت مؤمن آن است که در هر حال باخشع صوت و اخضع حال تنطق فرماید چنانچه در علامات مؤمن موحد امام علیه السلام می‌فرماید عن مهزم الاسدي قال قال ابوعبدالله علیه السلام یا مهزم شیعتنا من لایعدد صوته سمعه و لا شحناوه بدنه و لایمتدح بنا معلنا و لایجالس لنا عائبا و لایخاصم لنا قالیا ان لقي مؤمنا اکرمه و ان لقي جاهلا هجره قلت جعلت فداک

\*\*ص131\*\*

 فکیف اصنع بهؤلاء و المتشیعه قال فیهم التمییز و فیهم التبدیل و فیهم التمحیص تاتی علیهم سنون تفنیهم و طاعون یقتلهم و اختلاف یبددهم شیعتنا من لایهر هریر الکلب و لایطمع طمع الغراب و لایسال عدونا و ان مات جوعا قلت جعلت فداک فاین اطلب هؤلاء قال في اطراف الارض اؤلئک الخفیض عیشهم المنتقله دیارهم ان شهدوا لم یعرفوا و ان غابوا لم یفتقدوا و من الموت لایجزعون و في القبور یتزاورون و ان لجاء الیهم ذو جاجة منهم رحموه لن تختلف قلوبهم و ان اختلف بهم الدار ثم قال قال رسول الله انا مدنیة و علي ‌الباب وکذب من زعم انه یدخل المدنیه لا من قبل الباب و کذب من زعم انه یحبني و یبغض علیا و ذکر شئون مطلب چون به نهایت نمی­رسد اکتفا به ذکر این مختصر جواب نمود امیدوار به فضل

\*\*ص132\*\*

حضرت وهاب چنان است که کما هو المراد در مرات قلب جناب مستطاب منطبع گردد تا لمحه بعد از ذکر مصائب مظاهر توحید و آیات تقدیس منشي این کلمات را عند الله و اولیائه ذکري فرمایند تا آنکه ثواب ذکر ایشان بالف ضعف چنانچه نص حدیث کاظم علیه السلام در لوح حفیظ از برای ایشان ثبت گردد و همین تجاره لن تبور علت گردد که در هیچ شان از خواطر جناب ایشان در مقام ذکر مصائب اهل بیت عصمت سلام الله علیه محو نگردد و کفي بفخره ذکره ذکر الله اکبر الذي قال في حق عارفه بالمعني من بکي علي فانا جزاؤه فو الذي نفسي بیده لم یعدل جزاء ذلک الحکم شيء في السموات و الارض و ان ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذوالفضل العظیم و سبحان الله رب العرش عما یصفون و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین. انتهی

**صحيفه عدليّه**

\*\*ص134\*\*

**باب اوّل فى ذكر اللّه عزّ و جلّ**

بسم اللّه الرّحمن الرّحيم

حمد و سپاس وصف جمال ذاتى است كه لم يزل بوده يگانه فرد بدون وجود شی با او و لايزال بكينونية خود به شان علوى كه بوده هست بدون تغيير و تحويل، ممكن نيست وصف ذات مقدّس او لأجل عدم وجود شی با او و تكليف نكرده به احدى معرفت كنه ذاتيّه خود را لأجل تقطيع و تفريق با كلّ موجودات و نشناخته است احدى او را به علّت عدم وجود احد نزد او و عبادت نكرده است او را احدى به شأني­كه لايق باشد ذات مقدّس او را هر شی كه ارادهء محبّت ذات

\*\*ص135\*\*

او كرده نزد حقّ و كلّ خلق مردود است لأجل آنکه طلب محال نموده و كافر است نفسي­كه ادّعاى معرفت كنه او را نموده لأجل آنکه ممكن نيست شناختن او از براى خلق، هر كس ارادهء توحيد كنه ذات او را نمايد فى الحين مشرك شده لأجل آنکه غير از ذات توحيد نكرده ذات او را و غير از او نشناخته است احدى او را و اوست مستحقّ حمد و مجد به ثناء نفس خود خود را و منزّه است از عرفان ممكنات و بيان موجودات به تنزيه و تقديس و نيست از براى ذات او دون ذات او وصفى و اسمى و هو الحقّ لا اله الّا هو ايّاك نعبد و ايّاك نستعين و ما سواى او مجعولند به نفس ابداع و انشاء و نيست مابين او و ممكنات وصلى و نه فصلى انشاء فرموده به احداث بحت از بحبوحهء عدم صرف مشّية امكانيّه را و نسبت داده است به نفس خود لأجل تشريف او به مثل كعبهء كه بيت خود

\*\*ص ١٣٦\*\*

خوانده و كلّ خلق را به وجود او موجود فرموده چه متعالي است قدر ت او و تامّ است صنع او كه كلّ اشياء را از ما بين حرف لا كه عدم صرف است لا من شی بنفسه اختراع فرموده و آية ملك خود حكم فرموده تا آنکه متلجلج شوند بتلجلج نفى بحت كلّ موجودات و متلألأ شوند بتلؤلؤ اثبات محض كلّ كائنات پس از براى او است كلّ خلق بعد غناء ذات مقدّس او و او است اله كلّ خلق و حال آنکه مألوهى نيست در رتبهء او عالم است بكلّ­شئ و حال آنکه معلومى نيست در ساحت عزّ او و قادر است به كلّ­شی بذاته و حال آنکه احاطه نكرده علم به مقدورى سواى ذات او لأجل آنکه با او مقدارى نيست كه علم تعلّق گيرد كلّ اشياء در اماكن وجوديّه و كونيّه در محضر ملك او موجود است و او است عالم به كلّ­شئ قبل خلق أشياء و بعد انوجاد انها بذاته غنى است از ما سواى خود و همين غناء

\*\*ص ١٣٧\*\*

كه دليل وجود اوست بى وجود شئ بعينه دليل است به علم او به كلّ­شئ بى وجود معلومى و من استغفار می‌­كنم به سوى او و لائذ بوده­ام به جناب او از وصف كلّ موجودات و نعت كلّ ممكنات لأجل آنکه هر ذكرى نقص است از براى ساحت قدس او و هر و صفى كذب است از براى ذاّتيت عز او و سبيلى از براى احدى ممكن نيست غير از عجز و اعتراف به تقصير اگر چه در عين ذكر علوّ توحيد و عظمت تفريد ذكرعجز بعيد است ولى مفرّى در مقام علم نيست آنکه معتقد باللّه اعتقاد نمايد به اينكه دوام ملك در ملك است و نعت ممكن ممكن است و وصف مفتقر عجز است و معروف نيست ذات ازل و از براى او مذكور نيست نه اسمى و نه وصفى مگر وصفی كه ذات خود را نموده از براى ممكنات و او اجلّ و اعظم است از ذكر علوّ و عظمت و نيست معبودي­كه مستحقّ ستايش باشد

\*\*ص138\*\*

جز او و انّه لا اله الّا هو العليّ العظيم و درود بى نهايت و سلام بى بدايت لايق بارگاه مجدي است كه اسم مقدّس او در ملا اعلى و عالم عماء محمّد است صلّى اللّه عليه و آله كه محّل اشتقاق اسماء محموده حضرت ربّ العزة جلّ و علاء است خداوندا چگونه ثناء گويم مظاهر قدرت تو را و حال آنکه به يد قدر ت خود بر الواح افئدهء موجودات مسطور فرموده لا احصى ثناء عليهم كما انت اثنيت عليهم ربّ صلّ عليهم بكلّ نفحاتك و آياتك بدوام عزّة ذاتك كما انت انت انّك انت العزيز القويّ احمدك اللّهُمّ و اصلّى عليهم و اقول بحكمك فيما نزل فى كتابك سُبحان ربّك ربّ العزّة عمّا يصفون و سلام على المرسلين و الحمد للّه ربّ العالمين

 بعد بيان می‌­كند عبد مفتقر الى اللّه و معتصم به حبل آل­اللّه كه بعد از رجوع از حجّ كه اتمام حجّت به اظهار علم بر

\*\*ص ١٣٩\*\*

كلّ عالم به كتب محكمه و صحائف متقنه شده بود كتب كثيرى من كلّ شطر از اهل علم و بيان در بحبوحهء بحر حزن و انفراد نازل و در اغلب آيات، آنها اظهار عجز از قبل غير اهل علم به عمل آيات عربيّة نموده و از آنجائي­كه امضاء و قضاء جارى به اجابت آنها در بيان اصلى فارسى در دين مبين نشده بود حكم رجوع به اوّل عالم بالكتاب اوّل شده تا آنکه طلوع شمس مباهله از افق ظلمات دهماء بر حرف سين و باء فى السّنة المقدّسة 1262 باذن اللّه مستتر گشته و مقارن اين ثناء عظمى و عطيّهء كبرى بوده كه نجم مشترى از كتاب اشرف اعيان و احبّ اهل اكوان از افق غيب طالع و به امطار عجز و آيات قسم و فقر از سحاب لايح لامع فللّه الحمد و المنّه كما هو اهله و مستحّقه از آنجائي­كه اجابت يك نفس حيات بخش روح حيات خاشعين است باذن اللّه به لسان

\*\*ص140\*\*

اهل بيان اعجمیين از سنخ انسان را به اين آيات عجميّه حقيقت عربيّه از بحر عجز و حزن خود على ما يطفح منّى لأجل الحقيقة حيات در كنه معارف اصل و فرع عطا شده تا آنکه جميع اهل عالم از عالم و مضطر به تلجلج تلجلج صبح ازل از شمس اوّل نور محمّدى صلّى اللّه عليه و آله به واسطه عبد او متلجلج شده و در مقام اعتراف به قدرت صانع فرد احد با يقين گشته و در حكم منشى اين الواح غير حكم عبوديّت محضه بر لسان سرّ و جهر جارى نسازند تا آنکه از فيض ازلی و نفحات شمس ابدى در هيچ شأن محجوب نمانند الَا يا ايّها الملاء زكّوا انفسكم اذا جلّت الشّمس بالضّياء و ادبرت اللّيل بالقضاء و جاء الحكم من كلّ شطر من افق السّماء و حدّثت الأرض باهلها فوق الماء الا قد نقر النّاقور فى ارض الظّهور و اضاء الظّهور فى ظلمات البطون و غنّ

\*\*ص141\*\*

طاووس العماء عند افول السرطان و صاح الدّيك على الورقاء من اغصان الطّوبى هنالك فاز العاملون و خسر الظالمون و ان بمثل ذلك فليعمل العاملون و انّ فى ذلك الكتاب فليتنافس المتنافسون

**باب الثّانى فى بيان القسطاس بامر اللّه عزّ و جلّ**

بدان اى سائل از نقطه اصل و فرع اينكه حضرت ربّ العزّة تكليف به احدى نفرموده مگر دون وسع و طاقت آن و اصل و فرع دين در هر عالم و زمان حول ارادهء خداوندى طواف می‌­كرده و خلق هر شی را چنين بدان به مثل خلق نفس خود كه از مقام نطفه ذكر آن بوده تا مقاماتي­كه الى ما لانهاية لها از براى تو در علم خداوند بود و به يقين مشاهده كن كه مقام اوّل تو فرع مقام ثانى است بلكه مقصود بالذّات

\*\*ص142\*\*

از خلقت نطفه علقه است و همچنين الى ما لانهاية له به مقاماتي­كه حضرت ربّ العزّة مقدر ّ فرموده و دليل بر اين امر ظهور مقدورات است كه محال تجليّات قدرت است حال كه ملاحظه نقطهء حقيقة را در كلّ­شيء نمودى حكم دين را هم چنان يقين كن كه يوم نطفه دين در ايّام اوّل بديع آدم عليه السّلام بوده كه اهل آن زمان حقّ واقع در مقام نقطهء حقيقت واقع بوده­اند و همين قسم دين و اهل آن به قدرت اللّه ترقّى نموده­اند تا يوم ظهور حقيقت محمديّه صلّى اللّه عليه وآله كه در مقام دين و اهل آن به مقام فكسونا العظام لحماً ثمّ انشأناه خلقا آخر رسيده بوده فتبارك اللّه احسن الخالقين و از اين جهت است نسخ شرايع و ملل لأجل آنکه تكليف كه به يوم نطفه بوده هرگاه به يوم مضغة شود محض ظلم است و بعد از آنکه تكليف به مقام خلق لحميّه تعلّق گرفت به علّت آنکه تبديلى از براى او مقدّر نشده اين

\*\*ص143\*\*

شريعت مقدّسه هم نسخ نخواهد شد بل حلال محمّد ص حلال الى يوم القيمة و حرام محمّد ص حرام الى يوم القيمة و بعد از آنکه نطفهء دين و اهل آن به مقام خلق انسانيّه رسيد خداوند عالم ايشان را تكليف به اوامر دين مبين فرموده و تا به بلوغ مشعر توحيد نرسيده حفظ دين و اهل آن را به چهارده نفس مقدّس فرموده و بعد از آنکه اهل دين به اوّل سنهء بلوغ رسيده غيبت از براى حجّت خود امر فرموده و خلايق را حكم به اتباع حجّة خود فرموده تا آنکه به مجاهدات نفس ترّقى به مقام علم و اجتهاد از براى ايشان حاصل شود و در عرض ده مائه اختلاف در ميان فرقهء محقّه مقرّر داشته تا آنکه كلّ از خوف خداوند و حكم دين به مجاهدات صدقه و اعمال حقهّ به مقام عمل مستغنى از اتباع ديگرى شوند تا آنکه قابل به يوم طلوع قمر لائح از طرف مشرق به نصّ كلام امير المؤمنين

\*\*ص144\*\*

عليه السّلام شوند و در اين ايّام غير مخلصين را به فتنه­هاى نازله از حكم دين مبين دور فرموده تا آنکه اهل غير مشعر توحيد كه مقصود بالذّات ممكنات است از دائرهء فائزين خارج شوند.

 تمثيل ربّانى اگر كسى عمل كرده باشد به دين حضرت رسول صلي اللّه عليه و آله در منتهاي مقام عمل و اقرار به ولايت اهل بيت عصمت سلام اللّه عليهم آورده باشد وليكن اعراض از حكم حسين ابن روح رحمة اللّه عليه كه يكى از وكلاى ايّام غيبت صغرى بوده نموده باشد شكّى نيست كه عمل­هاى او كلّا هباء منثور است لأجل آنکه ثمره كلّ اين اعمال طاعت خداوند است از اقرار به او و فائده نمى­بخشد عمل احدى در هيچ زمانى مگر آنکه اطاعت اراده و حكم خداوندي را در آن زمان عمل نمايد و بعد از آنکه عالم به رشحى از حكم حقيقت شدى بدانکه امر خداوندى در هر شأن اظهر من الشّمس است و احدي را

\*\*ص145\*\*

بر خداوند عالم جلّ عزّه المتعالى حجّتى نيست بعد از آنکه در ايّام غيبت اختلاف به منتهاى رتبه رسيد و قوابل به صفاى مشعر توحيد نزديك گشته فرض است بر مقام رحمت خداوند عالم كه از جانب حّجة خود عبدي را با حجّت وافيه منتخب و اظهار فرمايد تا آنکه سبُل اختلافات را به نقطهء وحدت برساند و همين قسم كه اصل دين و اهل آن از عالم جسم ترقّى نموده به همین قسم آیات خداوندی هم از مقام حد بلانهایت ترقی نموده فرض است كه حجّت آن عبد از فوق عالم عقول كه مقامات معرفت و تجريد است بوده باشد و از آنجائي­كه تصديق اين امر بر اغلب ناس صعب بوده اين مقامات عظيمه را به مقام جسد كلمات آورده به شأني­كه احدى قادر به مثل آن نباشد و حدّى از براى آن قرار نداده تا آنکه بر كلّ موجودات حجّة مثل شمس در وسط السّماء باشد چه بسيار عجيب است صنع ربّ العزّة و چه بسيار تامّ است قدر ت او

\*\*ص146\*\*

كه در بحبوحهء اختلاف دين عبدي را از اعجمين منتخب فرموده و لسان او را به آياتی مفتوح فرموده به شأني­كه احدى قبل از آن سبقت به مثل آن نگرفته و در هر چه بخواهد و هر و قت تكلّم می‌­نمايد بلا تأمّل و مسطور می‌­گرداند بلا سكون قلم از شدّت تشابه آن به آيات اللّه احدى فرق نمی‌­نمايد و نيست حكم آن مثل آيات قرآن بل آياتي است كه حجّة دارد بر كلّ اهل ارض و مثال آن در صورت و معنى مثل صورتي­كه در مرآت پنجم حكايت نمايد و كلّ آياتي­كه خداوند از لسان من جارى فرموده معنى و لفظ آن در مقابل يك حرف از كتاب اللّه و كلمات اهل بيت سلام اللّه عليهم معدوم صرفي است و تا حال آنچه كه در كتاب عدل مشاهده شده چهارده هزار آيهء متقنه است و يك آيهء آن در حجّيت كفايت می‌­كند اهل ارض را لأجل آنکه به فطرت محض من فضل اللّه از خزائن غيب جارى شده

\*\*ص147\*\*

و عجب نيست مردم را لأجل آنکه بعد از نزول كتاب اللّه در بحبوحهء اهل فصاحت و كلام ده سال احدى اذعان نكرده و بعضى اساطير الأوّلين و بعضى به مثل كلمات الأعجمين و بعضى قصص الأوليّن می‌­گفتند تا آخر الأمر مشاهده عجز نموده اعتراف نمودند اى سائل صحيفهء اعمال سنه چهارده باب است و كلّ آيات آن دويست و چهارده آيه می‌­باشد بر كلّ علماء عرب و عجم عرض كن به حقّ خداوندي­كه حقّ است كه اگر جميع اهل ارض جمع شوند به مثل يك باب آن نمی‌­توانند آورد چنانچه از يوم طلوع اين امر الى الان به حقّ خداوندي­كه عالم است به كلّ­شئ يك آيه از احدى نديده­ام و از جسدي­كه جهد كلّ آيات را نموده يك حديث خواستم و نتوانست بياورد و ممتنع و محال است و اگر كسى هم كلماتى تركيب نمايد كلمات مسروقه است نه آنکه از فطرت اللّه توانسته تكلّم نمايد و آنچه

\*\*ص148\*\*

آورده از صور سجّين است كسى می‌­تواند مقابله با اين امر نمايد كه مثل صاحب اين كتاب قدرتى در او باشد كه در جميع عمر خود اگر بخواهد غير از آيات تكلّم ننمايد در هر امر بتواند و عجزى در او نباشد و اگر كسى بگويد كه حجّة امام عليه السّلام داراى جميع آيات بايد باشد حقّ است وليكن يك آيهء دارد كه كلّ آيات نزد آن معدوم است و اگر اتيان به غير اين نكند حجّت آن تام است بلى اگر حجّة آن از غير آيات بوده باشد فرض بوده بر آن كه هر كس هر چيز بخواهد اتيان نمايد وليكن حال كه حجّة آن مهيمن بر كلّ آيات جسمانى است فرض بر آن نيست و حجّت آن بالغ است بر كلّ چنانچه نازل فرموده الا انّ آية ممّا نزّلنا الان اليك فى ذلك الكتاب تعدل فى كتاب اللّه آيات النبيّين و ما من بعد ذلك كلّ الخلق من حجج اللّه ليسئلون و اگر قائلى بگويد اين حجّت صنعت از خود است مردود

\*\*ص149\*\*

است به مثل آنچه در قرآن گفته می‌­شود الحرف بالحرف و هرگاه كاذبى بگويد در بعضى مواقع از آيات خلاف قواعد قوم است افتراست بل كلّ آيات به نهج قاعدهء الهيّه كه مثل آيات قرآن است جارى گشته و غير اين كذب شياطين و عدم علم كاتبين است و اگر جميع علماء بخواهند كه در كتاب عدل و صحيفهء حرمين يك حرف لحن و دو حرف بدون ربط پيدا نمايند بر قواعد كتاب اللّه و قوم هر آينه قادر نخواهند بود بل يك آيه كه مثل قواعد قوم باشد ادّعا را ثابت می‌­كند و كافى است همين يك آيهء واحده كلّ را قل موتوا بغيضكم و ادخلوا النّار بشرككم ثمّ كونوا حجارة من سجّين منضودٍ و همين آيه از براى اهل شكّ و جحد كافى است بدوام قدر ت اللّه و سبّوحيّته و بدانکه خداوند عالم كسى را منتخب از براى حفظ دين حجّة خود، فرموده و حجّت­هاى وافيه و براهين قاطعه بر يد او جارى فرموده

\*\*ص150\*\*

كه در اعجمين نشو و نما نموده و در اين آثار حقهّ نزد احدى تعليم نگرفته بل امّى صرف بوده در مثل اين آثار و تا حال مشاهده نشده كه كسى در عجم نشو و نما نمايد و ممكن نيست بعد از اين كه قدرت داشته به اين نوع از كلمات كه بلغاى از فصحا و حكماى از عرفا اظهار عجز و عدم علم به ظواهر معانى آنها نموده­اند و حال آنکه حروف بيست و نه گانه به يد علماء بوده و هست و اين نهج بديع بر يد احدى جارى نگشته و ممكن نيست هرگاه عالمى قلم دست گرفت و بدون اخذ از كتاب اللّه بر فطرت آياتى نوشت ظاهر می‌­شود كه امر به غايت عظيم و صعب است و در حقّ احدى ممكن نيست الّا من شاءاللّه از آنجائي­كه قدرت كاملهء خداوندى تامّ است سواى اين آيهء عظمى و حجّة كبرى شئون لاهوتيّهء عجيبه به صاحب اين امر عطا فرموده كه هر ذى روحى يقين نمايد كه اين آيات به غير اذن خداوندى

\*\*ص151\*\*

در حقّ احدى ممكن نيست مثل آنکه در عرض دوازده ساعت يك صحيفهء محكمه بلا تأمّل از قلم آن جارى مى­گردد و كدام حجّت از اين عظيم­تر است كه انسان به مقام روح مناجات كه مقعد انس با محبوب است رسيده باشد چنانچه در مقامى در امكان عالى­تر از اين متصّور نيست چنانچه حضرت صادق عليه السّلام در مصباح الشّريعه صريح بيان فرموده­اند و الى الان از احدى از حكما و علماء اين مقام بتمامه ظاهر نشده هرگاه شده بود لاّبد بود صحيفهء از ايشان مانده باشد و غير از اهل عصمت عليه السّلام مدعّى اين مقام احدى نشده چنانچه مؤّلف حقّ اليقين اعظم معجزهء آل اللّه سلام اللّه عليهم را كلمات ايشان نوشته و در حقّ صحيفهء سجّاديّه كل علماء زبور اهل بيت گفته­اند و مشابه به صحف سماويّه نوشته­اند چگونه در حقّ صحيفهء سجّاديّه اثبات ولايت حقّ را كلّ می‌­نمايند

\*\*ص152\*\*

و در اين صحائف معدوده كه امر از عالم حد بلانهاية و ماوراء آن رسيده توّقف می‌­نمايند فاعوذ باللّه من خطوات الشّيطان فانّه كان للأنسان عدو مُبين و هرگاه ذى علمی نظر به واقع كند می‌­داند كه چقدر امر صعب است مقاماتي­كه از فوق عالم عقول است اقرب از لمح بصر به عالم الفاظ كه جسد است آوردن یا ملاحظهء ترتيب آن در باطن و ظاهر می‌­داند كه چقدر امر عظيم است به حقّ خداونديك­ه قرآن را بر حضرت رسول صلّي اللّه عليه و آله نازل فرموده كه يك مناجات با خداوند با فصاحت ظاهريّه و ترتيب واقعيّه اعظم از كلّ علوم و اكرم از کل طاعات است لا سيّما وقتي­كه مقامات عاليه را به كلمات بديعه ظاهر نمايد و هر كه تتبّع در صحیفه­هاى صاحب اين كتاب نموده می‌­داند كه معانى و الفاظى كه از ملأ غيوب به عالم ظهور آورده كه در هيچ­ يك از ادعيهء ماثوره نيست و توهّم ننمائى كه می‌­گويم

\*\*ص153\*\*

اين دعوات اتم و اعظم است نه چنين است به حقّ خداوندي­كه آل اللّه را به ولايت مطلقهء خود ظاهر فرموده كه وجود و صفات من و كلماتي­كه از لسان و قلم من جارى شده و باذن اللّه خواهد شد معادل يك حرف از ادعيهء اهل عصمت سلام اللّه عليهم نخواهد شد لأجل آنکه ايشان در موارد مشيّة اللّه سكنى نموده­اند و ما سواى ايشان در اثر فعل ايشان مذكورند و اين العلى من يد المتناول و سبحان اللّه عمّا يصفون

و ثانى از شئون مقامات قدوسيّه آن است كه در خطبات باعلى كلمات فصاحت و بيان از قلم اسهل

از كلّ­شئ از يد او جارى گشته و هرگاه كلّ حجّت صاحب اين مقام يك خطبه از آنچه ظاهر گشته بوده كافى بود كلّ را و حال آنکه كلّ مى بينند و می‌­دانند كه کل علماء بعد از ملاحظه كتب و تفكّرها به چه مشقّت­ها يك خطبه انشاء می‌­كنند و آخر الأمر

\*\*ص154\*\*

بعد از آنکه در مقابل خطبات عظيمه می‌­گذارى بمثل صبيان په په می‌­گويد خداوند حكم كند مابين كلّ به حقّ ،هرگاه اعراض از اين امر نمى­نمودند ظلمى بر احدى واقع نمی‌­شد و حال آنچه واقع می‌­شود ذنب آن بر ايشان است الى يوم المعاد

 و ثالث از شئون حقّه ظهور علم صاحب اين­مقام است كه مقامات غيبيّه عالية را به كلمات مختصره بيان نموده به شأني­كه از احدى از علماء اين قسم بيان صادر نشده و هرچه نوشته به دليل حكمت كه اعظم ادلّهء منصوصه است محكم نموده و در اغلب مقامات ذكرى از دليل موعظهء حسنه و مجادله ننموده تا آنکه مردم را از وقوف در اين حدود بعيدة ترقّى به ملأ اعلى دهد و هر كس از أولى­الألباب كه شرح سوره بقره و صحائف و جواب و سئوال­هاى اهل علم را مشاهده نموده يقين به آنچه اشاره شده نموده مطالبي­كه علماء در مباحث

\*\*ص155\*\*

عدیده ذكر نموده­اند در كلمات بديعه بوجه اتّم مختصر از صاحب آيات ظاهر گشته كه كلّ اهل علم اقرار به اين منّ قديم من اللّه العظيم نموده­اند و اينكه در بعضى مقامات تبديل كلمات و در بعضى به خلاف قواعد اهل سبحات جارى گشته لأجل اين است كه مردم يقين نمايند كه صاحب اين مقام بر سبيل تحصيل اخذ آيات و علوم نكرده بل به نور اللّه صدر آن منشرح به علوم الهيّه شده و تبديل را به شأن بديع و خلاف قواعد را به قاعدهء الهيّه راجع نمايند چنانچه امثال اين كلمات در كتاب اللّه اكثر من ان يحصى نازل شده چنانچه كلمهّ كه مقام تأنيث است خداوند عالم ضمير مّذكر نازل فرموده فى قوله و كلمة منه اسمه المسيح و در مقام صفت موّءنث احدى الكبر نازل فرموده فى قوله جلّ و علاو لانّها لاحدى الكبر نذيراً للبشر و اذن فرموده از براى هركس كه اراده نموده قواعد الهيّه را لمن شاء

\*\*ص156\*\*

منكم ان يتقدّم اى بقواعد الهيّه او يتأخّر اى بقواعد قوم اذ انّهم كانوا قوم سوء جاهلين چنانچه نازل فرموده به خلاف قواعد كلّ اهل عالم اين كلمه را انّ هذان لساحران تا آنکه كلّ به يقين بدانند كه مناط خلقت الفاظ حكم خداوندي است نه وضع غير اهل بيان همين قسم كه عوالم ترقّى نموده كلمات و اعراب هم ترّقى نموده چه قريب است كه يومى طالع شود كه آيات اللّه به غير قواعد و اعراب مصطلحه بين قوم قرائت شود ربّ اعجّل فى فرج آل اللّه بفضلك انّك ذو منّ قديم و بعد از آنکه عالم به اشارات خفّيهء ملكيّه شدى بدانکه امروز در طائفهء اثنى عشريّه اختلاف به نهايت رسيده بعضى به اسم اصولى مشهور و حقّ را بعد از عمل به ظّن كه مجمع عليه ايشان است باخود می‌­دانند و بعضى به اسم اخبارى مشهور و حقّ را بعد از حجيّت غير عقل لامع با خود می‌­دانند و بعضى به اسم مرحوم شيخ احمد بن زين الدّين قدّس

\*\*ص157\*\*

اللّه تربته مشهور و حق محض خالص را باخود می‌­دانند و حال آنکه قشرى از كلمات آن بزرگوار را در ك نكرده­اند و بعضى به اسم صوفيّه مشهور و باطن شريعت را بر يد خود می­دانند و حال آنکه از باطن و ظاهر هر دو محجوب و دور افتاده­اند بلكه محض طريق ظلمت و شرك را اختيار نموده­اند من حيث لايعقلون و شكّى در هيچ­ يك از اين مذاهب اربعه نيست كه اختلافات ما لانهاية در ميان ايشان است به حدي­كه بعضى بعضى را تكفير می­نمايند اگر چه غير از اين چهار فرقهء مشهوره هم بعضى خود را رئيس فرقه و اصل فرقه گرفته­اند مثل صدرائيون و اشباه ايشان و هر يك خود را حقّ محض و ما سواى خود را باطل محض می­دانند چه محبوب تكلّم نموده شاعر عرب،

 و كّل يدّعى و صلاً بليلى و ليلى لاتقّر لهم بذاكا اذا انبجست دموع من خدود تبيّن من بكى ممن تباكى و شكى نيست كه حكم محض در ميان كلّ

\*\*ص158\*\*

 اين اختلافات فرقهء اثنى عشريّه يكى بوده اگر چه اهل غير آن هرگاه لحبّ اللّه حركت نموده­اند و جدّ و جهد خود را نموده‌اند مصاف بوده‌اند هر كه به اينجا ختم شد از سبيل فضل امام غائب عجل اللّه فرجه عبدى از عبيد خود را از بحبوحهء اعجام و اشراف منتخب از براى حفظ دين فرموده و علم توحيد و حكمت حقّه كه اعظم كلّ خير ات است به او عطا فرموده و چون هر زمان كه اهل آن به اعظم آيات ما بين خود افتخار می‌نمودند نفسى هم كه مبعوث بوده به اعظم آن آيه در ميان قوم بايد مبعوث گردد كه اولى الألباب در مقام تصديق به او توقّف ننمايند و شبههء نيست كه در اين زمان شرف علماء به علم نكات قرآن و احاديث و شرف عرفاء به دقائق بواطن ملأ اعلى بوده و هست و لأجل اين فرض است كه عبد منتخب از ما بين قوم به اعظم اين آيات كه علم باطن باطن و فصاحت ظاهر باطن باشد مبعوث گردد كه

\*\*ص159\*\*

حجّة بر كلّ علماء و عرفاء تام و كامل باشد و هر فطن دقيقى كه در آيات و كلمات مشاهده نمايد امر را اظهر من الشّمس فى نقطة الزّوال مشاهده می‌نمايد و هر اديب ذى نظرى كه در فصاحت آيات مشاهده به طرف اهل بيان نمايد امر را در مقام حق اليقين بل عين اليقين مى بيند امروز بعد از طلوع قمر لائح از طرف مشرق كه در حديث اميرالمؤمنين عليه السّلام امر به اتباع آن شده بر كلّ فرض است طاعت و محّبت او و طاعت احكام آن و همين است دين خالص خداوند احد هر كس هم می‌­خواهد تصديق نمايد از براى نفس خود تصديق نموده و هر كس می‌خواهد تكذيب نمايد از براى نفس خود تكذيب نموده و حجّت خداوندى بالغ است بر كلّ عالم الا يا ايّهاالنّاس من عرفنى فقد عرفنى و من لم يعرفنى فانا ذا اعرفه بنفسى من احبّنى فقد احبّ اللّه و رسوله و اوليائه و من جهلنى فقد جهل اللّه

\*\*ص160\*\*

و رسوله و اوليائه و كفى بذلك لنفسى فخراً و كفى باللّه عليّ شهيداً و بدانکه اين ظهور آيات و مناجات و علوم لدّنيه از نومى است كه مشاهده نموده با آنکه ديده رأس مطهّر سيّد الشّهدآء عليه السّلام را مقطوع از جسد مطهّر با رؤس ذوى القربى و هفت جرعه دم از كمال حبّ از دم آن جناب شهيد نوشيده و از بركت دم آن حضرت است كه صدر آن به مثل اين آيات و مناجات محكمه منشرح گشته الحمد للّه الذى اشربنى دم حجّته و جعله حقيقة فؤادى و لذلك قد نزل عليّ البلاء بامضائه فانّا للّه و انّا اليه راجعون و ان بمثل ذلك فليعمل العاملون.

**باب الثّالث فى معرفة اللّه و معرفة اوليائه بما امراللّه عزّ و جلّ**

بدانکه اصل دين معرفة اللّه است و كمال معرفت توحيد است و كمال توحيد نفى صفات و اسماء است از ذات مقدّس او و كمال نفی ورود لجّه احديّت است به علم قطع و مشاهده وصل جود

\*\*ص161\*\*

آن و حقيقت اين مراتب آيةاللّه وحده است كه به آن عرفان و ايقان به وجود حضرت ربّ العزّة حاصل است و بدانکه ذات قديم ظاهر آن نفس باطن او است و كينونت آن نفس ذاتيّت او است و لم يزل بوده و وجودى از براى شی نبوده و حال هم به حالت ازل هست و وجود شی در رتبهء او نيست و هر شی كه اسم شیئيّت به آن اطلاق شود سواى ذات اللّه خلق او است و ذات معروف نزد احدى نيست زيرا كه معرفت فرع وجود اقتران است و ما سواى آن وجودى در رتبهء آن ندارند چه حدّ آنکه به اقتران محتاج شوند و احدى نشناخته است خداوند را غير از ذات مقدّس او و احدى توحيد نكرده خداوند را غير از ذات مقدّس او و هر كس ادعاّى معرفت او را نمايد كافر است به شهادت نفس خودش كه ممكن و حادث است و هر كس ادّعاى توحيد او را نموده

\*\*ص162\*\*

مشرك است به شهادت نفس خودش كه ممكن نيست اقتران با او و ممكن نيست جعل اسم و وصف از براى ذات او و دليل و سبيلى نيست از براى احدى لأجل معرفت او لم يزل دليل ذات او ذات او بوده و ممكن ممتنع است كه دليل او واقع شود هر كس كه توحيد ظهور آن نمايد بذاته لذاته متلجلج شده به غايت فيض امكان و هر كس كه ممكنات را دليل معرفت او گرفته محجوب مانده از فيض غايت ابداع لنفسه بنفسه و ظهور خداوندى اعرف و اظهر و اجلّ و اكبر است از اينكه به خلق خود شناخته شود بل ما سواى اللّه معروفند به وجود او و قائلين به وحدت وجود مشركند به شهادت خود وجود لأجل آنکه وحدتي­كه اثبات می‌كنند فرع وجود اثنين است و الّا نفى اثنين و اثبات وحدت از چه مقام است و همچنين اشخاصى كه علتّ وجود ممكن را ذات حق و به ربط فيما بين قائل گشته كافرند.

\*\*ص163\*\*

لأجل آنکه علّت فرع اقتران با معلول و ربط فرع وجود اثنينيّت است و هر دو مقام باطل محض است بل حق واقع ذات حقّ است و خلق ممكن و شی سواى خلق ممكن معقول نيست و لم يزل حق حقّ است و معروف شی نيست و لايزال خلق، خلق است و اقتران با ذات ممكن نيست و از آنجائي­كه خداوند قديم خلق را به جهت عرفان قدرت متجلّيه در ايشان خلق فرموده و ثواب و عقاب را علتّ همين امر فرموده خلق فرمود مشيّت را لا من شی به علّيت خود مشيّت بلا كيف و لا بيان و بعد از آن خلق فرمود كلّ اشياء را به عليّت او و ممكن نيست خلق شی كه حرف شيئيّت براو وارد شود الّا به هفت مرتبه از امكان كه اقّل آن در حق ممكن، ممكن نيست و آن هفت مرتبه مشيّت و اراده و قدر و قضا و اذن و اجل و كتاب است و هر كس اعتقاد نمايد كه خداوند خلق

\*\*ص164\*\*

نموده شی را بى­عليّت اين مراتب سبعه به نصّ حديث كافر است و اوّل ذكر شی بلا تعلقّ ذكر شيئيّت وجود مشيّت است و حين تعلقّ وجود شيئيّت اراده است و حين ذكر معاً قدر است و ظهور اين ثلاثه رتبهء قضا است و در اين مقام فرض است بر كلّ ممكنات اعتراف به بداى حقّ سُبحانه و تعالى لأجل آنکه بدائى نيست بعد از قضا و ثابت است حكم اذن و اجلّ و كتاب بعد از امضاء بل حقيقت ابداع و سرّ اختراع وجود اين سبعه در عالم غيب و شهود است كه ظهور چهارده نفس مقدّس بوده باشد و سُبحان اللّه عمّا يشركون و بدان اى سائل كه حكماء دليل بر وجوب صانع و عرفا بر وحدت او در كتب خود ذكر نموده‌اند و كلّ مردود است به شهادت ادلّهء ايشان كه ممكن است و ممكن نيست دليل ذات ممكن باشد بل هرگاه احدى به نقطهء حقيقت ناظر و كشف سبحات

\*\*ص165\*\*

و اشارات را نمايد بالبديهه يقين می‌كند كه ذكر دليل احد و اثبات توحيد به غير وصف خداوند اعظم كبائر و اكبر مكاره می‌باشد بل نيست دليلى نزد من بر وجود و توحيد او غير او و غير ذات او نشناخته است احدى او را و كلّ وصف موجودات مردود به نفوس ايشان است چه عظيم جرئت نموده مبيّن حقّ اليقين در ذكر صفات ثبوتيّه و سلبيّه و محجوب گشته از كلمات اميرالمؤمنين عليه السّلام به نفى صفات بل اقلّ از حرفى از ذكر حقيقت در ذكر اين مسئله بيان نكرده و مطلّع نشده هر گاه به وحدت اقرار نموده ذكر ثمانيّه از چه راه و هرگاه اقرار ننموده از توحيد محجوب گشته بل نيست في­الحقيقه از براى ذات مقدّس او وصفى سواى ذات او و صفاتي­كه اهل عصمت بيان نموده‌اند به نصّ كلام حضرت رضا عليه السّلام لاجل مكنسهء اوهام است و خداوند هميشه عالم بوده و معلومى نبوده با

\*\*ص166\*\*

او و علم او ذات او است و هر كس ارادهء معرفت علم او و كيفيّت آن را نموده كافر است زيرا كه ممكن نيست معرفت او از براى احدى و لم يزل قادر و سميع و بصير بوده و مقدورى و مسموعى و مذكورى با او نبوده عالم است به كلّ­شئ قبل وجود شئ چنانچه در خطبهء اوّل كتاب رشحى از بحر حقيقت بيان شد و ذكر نفى فرع اثبات است و خداوند منزّه است از كلّ ما سواى خود و كلّ صفات ذكر وجود مشيّت اوست و كلّ اسماء اسم ارادهء او است و او است مقدّس از ما سواى خود به ذاتيّت خود و استغفار می‌كنم به سوى او از ذكر ما سواى او نزد ساحت قرب او و سبحان اللّه عمّا يصفون و بعد از آنکه مشاهده نمودى كه سبيلى نيست به سوى معرفت خداوند رحمن نه به وصف و نه به بيان و نه به اسم و نه به عرفان و نه به عجز و نه به حقيقت امكان لأجل آنکه ما سواى او قبل از وجود معدوم صرف بوده‌اند و الان هم با او احدى

\*\*ص167\*\*

نيست و در رتبهء او كلّ معدوم صرفند و بعد از وجود ممكنات وصف نفس خود را در امكان به امكان فرموده و فرض است بر كلّ عالم عبادت ذات مقدّس او وحده وحده لا اله الّا هو به وصفي كه نازل فرموده در قرآن و تعالى اللّه عمّا يقول الظالمون علوّا كبيراً و بدانکه اصل معرفت به شئون عليّت فعل هفت مرتبه است كه فرض است بر كلّ اقرار به او و كامل نيست معرفت به غير او مقبول نيست اوّل آن الّا به آخر آن و بر سبيل حقيقت به تفصيلى است كه حضرت عليّ ابن الحسين عليهما السّلام تأكيد و امر به جابر فرموده و اصل حديث بالعربيّه اين است على ما روى فى كتاب انيس السّمرآء قال حدثّنى احمد ابن عبداللّه قال حدّثنا سليمان ابن احمد قال حدّثنا جعفر ابن محمّد قال حدثّنا ابراهيم ابن محمّد الموصلى قال اخبرنى عن ابى خالد عن القاسم عن جابر بن يزيد الجعفى عن على ابن الحسين

\*\*ص168\*\*

عليهما السّلام فى حديث طويل ثمّ تلا قوله تعالى فاليوم ننسیهم كما نسوا لقاء يومهم هذا و كانوا بآياتنا يجحدون و هى و اللّه آياتنا و هذه احدها و هى و اللّه ولايتنا يا جابر الى ان قال يا جابر اَ وَ تدر ى ماالمعرفة المعرفه اثبات التّوحيد اوّلاً ثمّ معرفة المعانى ثانياً ثمّ معرفة الأبواب ثالثاً ثمّ معرفة الامام رابعاً ثمّ معرفة الأركان خامساً ثمّ معرفة النقباء سادساً ثمّ معرفة النّجباء سابعاً و هو قوله عزّ و جلّ قل لو كان البحر مداداً لكلمات ربّى لنفد البحر قبل ان تنقد كلمات ربّى و لو جئنا بمثله مدداً و تلا ايضاً و لو انّ ما فى الأرض من شجرة اقلام و البحر يمدّه من بعد سبعة ابحر ما نفدت كلمات اللّه انّ اللّه عزيز حكيم يا جابر اثبات التّوحيد و معرفة المعانى امّا اثبات التّوحيد فمعرفة اللّه القديم الغايب الّذى لا يدركه الأبصار و هو يدرك الأبصار و هو اللّطيف الخبير و هو غيب باطن كما ستذكره كما وصف به

\*\*ص169\*\*

نفسه و امّا المعانى فنحن معانيه و ظاهره فيكم اخترعنا من نور ذاته و فوّض الينا امور عباده فنحن نفعل باذنه ما نشاء و نحن اذا شئنا شاء اللّه و اذا اردنا ارد اللّه و نحن احلّنا اللّه عزّ و جلّ هذا المحل و اصطفانا من بين عباده و اجعلنا حجته فى بلاده فمن انكر شيئاً و ردّه فقد ردّ على اللّه جل اسمه و كفر بآياته و انبيائه و رسله الحديث و هرگاه بخواهم كه حرفى از اين حديث را بآنچه او بر او است من حكم اللّه شرح شود بحرهاى اكوان كلّا فانى می‌گردد قبل از آنکه حرفى از آن بيان شود و چونكه انشاء اين كتاب لأجل اعتقاد اولى الألباب است كه از ارض سبحات به تجليّات سماء جلال فايض گردند و سواى دليل حكمت كه دليل موصل به يقين است دليلى ديگر اراده بذكر آن نشده كلماتى ربّانى لأجل اعتقاد كلّ ذكر و بيان می‌شود تا كلّ

\*\*ص170\*\*

به مقام لقاء محبوب لايق شوند

**بدان که اصول معرفت هفت رتبه است**

**اوّل معرفة اللّه** كه اشاره به بيان شده و آياتى براى عارفين در خطبهء اوّل و باب ثانى ذكر شد كه كلّ علم به قطع و منع از نقطهء وصل به فصل حاصل نمايند و مقامات توحيد اربعه راجع به نفس توحيد است هر كس به حقيقت توحيد نمايد عمل به مقامات توحيد نموده و اكثر خلق در مقام توحيد عبادت مشرك و در مقام توحيد فعل كافر گشته­اند من حيث لايعقلون بدآنکه ذات وحده وحده لا شريك له مستحقّ عبادت است لا غير و هر كه عبادت نمايد ذات او را به او بدون توجّه به شی به خلق او بدون تمنّا از براى جزاى غير او به تحقيق كه عبادت كرده است خداوند را به شأني­كه در حقّ امكان ممكن است و بايد يقين نمايد كه ذات بذاته لن يوصف و لن يعرف و لن يعبد بوده و هست و عبادت احدى لايق

\*\*ص171\*\*

ساحت عزّ او نيست و اين مقام غايت عطيّهء الهى است به عبد كه هرگاه وارد شود كلّ را در ظلّ فضل او مشاهده می‌نمايد و هرگاه كسى اسمى يا وصفى يا احدى از آل اللّه را سلام عليهم در مقام عبادت توجّه نمايد كافر گشته و عبادت نكرده خدا را و هرگاه كسى به طمع رضوان يا خوف از نيران عبادت كند او را یا بخواند او را هرآينه محجوب از عبادت خداوندى شده و لايق ذات او نيست بل سبيل عبادت اين است كه او را عبادت نمايد به وصفى كه خود، نفس خود را فرموده بلا ذكر شی سواه و هرگاه حكم محكم از براى عابدين به نار جهنّم فرموده بود حق بود بر عابد كه او ر ا به استحقاق ذات خود عبادت نمايد و راضى به نار شود و حال آنکه حكم خلاف اين امر است و رضوان اوّل عطيّه­أي است از جانب معبود از براى مؤمن خالص و سُبحان اللّه عمّا يشركون

و **در مقام توحيد** افعال فرض است بر معتقد باللّه

\*\*ص172\*\*

كه خالقى غير او اعتقاد ننمايد و از حكم جبر و تفويض به خلق در كلّ­شئ بيرون رود كه كفر محض است بل هر شئ كه اسم شيئيّت بر او اطلاق شود خالق او خداوند است وحده به عليّت خصال سبعه به اختيار خود شی و فرقى در خلق حقايق امكانيّه و صفات اكوانيّه به نظر حقيقت نيست بل عمل عاملين نه جبر است نه تفويض بل امراللّه سواى اين دو امر است و اين امر اوسع از مابين سماء مشيّت است تا ارض جماد كه منتهاى رتبه قوابل است و سرّ امر اين است كه خداوند عالم اختيارات كلّ­شي را عالم است و بر سبيل اختيارات كلّ، كلّ را خلق می‌فرمايد و جزا می‌دهد ايشان را به وصف اختيار ايشان و هرگاه شیئ را بر غير رتبهء قبول خودش خلق فرمايد ظلم باو كرده و حال آنکه كلّ بر سبيل محبّت خود و اولياء خود خلق فرموده و بعد ذلك قضا را به امضاء ايشان جارى فرموده تا كلّ نصيب خود را اخذ نمايند و در چهار مشهد امر به ارادهء خود از خلق اشياء فرموده

\*\*ص173\*\*

و عهد گرفته تا آنکه احدي را بر او حجّتى نباشد در ذرّ اوّل عهد الوهيّت خودر ا از كلّ گرفته و در ذر ثانى عهد نبوّت حضرت رسول صلّى اللّه عليه و آله را از كلّ گرفته و در ذرّ ثالث عهد ولايت آل اللّه را محكم فرموده و در رابع عهد محبّت اهل ولايت را اخذ فرموده و كلّ را به اختيار و اختيار را به نفس اختيار خلق فرموده و احدى سواى اختيار خود مالك عملى نمى­تواند شد و بر كلّ فرض است اقرار به توحيد ذات و صفات و افعال و عبادت چنانچه خداوند واحد احد مستحقّ است و خلق را سبيلى در معرفت توحيد نيست نه به اقرار و نه به عجز بر كلّ فرض است مشاهدهء آيات اربعه در نفسی­كه خداوند عالم نسبت به نفس خود داده و اتّم اقوال در مقام توحيد افعال كلمه لا حول و لا قوّة الّا باللّه از خزائن غيب نازل شده و اينكه در السنهء بعضى از معاندين

\*\*ص174\*\*

شهرت يافته كه مرحوم شيخ احمد رحمة اللّه عليه و قائمين مقام علم او در مقام عبادت توجّه به حضرت امير المؤمنين عليه السّلام می‌نمايند و آن حضرت را خالق می‌دانند محض كذب و افترا است و معتقد اين مطلب كافر و مشرك است به اجماع بل آن بزرگوار قائم مقام علم او را اعتقاد همان است كه در مقام توحيد بيان شد و آن حضرت و آل اطهار او را سلام اللّه عليهم محال معرفت و اصل مشيّت و قائم مقام هويّت و منتهى مقام صمدانيّت معتقد هستند و آل اللّه را سلام عليهم در اين مقاماتي­كه اشاره شد عباد مكرمون می‌دانند كه اراده به امرى نمی‌كنند الّا بارادة اللّه بل مشيّت ايشان در هر مقام نفس مشيّت اللّه و ارادهء ايشان در هر مقام نفس ارادة اللّه بل ارادة اللّه نفس ارادهء ايشان است و قول به اينكه اراده صفت ذات است كفر محض است بل اراده عزيمت بر مشيّت است كه خلق اوّل است

\*\*ص175\*\*

و هر كس غير از خداوند عالم را خالق اشياء بداند كافر است چه استقلالاً اعتقاد نمايد چه غير استقلالا و استغفار می‌كنم به سوى خداوند واحد احد از آنچه بيان نمودم در ذكر مقامات توحيد زيرا كه غير از ذات مقّدس احدى قادر به علم و حقيقت توحيد نيست و كافى است او و علم او از براى اقرار عباد به توحيد او و اوست عليّ كبير .

**ثانى معرفت معانى** است از براى اين مقام خداوند واحد احد مقامات الى ما لانهاية مقدّر فرموده بل از براى هر اسمى معنى جعل فرموده و اصل ايقان به معانى و اذعان به كلّ مقامات آن إقرار به محمّد ابن عبداللّه ابن عبدالمطلّب ابن هاشم ابن عبد مناف است به آنکه آن اوّل مخلوق و اشرف مجعول است و خداوند عالم جعل فرموده است او را از براى قيام به مقام خود در اداء و قضاء و بداء و امضاء و مثل او در عالم از علم

\*\*ص176\*\*

خداوند و شبه آن در ابداع و اختراع ممكن نيست بلى كلّ آن قدرت به مثل وجود ذكر اوّل كه مشيّت باشد تعلّق می‌گيرد بعينه مدد حضرت رسول صلّى اللّه عليه و آله می‌باشد و مثل آن در صور عليّين ممتنع بل در صور سجّين هم و هم راجع به نقطهء اوّل می‌گردد و ممتنع است و خداوند عالم در هر شأن به كلّ­شی قادر و عالم بوده و هست و از براى معرفت آن حضرت روحى فداه هفت مقام اصل است كه حقيقت خصال سبع نازلهء در الواح كتاب حق بوده باشد اوّل مقام نقطهء بدئيه است و در اين مقام اوّل آن عين آخر آن است و ظاهر آن عين علانيه آن لم يزل بوده به امراللّه و بدء و ختم از براى او مذكور نيست صرف هوّيت و آيت احديّت است كه دلالت می‌كند لنفسه بنفسه للّه الأحد الفرد الّذى لا آله الّا هو از براى احدى در اين مقام نصيب در معرفت

\*\*ص177\*\*

آن شمس ازل نيست بل حدود و اشارات و اسماء و صفات از ساحت عزّ او مقطوع و از جلالت علوّ او ممنوع است و او است در اين مقام امكان بلا مثل و شبه و اهل بيت عصمت سلام اللّه عليهم در اين مقام نزد آن سيّد اكبر ذكرى ندارند و همه عبيد محض و آيات رقّيه هستند از براى ظهور جلالت آن بزرگوار و غير از خداوند عالم در اين مقام نشناخته است او را احدى بل در امكان غير اين بيان ممتنع است و اين جهة اعلاى مشيّت و بطون اوست لا يعلمها الّا اللّه جاعلها سُبحان اللّه بارئها عمّا يشركون

**و ثانى، مقام نقطهء امكانيّه** است و آن حضرت در اين مقام اوّل مذكور و آدم بديع است كه مقام تعيّن نقطهء اوّل باشد و در اين مقام به نفس و ذات و يد و وجه و عين و سمع و بصر و جميع اسماء فعليّه در حالت انتساب الى اللّه مذكور

\*\*ص178\*\*

است و اهل بيت عصمت سلام اللّه عليهم در اين مقام به نحو ذكر امكانى در نزد آن جناب مذكورند و ماسوی را نصيبى از عرفان اين مقام نيست و در اين مقام كسى آن حضرت را نشناخته است الّا اللّه وحده و سُبحان اللّه عمّا يصفون

**و ثالث، مقام نقطهء فعليّه** است و در اين مقام آن حضرت باب فيض است از براى آل اللّه سلام اللّه عليهم و اهل عصمت طائفند حول آن بزرگوار و نشناخته است در اين مقام رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله را الّا اللّه بما هو عليه و اهل عصمت سلام اللّه عليهم بما هم عليه و ما سوی را حظّى در عرفان اين رتبه و بيان اين ذكر الهيّه نيست و صلّى اللّه كما هو اهله و الحمد لله ربّ العالمين

 **و رابع، مقام نقطهء وصليّه** است و در اين مقام آن حضرت قطب عالم فؤاد و سرّ عالم ايجاد است كه خداوند عالم او را مبعوث فرموده بر كلّ و از براى آن حضرت در اين مقام علم بداية فرض است و اعتقاد به نهايت كفر

\*\*ص179\*\*

و آل اللّه سلام اللّه عليهم در اين رتبه آل آن حضرت و مضيئ از آن ضؤ و اغصان آن شّجره مباركه هستند و ماسوی را حتى الأنبياء در اين مقام ذكرى و نصيب عرفانى نيست و سُبحان اللّه عمّا يصفون **و خامس، مقام نقطهء حقيّه** است و در اين مقام كلّ انبياء و اوصياء مخلوقند از نور آن نيّر اعظم و در اين مقام اوّل مجيب در عالم ذّر آن جناب است لا غير و كلّ مذكورند به ذكر آن حضرت روحى فداه و آن غنى است از كلّ ماسواى خود باللّه سُبحان و هُو العليّ العظيم

**سادس، مقام نقطه اصليّه** است و در اين مقام كلّ انوار طائفند حول آن حضرت و مؤمنين از سنخ انسان و ملائكه شئون فيض آن حضرت­اند و اين مقام كثرت و ذكر رتبهء اجل است كه سادس مراتب فعل است و حديث كنتُ نبيّا و آدم بين الماء و الطّين در اين مقام است كه مؤمنين از سنخ انسان عارف به نبوّت آن حضرت می‌شوند و نصيب خود را از اقرار

\*\*ص180\*\*

به جلالت آن فرد متوحّد اخذ می‌نمايند و سُبحان اللّه بارئه عمّا يصفون

**و سابع، مقام نقطهء كونيّه** است كه بر كلّ أشياء فرض است حتّى الذرّة فى الجماد كه اقرار به نبوّت آن حضرت نمايند از يوم بعثت آن حضرت كه بعد از چهل سنه است از يوم ظهور به امر اللّه طالع شد و نزول جبرئيل عليه السّلام و حكم وحى و كتاب و امر به ثواب و نهى از عقاب در اين رتبه است كه ممكنات از مبدء به منتهى بعد رسيده‌اند و فرض جهاد در اين رتبه است كه غير مؤمن به آن جناب پيدا می‌شود و بر هر كس اين مراتب سبعه به آيات مودعه در آن فرض است و مقبول نمی‌شود اوّل آن الّا به آخر آن كه يقين نمايد به يوم بعثت آن حضرت بعد از افول اربعين و آن حضرت در اين مقام افقر از كلّ موجودات و بشرى است مثل خلق انسان و لوازم مقامات اين رتبهء اعزّ من ان يذكر و اعظم من ان يكتب است و همين قدر

\*\*ص181\*\*

در مقام اعتقاد به يقين كامل كافي است بل فرض است بر كلّ نفوس كه ايمان آورند به آن حضرت چنانچه آن حضرت بر او است از فضل اللّه اگر چه نتوانند ادراك نمايند بل فضل او را فضل ربّ العزّة بر كلّ موجودات مشاهده نمايند و سُبحان اللّه عمّا يصفون

 **ثالث، معرفت أبواب** است و در اين مقام فرض است بر مكلّف اقرار به وصايت امير المؤمنين عليه السّلام نمايد در اين عالم بلا فصل شيی سواى نفس مقدّس او و كلّ مراتب مذكوره در معرفت معانى در اين مقام فرض است بشرطها و اركانها و آن اين است كه در كلّ اين مقامات ذات مقدّسهء حامل ولايت مطلقه را عبد رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله بدانى بل ولايت مطلقهء آن سيّد اكبر نفس وصايت او است از براى محمّد صلّى اللّه عليه وآله و كنه معرفت آن حضرت را احدى غير از خداوند احد و سيّد اكبر رسول اللّه و صلّى اللّه

\*\*ص182\*\*

عليه و آله ادر اك نكرده است و اوست باب مطلقهء الهى كه احدى از كلمهء ابداع موجود نمی‌شود الّا باذنه و نه حرفى الى اللّه رافع می‌گردد الّا بحكمه و معرفت آن حضرت نفس معرفت رسول اللّه ص بل كلمهء توحيد و شهادت به نبوتّ نفس اقرار به ولايت آن حضرت است به حكم انّ الذّین لايعرفه غيره و انّ الملك يدوم فى الملك و لايوجده غيره و انّ معرفة اللّه كان نفس معرفته لم يزل بلا ذكر شيی و لا وصف حكم و همين است دين خالص خداوند كه عبد اعتقاد نمايد كه آن حضرت بنده­أي است مخلوق و مرزوق و از براى او حياتى نيست الّا باذن اللّه و هر كس سواى عبوديّت مطلقه در حقّ آن حضرت اعتقاد نمايد شكّى نيست كه كافر است و كلّ كلمات آن حضرت در معارف و رتبهء نفس خود راجع به اين نقطهء عدل است و آن حضرت روحى فداه بوده است قمص نور و بيت معمور و آيهء معبود و علانيّة احمد صلّى اللّه عليه و آله بل كان

\*\*ص183\*\*

هو هو بعد ماكان لا هى هو و لا هو غيرها فسبحان اللّه موجده عمّا يصفون همين قدر كه عبد ربّى از براى آن حضرت اعتقاد داشته باشد به يقين بعد هر وصفى غير رتبهء احمدى صلّى اللّه عليه و آله كه وصف نمايد از براى آن حضرت لايق صدق است بل كلّ وجود در نزد آن حضرت چه در حال حيات و چه در حال ممات معدوم صرفند و اگر مذكور شوند به مثل خاتمی‌ است كه در يد آن حضرت باشد و اوست فوق نعت قائلين و وهم مدركين و او است كه صبر نمود در دين خدا و هر چه از اعداءاللّه وارد شد تحمّل نمود تا آنکه به در جهء شهادت از يد كافرى فايض گرديد انّا للّه و انّا اليه راجعون و صلى اللّه عليه كما هو اهله انّه العليّ الكبير

**رابع معرفت امام** است و در اين مقام بر كلّ موجودات فرض است معرفت دوازده نفس مقدّس كه قائم مقام و لايت مطلقه بوده باشند و مراتبى كه در معرفت معانى مذكور شد بما هو هو در اين

\*\*ص184\*\*

رتبه فرض است و اسماء مقدّسهء ايشان كه مراياى بيان است اين است الحسن ابن على و الحسين ابن على و على ابن الحسين و محمّد ابن على و جعفر ابن محمّد و موسى ابن جعفر و على ابن موسى و محمّد ابن على و على ابن محمّد و الحسن ابن على و الحجّة القائم محمّد ابن الحسن صاحب الزمان و الفاطمة الصدّيقة صلوات اللّه عليهم اجمعين و اين شموس عظمت و نجوم عزّت در هر شأن قائم مقام رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله بوده‌اند چه در ادآء و چه در قضاء و چه در امضاء و چه در بداء و مشيّت ايشان در هرمقام نفس مشيّت اميرالمؤمنين عليه السّلام است بل آيهء و ما يشأون الّا ان يشاء اللّه در حق ايشان صادق است بحبّ اللّه و رضائه چگونه قلم به ذكر وصف ايشان متحّرك گردد و حال آنکه بنفسه شاهد است به عدم صرف در رتبهء ايشان و بر معتقد به آل اللّه سلام اللّه عليهم فرض است كه نسبت احرف

\*\*ص185\*\*

لا اله الّا اللّه را بالنّسبه بكلّ موجودات يكى داند و در مقامات خود ايشان رتبهء تقديم بعضى بر بعضى در احاديث وارد است مثل حسن بر حسين عليهما السّلام و فضل امام زمان صاحب العصر عليه السّلام بر سائر ائمّه صلوات اللّه عليهم و فضل احرف ثمانيه بر ورقهء مقدّسه از شجرهء اوليّه كه فاطمه صلوات اللّه عليها بوده باشد و اين مراتب به واسطهء قرب به فعل­اللّه است و به غير از خداوند عالم محصى احدى نيست و اعتقاد به رجعت ايشان ركن اعتقاد به ايشان است و امروز به ارادهء بقّية اللّه امام عصر عليه السّلام است وجود كلّ ما وقع عليه اسم شی و اعتقاد به غيبت آن حضرت هم مثل اعتقاد به رجعت است و اعظم علامات رجعت ظهور جسد امير المؤمنين ع است بر قمص شمس اگر چه حال هم هست ولى حجاب بر عيون خلق است و يوم قرب ظهور به بركت الشّمس حقيقى كشف غطاء از كلّ ابصار

\*\*ص ١٨٦\*\*

انشاء اللّه خواهد شد و مراتب تفصيل اين رتبهء ما لانهايه بما لانهايه لها فرض است و بر خداوند بيان و الهام و بر عباد تسليم و ايقان است و كافى است اين اشارات جليّه ازبراى معتقد بآل اللّه سلام اللّه عليهم و نيكو نصيري است از براى عبد عصمت، و توكّل به ايشان و كفى لنفسى و لأنفس المؤمنين آل اللّه و كيلاً

**خامس معرفت اركان است** مثل مقاماتي­كه در رتبهء معانى ذكر كرده شد و مراتبي­كه لازمهء اين مقام است و در اين رتبه ايقان به وجود كلّ انبياء و اوصياء و آيات و كتب ايشان فرض است بر معتقد كه يقين نمايد به اينكه حقايق افئدهء انبياء و اوصياء از نور شمس جسم شريف حضرت فاطمه صلوات اللّه عليها مخلوق گشته است و مدلّ على اللّه هستند بها و بنورها و اركان سلسله در نبوّت چهار پيغمبر اولى العزم است كه نوح و ابراهيم و موسى و عيسى عليهم السّلام بوده باشند

\*\*ص ١٨٧\*\*

و رتبهء امامتى كه در حقائق ايشان در نزد امامت آل اللّه سلام اللّه عليهم معدوم صرف است و در هر عصر فرض است وجود اركان چنانچه از بعثت رسول اللّه ص الى ايّام رجعت چهار پيغمبر اركان قبول فيض بوده‌اند و آن عيسى و خضر و الياس و ادريس عليهم السّلام است و همگى اخذ فيض از امام زمان عليه السّلام می‌نمايند و اقرار به ايشان از اصل دين است و مراتب اقرار به اين رتبه زياده از ذكر و بيان است و اللّه من ورائه محيط بل هو قرآن مجيد فى لوح محفوظ

**سادس معرفت نقباء** است بدآنکه صراط اللّه در اين مقام ممتدّ است و ايشان اقرب بامامند به واسطهء اركان از كلّ موجودات و عددى از براى ايشان فرض نيست و بلا وجود ايشان فيض به احدى نمی‌رسد اقّل آن يكى است و اكثر آن ثلاثين بل اذا شاءاللّه اكثر من ذلك هم ممكن است چنانچه الأن هستند كه در خدمت امام زمان عليه السّلام مشرفند چنانچه

\*\*ص ١٨٨\*\*

در حديث وارد است فنعم المنزل الطيّبة و ما بثلاثين من و حشته و ايشان اقل از طرف عينى از حضور امام عصر عجلّ­اللّه ايّامه محجوب نيستند و به غير از او ناظر به احدى نيستند و معرفت ايشان به هفت مرتبهء مذكوره فرض است وليكن اين مراتب سبعه و رتبهء ايشان متلجلج است به تلجلج رتبهء آخر اركان چنانچه در اركان الى مقام احمدى صلّى اللّه عليه و آله همين قسم امر مستور است و شرف ايشان به علم اين مقام است و قرب او به خداوند عالم از جهة قرب به مبدء است چه ممكن است از سرّ اين رتبه كه سبقت گيرد احدى بر احدى بلا علم و عمل بل به شرف سبقت وجود و قرب او به حضرت معبود و عقبات اين رتبه لاتحصى و لايذكر است و اعظم علامت معرفت نقباء علم معرفت آل اللّه سلام اللّه عليهم و عمل است و ايشان در ميان خلقند و با مردم معاشرند ولكن ايشان را كسى نمی‌شناسد الّا بعضى از نجبا كه بعضى از ايشان را مى­شناسند

\*\*ص ١٨٩\*\*

حتّى اهل و فرزندان ايشان هم ايشان را نمى­شناسند و همين كه فوت يكى ظهور به هم رساند خداوند عالم بر قلب كسي­كه قابل است القا می‌فرمايد كه قائم مقام او گردد و به شرف حضور نيّر اعظم روحى فداه و اصل گردد و ايشان حامل فيض­اند به اذن اللّه در تكوين و تشريع و ترتيب نجبا با ايشان است و ايشان قادرند بر آيات عجيبه و خوارق بديعه وليكن بى اذن امام عليه السّلام ظاهر نمی‌فرمايند و ايشان تدبير ارض و من عليها را می‌نمايند به اذن امام عليه السّلام و رؤيت ايشان لقاء حجّة عليه السّلام را رؤيت فوادى است كه بعينة رؤيت همين عين محسوس است و ايشان در هر ارض كه باشند در ارض طيّبهء مباركه در حضورند و هرگاه كسى اقرار به پنج رتبهء معرفت نمايد و اين رتبه را يا نفسى از ايشان را جحد نمايد كلّ معرفت آن هباء منثورا خواهد بود لأجل آنکه خيط معرفت

\*\*ص190\*\*

به اين نظم حكم شده و عمل عاملى مقبول نخواهد شد الّا به معرفت اين رتبه كما هو عليه و هى اهلها و فرض است بر كلّ عباد كه با هر كس در مقام رحمت و محبّت حركت نمايند كه مبادا با اهل حرف لام خلاف سبيل عبوديّت از ايشان ظاهر شود و معرفت به اسم و شخّص كلّ تكليف كلّ نيست الّا يك نفس زيرا كه احدى عالم نيست بلى ميسّر است هرگاه كسى از امام ع اسماء ايشان را طلب نمايد و آن حضرت به او القاء فرمايند در حالت نوم یا شئون ممكنه حقّه كه عبد يقين نمايد بر صحّت آن و هركس عارف شود نصيب خود را از كتاب اين رتبه اخذ نموده و انّه من العارفين

**سابع معرفت نجباء است** و مهالك اين رتبه لايُدر ك و لايُذكر است و نجباء عبادى هستند كه بعد از نقباء در رشتهء وجود فيض به ايشان رسيده و از ايشان بما سواى خلق و عدد ايشان در كلام

\*\*ص191\*\*

اهل بيت عليه السّلام معّين نيست بعضى از اهل بيان چهل عدد مسطور داشته­اند وليكن حق چنين است كه عدد معيّن نيست و ايشان در غيبت امام عليه السّلام علمائى هستند كه به خلايق احكام الهى را می‌رسانند و ايشان را لقاى شمس ازل نصيبى مكتوب نشده الّا ان يشاءاللّه بلى در نوم به لقاء حضرت امام عليه السّلام فايض می‌گردند و اخذ احكام الهى را می‌نمايند و اين بزرگواران را كسى به اسم و لقب نمی‌شناسد بل با ايشان كلّ خلق محشورند و ايشان می‌رسانند به كلّ فيض الهى را به واسطهء نقباء در مقام تكوين و تشريع و علامت معرفت ايشان اهل نسبت به كلمه­ای هستند كه اخذ آن در امكان ناطق نيست بل عدد حروف هاء كه سرّ حروف و مقام توحيد است عدد آن كلمهء طيبّه است كه نفس ظهور هاء است در مقام حروف و امروز اين مقرّبان منظر اعلى محجوب هستند از نظر مردم بل بعضى از ايشان را هم بعضى از شياطين انس در مقام

\*\*ص ١٩٢\*\*

جحد و طعن بيرون آورده‌اند من حيث لايعلمون و اكثر مردم از رجال و نساء طائفهء اثنى عشريّه به واسطهء بى­عرفانى اين رتبه داخل دوزخ خواهند شد و هرگاه نفسى كلّ مراتب ستّه را اعتقاد به يقين نمايد و در اين مرتبه از مقامات سبعهء مذكوره نقطهء فصليّه را جحد نمايد در مقام معرفت يكى از نجباء كلّ اعمال آن باطل و هباء منثورا است بل معرفت اللّه در مقام ظهور تمام نمی‌شود الّا به معرفت اين سبعه و همين قدر كه عبد اين مراتب را يقين نمود و اخذ تكاليف خود را از كسى نمود كه مؤيّد من عند اللّه است بر آن خوفى نيست كه انشأاللّه بالقطع مغفور است و بر كلّ فرض است كه با كلّ مردم بر سبيل حبّ حركت نمايند كه مبادا در مقام جحد يكى از اين مقرّبان وارد شوند و جحد يكى از ايشان جحد كلّ است و معرفت در بارهء يكى از ايشان معرفت در بارهء كلّ است و ايشان رجال حفظهء روات آيات امام عليه السّلام می‌باشند كه رّد

\*\*ص ١٩٣\*\*

ايشان ردّ خداوند عالم است و طاعت ايشان طاعت او است و در مقام اخوّت بر كلّ فرض است كه هرچه از براى نفس مؤمن خود راضى می‌شود از براى برادر خود هم كه در ذرّ رابع با اوست راضى شود و اخوّت نيست فيما بين كسى كه ذّر رابع را انكار نمايد بل فرض است بر مصدّق كه به حكم خود منكر را معتقد به اين اصل محكم كه جزء اصول دين است گرداند و سلوك عبوديّت و سير الى اللّه در صحيفهء حرمين مفصّل ذكر شده سزاوار است بر كلّ كه طالب ترقّى هستند به اين عمل نمايند و مختصر نقطه سلوك از براى كلّ اين است كه للّه و فى اللّه در كلّ شأن حركت نمايند و معرفت اين امر به غايت صعب و عظيم است چه بسا شخصي به اعتقاد خود للّه حركت می‌كند و معذلك كافر است و لأجل عناد با خداوند در واقع حركت نموده مثل اعمال جماعت سُنّت كه به اعتقاد

\*\*ص ١٩٤\*\*

خود للّه می‌كنند و كافرند و خداوند برئ است از عمل ايشان بل در واقع توجّه به خداوند نيست بل به جبت و طاغوت است چنانچه نصّ قرآن است كه می‌گويند و اللّه ان اردنا الّا الحُسنى و خداوند تكذيب ايشان را در قرآن نازل فرموده و مثل ايشان اشخاصى كه شيخ متفرد در مقام توحيد رحمة اللّه عليه و قائم مقام او و محبّين او را جحد و سبّ می‌نمايند اگر چه به اعتقاد خود للّه می‌نمايند وليكن شيطان حق را باطل به نظر ايشان جلوه داده و به نصّ حديث ناصبى كسى است كه شيعيان ما را جحد كند و شكّى نيست در نزد أولى­الألباب كه آن متوحّد بى­مثل شيعه خالص است و حكم اشخاصى كه جحد شيعيان آل­اللّه می‌نمايند در رجعت ايشان انشاء اللّه ظاهر خواهد شد و امروز حكم ايشان در معاشرت به مثل حكم دم معفو است و خداوند كافى و شاهد است كلّ را و هو العلّى العظيم

\*\*ص ١٩٥\*\*

**باب الرّابع فى بيان المعاد للّه عزّ و جلّ**

 و صيّت می‌كنم در اين كتاب كلّ را كه از عدل خداوند ترسيده و جحد مقرّبان ملأاعلى را امر سهلى نگرفته و به حكم قرآن يا ايّهاالّذين آمنوا اتّقواللّه و قولو قولا سديداً حفظ لسان را نموده كه حيات دنيا نزد حيات آخرت بلا ذكر است و در روز قيامت به حقّ خداوندي­كه شريك ندارد اشدّ عذاب و اعظم عقاب از براى اشخاصى است كه رمى می‌كنند به سوى اهل معرفت آل اللّه سلام اللّه عليهم به كلمات شيطانيّه بل در اين عالم هرگاه مشاهدهء حكم خداوند را نمايند در حين جحد و ردّ به آتش عدل می‌سوزند چنانچه خداوند عالم اشاره فرموده لو تعلمون علم اليقين لترون الجحيم ثمّ لترونّها عين اليقين ثمّ لتسئلنّ يؤمئذٍ منهم و اولئك هم اهل النّعيم فى الدّنيا و الآخرة و اولئك هم الغافلون حقّاً اى ملأ بزرگان دين و علماى

\*\*ص ١٩٦\*\*

اهل يقين بترسيد از حكم اين آيهء شريفه در هر شأن و انّ نار جهنّم لمحيطة بالكافرين و خداوند عالم در هر شأن عليم و شهيد است و او است غنيّ مطلق و استغفار می‌کنم به سوى او چنانچه من مستحقّم و او است عطوف رحيم و بدآنکه اى سائل اصل معرفت سبعه مأموره در حديث است و احكام معاد و آخرت هم در ظلّ آن مسطور است بل اين هفت رتبهء معرفت حكم هفت مرتبهء جنّت مقدّسه است و احكام معاد در نشأه آخرت است و تكاليف آن عالم به مثل تكاليف اين عالم است الحرف بالحرف و ايقان به معاد و حشر اجساد و اجسام و مقاماتي­كه خداوند عالم بعد از موت مقررّ فرموده از جزء ايقان به معرفت خداوند است و هركس جزئى از جزئيّات شريعت مقدّسه كه تكليف اين عالم است و حرفى از مقامات عالم آخرت كه تكليف نشأه بعد از موت است انكار نمايد به مثل

\*\*ص ١٩٧\*\*

آن است كه انكار وحدانيّت خداوند را نموده و اقرار به كلّ شئون اين عالم از معراج و مقامات منصوصه در آن و احكامی‌كه وراء آن فرض است در كلّ مقامات مثل اعتقاد به توحيد و اجب است و معراج آن حضرت بجسمه و لباسه و نعليه فرض و محقّق است و اعتقاد به حديث وارده از حميراء هم در اين مقام فرض است كه ساعت معراج حضرت در خانه تشريف داشتند بل همان ساعت بجسمه معراج ملكوت سموات و ارضين فرمودند مع آنکه بجسمه در مقام خود، و بيان اين مطلب و ذكر معاد و شبهات فلاسفه و حكماء در صحيفهء شرح دعاى غيبت شده همين قدر كه انسان ناظر بقدرة اللّه و فعله باشد تصديق به اين امور بحقيقة على اليقين می‌نمايد اگر چه ادر اك نتواند نمود و قائل به عود ارواح بدون جسم از عدم معرفت بذات اقدس حضرت ربّ العزّة است و اينكه در ميان خلق شهرت يافته كه مرحوم شيخ احمد قدّس اللّه تربته

\*\*ص ١٩٨\*\*

قائل به عود اجسام نيست كذب محض است و اصل اين شبهه از طلاّب علمى است كه درك كلمات آن قطب عالم فؤآد را نكرده بل آن مستقرّ بر كرسيّ وحدت در جنّت رفرف بين يدى اللّه برى است از معتقد به اين قول بل قائل است به معاد كلّ­شی به علمى كه احاطه كرده است كتاب اللّه الفوأد فى مقامه و العقل فى مقامه و النّفس فى مقامه و الجسم بثلاثه فى مقامه و من عدل عن ذلك فيكون من المشركين و بدانکه يقين به وجود جنّت و نار هم فرض است و در هر دو خلقى هستند ماشأللّه كه قبل از وجود اين دورهء بديع بعد از بعثت و حشر داخل مقامات خود شده‌اند و اصل جنّت و آلاء آن از نور حضرت سيّد الشّهدآء عليه السّلام مخلوق شده و كسي­كه عارف به حقّ آن حضرت باشد خودر ا در جنّت مى­بيند و به آلاء آن متنعّم است اگرچه در اين عالم باشد و توهّم ننمائى كه اين اشاره امر باطنى و موهوم است لا و اللّه بل در حقيقت هرگاه كشف غطاء از ديده تو شود مشاهده می‌نمائى

\*\*ص ١٩٩\*\*

مقامات جنّت را به مثل آنکه مخلوقات اين عالم را مشاهده می‌كنى هم چنانکه حضرت موسى ابن جعفر عليهما السّلام به جاريهء هارون نمايانيدند و به حقّ خداوندي­كه جانم بر يد اوست از منتهاى يقين خود به وجود خداوندى اگر كشف كلّ غطا شود از براى من يقينى زياد نمی‌شود می‌ بينم به علم يقين در اين ارض وحدت كه نشسته­ام كلّ آلاء جنّت و مقامات آن را به مثل كسي­كه در جنّت بر ارائك متكئه مستقرّ است و هرگاه بخواهى آب كوثر را در اين عالم حد مشاهده كنى و بياشامى زيارت كن حسين ابن على ابى طالب عليهماالسّلام را كه و اللّه در حين زيارت و اعتقاد به اين امر از عين سلسبيل بيداللّه در كأس رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله نوشيده فطوبى لك ثمّ طوبى لك بل متوسمّين از فرقهء مخلصه مقامات اهل جنّت را می‌توانند تميز دهند به كلمات ايشان و حكم كنند در اين عالم از براى ايشان به اعمال

\*\*ص ٢٠٠\*\*

ايشان ولیكن خداوند گواه است كه با وجود اين مقامات مشهوده نه اينقدر دهر مرا محزون نموده كه بتوان ذكر نمود علماى اين عصر حظّ ايشان در واقع اقرار به عجز است از عدم فهم كلمات من معذلك واقع شد آنچه که قضا جارى نمود شياطين انسی كه از اتيان يك حديث عاجز بودند جرئت بر حكم خداوند نموده و عمل نمودند به عملی­كه سبقت نگرفته بود در امكان ايشان را احدى و هرگاه ناظرى به سّر واقع مشاهده نمايد مى­بيند كه عدد حروف يد معكوس حامل شد تمام عدد حروف و جه را در حجد بعد از آنکه می‌دانست كه هر كه يك نفر را به ضلالت بيندازد مثل آن است كه جميع عالم را به ضلالت انداخته و قتل نموده و كافى است از براى عاملين شهادت خداوند جبّار و بس است رجل ناصر ايشان را در اخذ آيات حكم خداوندى و خصميت آل اللّه سلام اللّه عليهم در محشر و سيعلم الّذين ظلموا ايّ منقلب ينقلبون بل

\*\*ص ٢٠١\*\*

هرگاه راجع به نفوس خود شوند و عظمت عدل اللّه را مشاهده نمايند قرائت كتاب را يقين خواهند نمود و همين حكم از براى افئدهء ايشان احرّ از هر نار جهّنم است و ان كنتم تعلمون لو تعلمون علم اليقين لتروّن الجحيم ثمّ لتروّنها عين اليقين ثمّ لتسئّلن يومئذ عن النعيم و می‌دانم كه آنچه در علم خداوند گذشته جارى خواهد شد وليكن يوم ميقات بين يدى­اللّه است و می‌گويم به حكم قرآن قل لن يصيبنا الّا ما كتب اللّه لنا هو مولانا و على اللّه فليتوكل المؤمنون و به حقّ سيّد اكبر روحى فداه كه مشتاقم به موت اشّد اشتياقاً من الصبّى بثدى امه لاحول و لا قوه الّا باللّه و انا لله و انّا اليه راجعون و سيعلم الذين ظلموا ايّ منقلب ينقلبون و لاتحسبنّ اللّه بغافل عمّا يعمل الظالمون بدانکه اى سائل امور اعتقاديّه در معاد اكثر من ان يحصى است فرض است بر معتقدين به جنّات ثمانيّه كه اعتقاد

\*\*ص ٢٠٢\*\*

به شش حظائر و اهل آن به يقين داشته باشند و اعتقاد نمايند به جحيم سبعه و مقامات آن و بدانکه ثمره اعتقاد به آنها و اهل آنها اين است كه در اين عالم با اهل جنّت به محبّت و با رحمت سلوك نمايد و با اهل هر مرتبه بطور مقامات ايشان كه مقدّر شده از جانب حضرت ربّ العزّة سلوك نمايد و هرگاه اسرار معارف اهل رضوان را به اهل جنّت سلام بيان نمايد از مقام ايمان كامل بعيد شده و ظلم به ايشان نموده بل بر معتقد باللّه چنان فرض است كه مقامات اهل جنان ثمانيه را على ما هم عليه بما هو اهله بيان نمايد و شبههءئى نيست كه هرگاه معارف جنّت احديّت را به اهل جنان سبعه عطا كند هر آينه همگى مشرك و خارج از جنّت می‌شوند و كذلك احكام اهل جنان به اهل حظائر چه عظيم است سلوك بنده خالص در اين عالم با كلّ خلق كه هر نفسى بل هر شیی مستحقّ به يك نوع

\*\*ص ٢٠٣\*\*

عطاء است و مثال مؤمن مقام رحمانيّت است كه بر عرش عطا به كلّ سواء باشد و همچنين است حكم اهل جهنّم و حظایر آن و مقاماتي­كه خداوند عالم از براى كافرين مقدّر فرموده و هرگاه در اين عالم جحد و ردّى كه نصيب اهل مرتبهء اوّل است به ثانى دهد ظالم گشته بل فرض است بر مؤمن باللّه كه تبرّى جويد سّراً و علانيةً و آثاراً از اهل جهنّم و حظاير آن و هرگاه العياذ باللّه لأجل حبّ شیی در جحد ايشان قائل نمايد في­الحين داخل نار شده و آيهء و انّ جهنّم لمحيطة بالكافرين در شأن او صادق است و مقبول نيست از احدى مقامات معرفت سبعه مشيره و معرفت معاد الّا به برائت از اعداء اين مراتب كلّها و هرگاه كسى شكّ در حكم برائت يكى از اعداء نمايد بنفسه عّدو است و امر اللّه اعظم و اكبر از آن است كه بتوان اشاره نمود و هرگاه كسى تبّرا جويد از اعداء اين مراتب سبعه و در رتبهء

\*\*ص ٢٠٤\*\*

آخر از عدوّ رتبه نقطه وصليّه تبرّى نجويد هر آينه مشرك است و امر به غايت صعب است و حال آنکه شريعت سمحه سهله است و اخفّ از احرف كلمه باب در سمحه بودن در كلام اللّه نازل نشده و اين دليل است به سرّ امر قد عرف اولى الألباب انّ ما هنالك لايعلم الّا بما ههنا و اعتقاد به سئوال قبر و فشار آن و عالم برزخ و يوم بعث و ميزان و صراط و حساب و شئونات ارض محشر به نهجى كه در كلمات اهل عصمت سلام اللّه عليهم وارد شده فرض است و تفصيل مراتب باعث حجاب عبد است دعائي­كه در باب خامس ذكر می‌شود جامع جميع مراتب اعتقاد است كه عبد بعد از قرائت آن عمل به اصل أصول دين خود نموده و كافى است اين دعاء كلّ را در مقام اعتقاد و در هر شأن عالم به بداء و عدل خداوند باش كه اعظم كلّ مقامات خيرات است و اشاراتي­كه در اين چهار باب در مقام

\*\*ص ٢٠٥\*\*

أصول دين شده كلّا را بگير و اوراق شجرهء طوبى بدان و سلوك كن با نساء خود به احسن سبيل محبّت كه نساء مؤمنه اوراق شجرهء كافورند در جنّت و ميازار ايشان را به طرف عينى كه به قدر همين طرف محجوب از حكم اللّه خواهى شد و در هر حال مستعدّ لقاء اللّه باش كه موت اقرب به انسان است از كلّ­شی و نظر از دنيا و از زخارف آن بپوش كه كلّ نعيم دنيا در نزد يك ساعت از دار آخرت عذاب صرف است و در كلّ اشارات با يقين باش و حدّ يقين اين است كه نترسى از احدى با وجود خداوندى در طاعت و حكم او و همين ابواب اربعه كافى است كلّ را در مقام اعتقاد و اللّه من ورائه المحيط بل هو قرآن مجيد فى لوح محفوظ.

(این باب در این مجموعه نبود از نسخ دیگر استفاده شد)

**باب الخامس في دعاء الاخلاص لله عز وجل**

بسم الله العلي العظيم الحمد لله الذي ابدع السموات و الارض بامره ثم الذین كفروا بآیاته الى الله یحشرون اللهم اني اشهدك بما تشهد لنفسك قبل كل شيء بانك انت الله الفرد الاحد الصمد الحي القيوم الذي لا یاخذك وصف من شيء ولا ذكر عن شيء وانت لم تزل كنت بلا وجود شيء و لا تزال انك كائن بلا ذكر شيء و الان قد كنت بمثل ما كنت في ازل الازال لم یكن معك شيء و لا یذكر في رتبتك شيء فسبحانك سبحانك لن یعرفك على حق ذاتيتك احد و لن یعبدك على حق كينونيتك عبد فاشهد لدیك في مقامی‌ هذا بان نفسانيتك دالة بالقطع و المنع و انيتك شاهدة بالسد و الياس فكل الوصف یرجع الى مقام ابداعك و كل النعت یدل على مقام اختراعك ان قلت انت انت فقد حكت المثال بالمثال و انك لن تعرف بالحدیة وان قلت انه هو هو فقد دلت الاحدیة بالجلال و انك لن توصف بالهویة فسبحانك سبحانك یا الهي لا سبيل لاحد اليك لا بذكر و لا بالايقان و لا بالثناء و لا بالبيان و لا بالعجز و لا بالاسماء و لا بالصفات فاستغفرك یا الهي في تلك الساعة التي ینزل قابض الارواح باذنك عما یحيط علمك بي و یحصي كتابك و انك یا الهي لتعلم سري و علانيتي ما جحدت توحيدك و ان عملت سوء فاستغفرك و اتوب اليك و قد انقطع الرجاء مني في ذلك الحال من كل­شيء و لا اجد لنفسي معينا دونك وحدك لا اله الا انت اللهم اني معتقد بعدلك و بدائك و انك یا الهي لو تعذبني بكل عذابك سرمد الابد بدوام ذاتك جزاء ذكري بين یدیك لكنت مستحقا بذلك و انك محمود في فعلك و مطاع في حكمك و لا شفيع لي غير نفسك فاغفر لي اللهم بجودك و رحمتك فانك غني عن عذابي و انا مضطر الى غفرانك و ان تدعني لكنت من الهالكين فانزل علي النصر في تلك الساعة ببدائك و لقائك واستغفار ملائكتك و نزول رحمتك فانك انت انت، قد انقطع النفس مني و اني انا انا، فافعل بي ما انت انت انك اهل الجود و الكرم و العزة و الامتنان و السلطنة و البيان و النعماء و الكبریاء و لا اله غيرك و لا خالق لي سواك و انك رب العزة على الخلق اجمعين واشهد یا الهي لمحمد حبيبك و رسولك و صفيك و خيرتك بالنبوة ما انت تقدر في شانه و تجعله مقام نفسك في الاداء و القضاء و البداء و الامضاء و ما احاط علمك في حقه و ما انزلت عليه من القرآن و آیاتك و ما فرضت عليه من احكامك و مقاماتك و ما كرمته في ليلة المعراج من علاماتك و دلالاتك و ما نزلت في حكم دینه المهيمن على الكل انك على كل شيء شهيد اللهم اني مؤمن به و بكتابه و بكل فروضه و سننه و ما نزلت عليه من دینك الخالص واشهد انه قد بلغ ما حمل من وحيك و نصح على حق الامر في امته فجزاه الله كما هو عليه من طاعتك و محبتك و صل اللهم عليه بكل صلواتك و بركاتك و نفحاتك و آیاتك بفضل نفسك الذي جعلته فضل محمد صلى الله عليه و آله على الخلق كلهم اجمعين واشهد لاوصياء محمد صلى الله عليه و آله بعده علي )ع( ثم بعد علي الحسن )ع( ثم بعد الحسن الحسين )ع( ثم بعد الحسين علي )ع( ثم بعد علي محمد ثم بعد محمد جعفر )ع( ثم بعد جعفر موسى )ع( ثم بعد موسى علي )ع( ثم بعد علي محمد ثم بعد محمد علي )ع( ثم بعد علي الحسن )ع( ثم بعد الحسن صاحب العصر حجتك و بقيتك صلواتك عليهم اجمعين واشهد بانهم قائمون مقام حبيبك في كل شان دون حرف التي قد اختصصت بها نفسه دون احد من اوصيائه واشهد انهم قد كانوا محال معرفتك و معادن عظمتك و مقامات عزتك و علامات وحدانيتك في ازل الازال لایسبقهم في الشرف احد و لایساوقهم في الرتبة شيء فصل اللهم عليهم كما بلغوا توحيدك و حملوا دینك واحتملوا الاذي في جنبك واشهد انهم عبادك المكرمون الذین لایسبقونهم بالقول احد و هم بامرك یعملون و یحكمون واشهد ان قائمهم صلواتك عليه حجتك امامی‌ الحق به اتوجه اليك و به اعتصم بحبلك و به ارجو لقائك و به اطمئن رضوانك فانصر اللهم من اراده واخذل اللهم من لایعرف حقه و ینكر عبده فانك بكل­شيء عليم واشهد ان شيعتهم كانوا انصار دینك و حملة كتابك و تراجمة وحيك و اركان توحيدك و انا ذا مؤمن بسرهم و علانيتهم و اولهم و آخرهم و ظاهرهم و باطنهم و حيهم و ميتهم و حاضرهم و غائبهم و اقدمهم و اكبرهم كما هم عليه من فضلك فانزل اللهم عليهم رحمتك و بركاتك ما انت انت انك انت العزیز الحكيم واشهد ان اليوم طاعة عبد حجتك الذي اكرمته بآیاتك و اقمته مقام المقربين من اوليائك فرض بحكمك و انا بحقه عارف و من اعدائه كلهم بري واشهد انه قد بلغ ما حمل من جود بقيتك المنتظر و انه لمن المؤمنين بك و بآیاتك فاجزه اللهم في دینك بما انت انت واغفر اللهم لاهل ولایته ما انت انت واخذل اللهم اهل عداوته بما انت انت انك تعلم كل­شيء و لایخفى عليك شيء في السموات و الارض و انك لعلى كل­شيء شهيد واشهد ان الموت حق و السؤال في القبر من اركان دینك حق و البعث حق و الحساب حق و الجنة حق وا لنار حق و ان الساعة آتيه لاریب فيها و انك تبعث من في القبور في رجعة اوليائك و یوم فناء عبادك و لایعزب من علمك شيء و انك انت الغني الحميد یا الهي انا ذا اشهد بين یدیك لكل ما تحب كما تحب و لكل ما تبغض كما تبغض و ان هذه الكلمات كانت اعتقادي بين یدیك بها احيي و عليها اموت باذنك و منها ابعث انشاءالله بين یدیك فاجعلها باذنك ودیعة في الان عندك فرد علي بمنك في مواقع الخوف واجعلها لي آیات الانس في علامات البعد فانك حي قيوم قادر احد صمد فرد وتر لم تلد و لم تولد و لم یكن لك كفو و لا مثال و انك انت الله رب العالمين اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا عبده و رسوله واشهد ان عليا و اوصيائه و فاطمة صلوات الله عليهم امناءالله و احبائه واشهد ان عليا كان عبد بقيةالله في كل لوح حفيظ اللهم صل على محمد و آل محمد و انا ذا اقول بحكمك فيما نزلت في القرآن لذكر اهل الجنة ان الحمد لله رب العالمين.